



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

تعدادی قلم‌های درختی

# اشتی محشرات بهائی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# امشی بحشرات بهائی

نویسنده:

محمد مهدی مرتضوی لنگرودی

ناشر چاپی:

علامه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	امشی بحشرات بهائی
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	پیشگفتار
۱۰	سبب تألیف و طبع این کتاب
۱۲	گفتار نگارنده
۱۲	تنبیه
۱۳	جهت نام گذاری این کتاب، امشی به حشرات بهائی
۱۳	حمد و سپاس
۱۳	هدف مقدس ادیان آسمانی
۱۴	معجزه برای چیست؟
۱۴	صدق گفتار برای چه لازم است؟
۱۴	بشارت صاحب شریعت سابق برای چه لازم است؟
۱۵	اما امضاء صدق دعوی
۱۵	تحقیق در دین اسلام
۱۵	معنای معجزه چیست؟
۱۵	چرا قرآن مجید بر خلاف کتب آسمانی دیگر معجزه است؟
۱۶	صدق گفتار پیامبر اسلام
۱۷	بشارت پیامبران سابق به وجود پیامبر اسلام
۱۷	بررسی دین بهاء
۱۷	اشاره
۱۷	دعوی خدائی حسینعلی بهاء
۱۸	اشاره

- در این کلمات خوب دقیق شوید ..... ۱۸
- نقشه‌های خائنانه‌ی استعمارگران روسی در ایران ..... ۱۸
- اشاره ..... ۱۸
- آن نقشه‌ی خائنانه چه بود؟ ..... ۱۹
- فعالیت‌های ستون پنجم روسیه با دستگاه دین سازی ..... ۱۹
- اشاره ..... ۱۹
- نکته‌ی قابل توجه ..... ۱۹
- نیزنگ دست نشانده‌ی روسیه ..... ۲۰
- آغاز دعوت علی محمد شیرازی ..... ۲۰
- توبه نامه‌ی علی محمد شیرازی ..... ۲۱
- رتبه‌ی خدائی به میرزا یحیی صبح ازل محول گردید ..... ۲۱
- سفارش و وصیت علی محمد به صبح ازل ..... ۲۱
- اشاره ..... ۲۱
- صورت وصیت نامه علی محمد ..... ۲۲
- آغاز دعوت حسینعلی بهاء در ادرنه ..... ۲۳
- داستان من یظهره اللهی ..... ۲۳
- شرح زندگی حسینعلی بهاء ..... ۲۴
- تألیفات حسینعلی بهاء ..... ۲۴
- اشاره ..... ۲۴
- آیات مبارکه یا جملات مهمله ..... ۲۶
- کتاب بدیع بهاء ..... ۲۶
- کتاب مبین و اقدس بهاء ..... ۲۶
- زنهای دائمی حسینعلی ..... ۲۷
- دزد اشعار را بشناسید ..... ۲۷

- ۲۸ ..... پسران حسینعلی بهاء
- ۲۸ ..... دختران حسینعلی بهاء
- ۲۸ ..... شرح زندگانی عباس افندی
- ۲۸ ..... شرح زندگانی شوقی افندی
- ۲۹ ..... آیا حسینعلی بهاء صدق گفتار (راستگوئی) داشت؟
- ۲۹ ..... اشاره
- ۳۰ ..... ادعای بندگی میرزا بهاء
- ۳۰ ..... ادعای خدائی میرزا بهاء
- ۳۰ ..... ادعای من یظهره اللهی بهاء
- ۳۰ ..... ادعای رجعت حسینی حسینعلی بهاء
- ۳۰ ..... ادعای رجعت مسیح میرزا بهاء
- ۳۱ ..... توجیه خنده‌آور
- ۳۳ ..... تبصره و آگاهی
- ۳۳ ..... محرمات در مرام بهاء
- ۳۳ ..... محرمات در دین مقدس اسلام
- ۳۳ ..... اشاره
- ۳۴ ..... نکته قابل توجه
- ۳۴ ..... حد سارق (دزد) در مرام بهائیت
- ۳۵ ..... حد سارق در دین مقدس اسلام
- ۳۵ ..... اشاره
- ۳۶ ..... مطلب قابل توجه
- ۳۶ ..... حکم ربا در مرام بهاء
- ۳۷ ..... حکم ربا در دین مقدس اسلام
- ۳۷ ..... حکم بی رحمانه در مرام بهائیت

- ۳۷ ..... حکم منصفانه در دین مقدس اسلام
- ۳۸ ..... نکاح در مرام بهائیت
- ۳۸ ..... نکاح در دین مقدس اسلام
- ۳۸ ..... حرام بودن متعه در مرام بهائیت
- ۳۹ ..... حلال بودن متعه در دین مقدس اسلام
- ۳۹ ..... تجدید مهر در مرام بهائیت
- ۳۹ ..... محدود نبودن مهر در دین مقدس اسلام
- ۴۰ ..... تعیین فاصله عقد و عروسی در مرام بهائیت
- ۴۰ ..... عدم تعیین فاصله عقد و عروسی در دین مقدس اسلام
- ۴۱ ..... اختیار داشتن زن در طلاق در مرام بهائیت
- ۴۱ ..... اختیار نداشتن زن در طلاق در دین مقدس اسلام
- ۴۱ ..... دفن اموات در مرام بهائیت
- ۴۱ ..... دفن اموات در دین مقدس اسلام
- ۴۲ ..... طبقات ورثه در مرام بهائیت
- ۴۲ ..... طبقات ورثه در دین مقدس اسلام
- ۴۲ ..... اشاره
- ۴۴ ..... تبصره
- ۴۴ ..... طبقه بندی ورثه از نظر اسلام
- ۴۴ ..... اشاره
- ۴۵ ..... طبقات نسبی
- ۴۵ ..... طبقات ولایتی
- ۴۵ ..... طبقه سببی
- ۴۶ ..... تناقض گوئی‌های بهاء
- ۴۷ ..... اغلاط کتب میرزا بهاء



- ۴۷ ..... اشاره
- ۴۷ ..... غلط معنوی
- ۴۷ ..... اغلاط لفظی اقدس
- ۴۷ ..... اغلاط لفظی ایقان
- ۴۸ ..... توصیه
- ۴۸ ..... داستان علی محمد باب
- ۴۸ ..... اشاره
- ۴۹ ..... به سوی کربلا نمود سفر
- ۴۹ ..... کرد آهنگ بلده‌ی شیراز
- ۵۰ ..... من به هر جا بوم مدافعان
- ۵۰ ..... این گروهند جمله اندر خواب
- ۵۰ ..... در پس ابر غیب مستور است
- ۵۰ ..... این علامات، بی خلاف بود
- ۵۱ ..... ادعایش بود تمام خراب
- ۵۱ ..... من خداوند حی معبودم
- ۵۱ ..... واحدش نوزده عدد واحد
- ۵۲ ..... گوش بنما حکایتی دیگر
- ۵۲ ..... اشاره
- ۵۲ ..... قره باشد مشیر و قره مشار
- ۵۳ ..... دین که دین است دین اسلام است
- ۵۳ ..... پاورقی
- ۵۷ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## امشی بحشرات بهائی

### مشخصات کتاب

سرشناسه: مرتضوی لنگرودی، محمد مهدی

عنوان و نام پدید آور: ...امشی بحشرات بهائی / تألیف محمد مهدی مرتضوی.

مشخصات نشر: قم: علامه، [۱۳۴۳].

مشخصات ظاهری: ۱۷۱ ص؛ ۱۱/۵×۱۶/۵ س.م.

شابک: ۳۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: چاپ مکرر: موسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۳.

موضوع: بهائیگری

موضوع: بهائیگری — تاریخ

موضوع: بهائیگری — عقاید

رده بندی کنگره: BP۳۶۵/م۳۶ الف ۸ ۱۳۴۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۰۶۲۱۰

### پیشگفتار

به نام خدا در سه سال پیش کتابی به نام (امشی بحشرات بهائی) که رد بر یاوه‌ها و اراجیف باند خیانتکار بهائیت است تألیف و طبع نمودم، چون این کتاب تا حدی مرغوب واقع شد، در این مدت کوتاه کمیاب گردید به طوری که جناب حاج آقا شمس فراهانی مؤسس بنگاه مطبوعاتی فراهانی که همواره خدمتگذار به عالم دین و دانش‌اند و پیوسته در چاپ و نشر کتابهای دینی کوشا هستند اقدام بر تجدید طبع آن، با چاپ خوب و کاغذ اعلا و جلد مرغوب نمودند، از جانب نگارنده هم با وجود موانع زیاد تجدید نظری به عمل آمد و تا حدی بعضی از مطالب کتاب حک و اصلاح گردید، به طوری که می‌توان گفت که چاپ فعلی نسبت به چاپ اول از جهاتی پسندیده‌تر است، از خداوند متعال توفیقات روز افزون آقای فراهانی را در نشر آثار گرانبهای دینی، خواستارم. در ضمن باید این مطلب را متذکر شد، که عده‌ای [صفحه ۴] از فریب‌خوردگان بهائیت بر اثر مطالعه این کتاب، هدایت یافته مشرف به دین مقدس اسلام شدند بنابراین، نگارنده ثواب آن را که از قدرت بشر، حسابش بیرون، و در نزد پروردگار جهانیان، روشن و آشکار است به روح پرفتوح پدر بزرگوار و عالی مقام مرحوم آیه الله العظمی حضرت حاج آقا سید مرتضی حسینی لنگرودی اعلی الله مقامه الشریف که یکی از مراجع تقلید عصر خویش به شمار می‌رفت نثار می‌نمایم، خداوند حضرتش را با اجداد طیبین و طاهرینش محشور فرماید و او را در بحبوحه رحمت و نعمت بی‌پایان خویش غوطه‌ور سازد. و امید است که این، خود باعث شود که روح پرفتوح حضرتش در آن عالم دعای خیر در حق فرزندان روحانیش نموده تا بر توفیقات آنان بیش از پیش افزوده گردد و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی به تاریخ ۲۱ / ۱۱ / ۴۳ [صفحه ۵]

### سبب تألیف و طبع این کتاب

چون از گوشه و کنار شنیده می‌شد که در دهات و شهرستانها به ویژه در جاهای دوردست که فاقد از روحانیین و حامیان دین مبین اسلام است بهائیان مانند ملخ‌هایی که یک باره هجوم به مزرعه آورده، آفت خرمن گندم می‌شوند هجوم به حریم مسلمانان ساده لوح عوام به خصوص جوانان آنان آورده و می‌آورند و با تبلیغات مسمومانه خویش مرام بهائیت را به آنان تحمیل می‌کنند. و به مردم ساده لوح چنین تزریق می‌نمایند که مرام بهاء از جانب خدا آمده، ناسخ شریعت مقدس اسلام است، و نیز این طور تبلیغ می‌کنند که دین مقدس اسلام دستوراتش بسیار مشکل، علاوه بر آن مسلمانان را در غل و زنجیر قیدها قرار داده از تمام خوشی‌های دنیا محروم ساخته است، در عوض وعده [ صفحه ۶ ] بهشت و نعمت‌های گوناگون و حور و غلمان به آنان می‌دهد و به عبارت دیگر از لذت‌های نقد جلوگیری کرده، به نسیه حواله می‌کند، ولی دین بهاء برعکس تمام دستوراتش بسیار سهل و آسان و پیروانش را در همه امور آزاد قرار داده است. البته بدیهی است که بشر طبعاً طالب آزادی و در عین حال دین خواه است لذا وقتی که دید دینی این همه او را در تمام امور آزاد قرار داده است طبعاً پیرو آن می‌شود. از این نقطه نظر است که مردم ساده لوح، فوج فوج پیرو مرام بهائیت می‌شوند، ولی بی‌خبرند از اینکه وجود دین برای دفع فواحش و منکرات و منزّه ساختن بشر است از رذائل اخلاق و پلیدی‌ها و نیز سوق دادن بشر است به کارهای نیک، پس با بودن دین مطلق العنان بودن معنی و مفهومی ندارد، علاوه بر آن غافلند از اینکه مرام بهائیت دین نیست بلکه یک باند خیانتکاری است که مردم را از راه دین به بی‌دینی و به اسم دین آمپول ضد دین تزریق می‌کند و سرانجام آنان را به سنگلاخ گمراهی، دچار و به وادی نامتناهی بدبختی سرگردان می‌نماید. بسیار به جا است که یک داستان کوچک از نظر خوانندگان محترم بگذرد تا اینکه معلوم گردد که ما به چه جهت به طبع این کتاب پرداخته‌ایم، و آن اینکه یکی از دوستان با ایمانم می‌گفت: یک روز در فصل زمستان، هوا بی‌اندازه سرد بود، من بر اثر صدفه و اتفاق در وقت ظهر، گذارم به مسجد شاه طهران افتاد. با خود گفتم چه خوب است که در اینجا وضوئی برای نماز بسازم، لب حوض رفته، شروع [ صفحه ۷ ] به وضوء ساختن نمودم، در اثناء وضوء با یک جوان ژینگلوی امروزی مواجه شدم، جوان به عقیده خودش می‌خواست برایم دلسوزی کند! لذا با یک لحن سوزانی گفت: ای آقا چرا شما در این هوای سرد که هر کسی برای خود جای گرمی تهیه کرده، خود را به مشقت انداخته‌ای آستین‌های خویش را تا آرنج بالا کشیده، مشغول آب ریختن بر آن هستی، مگر نشنیده‌ای دینی به نام دین بهاء از جانب خدا آمده، ناسخ شریعت اسلام است؟ اگر نشنیده‌ای اکنون از من بشنو و بیا پیرو این دین پاک شو چه آنکه این دین دستوراتش بسیار آسان است مثلاً، نمازش عبارت است از چند سطر دعاء و آن هم در چند مورد، به کلی بر انسان ساقط می‌شود: ۱ - ضعفی که از ناحیه مرض بر انسان عارض گردد. ۲ - ضعفی که از اثر سالخوردگی دامن گیر انسان شود، تو را به وجدانت قسم این دستورات آسان نیست؟ دوستم گفت، چون من آن جوان را شخصی روشن فکر و در عین حال بی‌غرض یافتم، در آن هوای سرد که سوز و بوران ما را از هر طرف محاصره کرده بود، در حدود دو ساعت با او صحبت نمودم، تا اینکه او را قانع ساختم که مرام کثیف بهائیت، دین نیست، که بتوان درباره‌اش گفت: از جانب خدا آمده یا نیامده دینش آسان است یا مشکل، ناسخ شریعت است یا نیست، بلکه سیاست استعمارگران روسی اقتضاء کرده که نقشه خائنانه‌ای طرح کنند و یک سبک‌سر دیوانه‌ای را به دام بیاندازند، از طریق او پاره‌ای از اوهام و اراجیف را در دسترس عموم قرار داده، [ صفحه ۸ ] به وسیله‌ی آن صفوف اتحاد و یگانگی مسلمانان را از هم گسسته نمایند و آنان را در آتش تفرقه و نفاق قرار دهند، خلاصه نقش [۱] خود را به مورد اجراء گذاردند، یک سبک‌سری را به نام علی محمد به دام انداخته بعد از آن هم حسینعلی نامی را تخمین نموده، از طریق این دو عنصر ناپاک به هدف شوم خویش نائل گشتند!! همین که سخنانم بدین جا رسید، دیدم جوان رنگ عوض کرده با حالت پشیمانی دست روی دست می‌زد و می‌گفت ای کاش من خودسرانه وارد به این مرام کثیف نمی‌شدم چه خوب بود در این راه با کسی مشورت می‌نمودم اوه چه کار ناروایی را انجام داده، خود را به این شام سیاه نشاندم، دوستم گفت، از این سخنان جوان دانستم که وی در اصل بهائی نبوده بلکه از فریب‌خوردگان بهائیت به شمار می‌رود، لذا از اول سؤال نمودم، عزیزم شما مگر چه دینی داشتی، جوان

گفت من مانند شما مسلمان و شیعه دوازده امامی بودم، پدر و مادر و آباء و اجدادم تماما شیعه دوازده امامی بودند ولی من بر اثر تبلیغات یکی از هم شاگردانم که با هم در یک دبیرستان درس می‌خواندیم، در حدود یک سال است به این مرام وارد شدم، هر چند در اثناء تبلیغات مبلغین بهائیت به تناقضات زیادی روبرو شده، به آنان اعتراض می‌کردم که چرا سخن به تناقض می‌گوئید. آنان هم گاهی با هو و خنده مرا ساکت می‌نمودند زمانی هم جوابم را در بوته اجمال و زاویه اجمال قرار می‌دادند، ولی من خود را این طور قانع می‌کردم، که این مبلغین [صفحه ۹] نمی‌توانند جواب مرا بدهند و الا اگر با مبلغین زبردست بهائیت روبرو شوم، قطعا به اعتراضات من پاسخ خواهند داد و نیز این قسم خویش را محکوم می‌ساختم که شاید در حقیقت تناقضی در بین نباشد بلکه آنها به نظر من متناقض با هم جلوه می‌کند. خلاصه با همین حرف‌ها در مدت یک سال در مرام بهائیت پابرجا بودم، ولی اکنون از فرمایشات متین شما کاملاً یقین نمودم که آن تناقضاتی که به نظر من می‌رسید تماما درست بوده و نیز قطع کردم که همه گفتار آنها در زمره لاطائلات محسوب می‌شود. بنابراین خواهشی که از شما دارم اینکه در تمام ساعات روز یک ساعتی را برایم معین کنید تا در آن ساعت به نزدتان حاضر، از سخنان متین شما بهره‌مند شوم، دوستم گفت خواهش جوان را پذیرفته، یک ساعتی را برایش تعیین نمودم، جوان در همان ساعت حاضر می‌شد. من هم با کمال اشتیاق هر قدر که می‌توانستم تناقضات و اراجیف بهائیت را به او گوشزد می‌کردم، و نیز قوانین عالی اسلام را به وی می‌آموختم، جوان هم با شجاعتی تمام به محفل بهائیان می‌رفت و با مبلغین آنها به بحث و جدال می‌پرداخت. تا اینکه روزی به نزد من آمد و گفت که دیگر بهائیان مرا به محفل خود راه نمی‌دهند؛ گفتم چرا؟ گفت: برای اینکه مبلغین بهائیت پی بردند، که من از دینشان برگشته و از مرامشان دست کشیده‌ام، لذا مرا به اسم ناقض از خود دور ساختند، این بود تمام جریان آن داستان کوچک. [صفحه ۱۰]

### گفتار نگارنده

نگارنده گوید، چون نود و نه درصد، احتمال می‌رفت، برخی از جوانان روشنفکری که در مرام بهائیت به سر می‌برند، در حقیقت از فریب‌خوردگان بهائیت باشند و به خیال اینکه این مرام کثیف که آن همه آنها را در تمام امور آزاد قرار داده و از هیچ گونه فواحش و منکرات ماندن زناء، لواط، قمار، شراب، دروغ، خیانت، تزویر و غیر آنها جلوگیری ننموده، واقعا دینی است از جانب خدا آمده لذا برای هدایت آنان به تألیف این کتاب و به طبع آن پرداختیم، و از روی مدرک صحیح ثابت نموده‌ایم که این مرام کثیف از جانب خدا نیامده بلکه از طرف روس‌ها پایه‌گذاری شده، و نیز با دلیل و برهان زنده گفتار سخیفانه میرزا بهاء را یک به یک رد نموده‌ایم. امید است که فریب‌خوردگان و گم‌شدگان وادی ضلالت و غرق‌شدگان دریای بدبختی و هلاکت بر اثر مطالعه بی‌طرفانه و قضاوت عادلانه خویش از مرام خانمان برانداز بهائیت دست کشیده، به دین مقدس اسلام رجوع کنند و نیز آنانی که درصدد گول خوردن هستند با مطالعه این کتاب به موهوم بودن مرام بهائیت واقف شده، از وارد شدن در آن مرام کثیف خودداری نمایند. [صفحه ۱۱]

### تنبیه

در اینجا به سه مطلب گوشزد می‌شود: ۱- هدف حقیقی در تألیف و طبع این کتاب، هدایت فریب‌خوردگان بهائیت و جلوگیری از آنانی که درصدد گول خوردن هستند می‌باشد چون ما از هدایت بهائینی که در اصل بهائی هستند مأیوس می‌باشیم چه آنکه آنها ابدا حاضر نیستند از این گونه کتاب‌ها را مورد مطالعه خود قرار دهند، که شاید در نتیجه به راه مستقیم، هدایت شوند، و اگر هم چند نفری از آنها یافت شوند، مبلغین و زمامدارانشان آنها را شدیداً منع و جلوگیری می‌نمایند. ۲- در این کتاب فقط از گفتار سفیهانه میرزا بهاء تعقیب و یک به یک آنها با دلیل و برهان رد می‌شود. هر چند مرام بهائیت، پایه و شالوده‌اش بر روی مرام بابیت

استوار است بنابراین می‌بایست در مرتبه اول از مرام بابت تعقیب شود، ولی چون خوشبختانه مرام بابت پیروی ندارد و اگر هم داشته باشد خیلی معدود و در زمره معدوم محسوب می‌شود، لذا از بحث در پیرامون آن خودداری شد، و چون نمی‌خواستیم از تاریخچه علی‌محمد و داستان قره‌الین به طور کلی صرف‌نظر شود، لذا تمام آنها را به رشته نظم در آورده، در آخر کتاب درج می‌نمائیم. ۳- ما، مرام بهائیت و بابت را دین نمی‌دانیم، بنابراین [صفحه ۱۲] اگر در برخی از عبارات این کتاب و در بعضی از اشعار لفظ دین بر آن دو اطلاق گردید نظر ما دین نبوده بلکه به دو جهت نام دین بر آن دو مرام نهاده شده است: ۱- به جهت اینکه چون بهائیان مرام بهائیت را دین می‌دانند، ما هم روی منطقی و عقیده آنها سخن رانده نام دین بر آن اطلاق نمودیم ۲- در اشعار فقط به جهت ضرورت شعری بوده که اطلاق دین به مرام بابت شده است.

### جهت نام گذاری این کتاب، امشی به حشرات بهائی

سبب نام نهادن این کتاب، امشی به حشرات بهائی برای این است که چون بهائیان و مانند حشرات موزی مثل پشه، مگس، عقرب، مار، و غیر آنها در نفوس بشر رخنه کرده، با نیش‌های مسمومانه تبلیغ، مزاحم حال مردم می‌شوند لذا ما آنها را به حشرات بهائی نام نهادیم، البته خوانندگان محترم می‌دانند که موادی مانند، امشی و ددت و غیر آن دو اختراع شده که بشر می‌تواند به وسیله آنها حشرات موزی را از خود دور سازد، بنابراین این کتاب هم چون خاصیت امشی را دارا است، یعنی همان طوری که امشی دفع‌کننده حشرات موزی است، این کتاب هم دور سازنده‌ی حشرات موزی بهائی است، به قدری در دفع آن حشرات مؤثر است که اگر در هر جا حشرات موزی بهائی بوی آن را استشمام کنند به فوریت از آنجا دور گشته، دیگر به سراغ آن مکان نمی‌روند لذا با این شباهت، ما این کتاب را امشی به حشرات بهائی نام نهادیم: پس بر مسلمانان به ویژه جوانان آنان لازم است که یکی از این امشی‌ها را در خانه یا مغازه خود نگاه داشته، همیشه آن را [صفحه ۱۳] به کار اندازد؛ یعنی مورد مطالعه خویش قرار دهند، و اگر هم برخی از آنها سواد ندارند از رفیق باسواد خود استفاده کنند، تا بدین وسیله بتوانند برای همیشه از شر حشرات موزی بهائی آسوده باشند. [صفحه ۱۴]

### حمد و سپاس

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس بی‌قیاس مر خدائی را سزاست که به بشر نعمت عقل و علم را ارزانی داشت، و او را بر تمام جنبندگان مزیت بخشید که حق را از باطل تمیز داده، از آنچه را که حق است پیروی نماید، و درود نامعدود بر روان پاک پیغمبری باد که سلسله جلیله پیغمبران به وجود شریفش ختم و تمام کتب آسمانی به قرآن مجیدش نسخ گردید، و نیز درود بی‌پایان بر روان پاک دوازده جانشین معصومش باد که اول آنها وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و آخر آنها وجود نازنین حضرت بقیه‌الله حجة بن الحسن «امام زمان» عجل الله تعالی فرجه الشریف است می‌باشد، که تمام شیعیان و پیروانش پیوسته در انتظار مقدم شریفش به سر می‌برند و همیشه از درگاه بلند پایگاه خدای بزرگ و آفریننده سترک ظهور حضرتش را خواستارند. [صفحه ۱۵]

### هدف مقدس ادیان آسمانی

یگانه هدف حقیقی و مقصود اصلی ادیان آسمانی [۲] همانا هدایت بشر از حسیض بدبختی و چاه ضلالت و گمراهی به اوج سعادت و به راه راست بوده است و بالتیجه سوق دادن بشر، به یک مبداء اعلی و خداشناسی و پرستش معبودی که جامع جمیع صفات کمالات و منزّه و مبری از تمام نقایص است می‌باشد، این نکته بر ارباب فضل و دانش پوشیده نیست که تمام ادیان آسمانی ضامن سعادت دو جهان بشوند، پس بر هر بشری لازم است که در زمان هر پیغمبر صاحب شریعتی که واقع شد از دستورات شریعت

او پیروی نماید. و اما تمیز دین آسمانی از غیر آسمانی مقامی است جداگانه بایستی در پیرامونش بحث شود، برای تمیز دادن دین آسمانی از غیر آسمانی [۳] علامات زیادی است و ما به جهت مراعات اختصار به سه علامت اصلی آن اکتفا می‌کنیم: «۱» معجزه داشتن ادعا کننده دین و شریعت. «۲» ثابت شدن صدق گفتار ادعا کننده دین و شریعت. «۳» بشارت دادن صاحب شریعت سابق به وجود مدعی شریعت. [صفحه ۱۶] بعد از خود در هر دینی اگر این سه علامت وجود داشت آن دین آسمانی و بر حق است؛ پیروی از آن بر هر بشری که در آن زمان واقع شد، لازم است و الا- دینی به ناحق و بر باطل و اجتناب از آن بر هر فردی واجب و لازم است.

### معجزه برای چیست؟

از جمله بدیهیات است که مدعی هر مقام و منصبی برای اثبات دعوی خویش باید دلیل اقامه کند؛ اربابان عقل سلیم بدون دلیل تاکنون از کسی ادعائی را نپذیرفته و نخواهند پذیرفت. چون مدعیان شریعت خود را وابسته به عالم وحی و الهام می‌دانند و این طور در نظر مردم جلوه کرده‌اند که اتصالشان به عالم ماوراءالطبیعه است لذا باید دلیل آن هم در خور دعویشان باشد، تنها دلیلی که دعوای آنان را ثابت می‌نماید همانا دلیل غیبی است که ما آن را به معجزه تعبیر می‌نمائیم.

### صدق گفتار برای چه لازم است؟

صدق گفتار برای مدعیان شریعت از چندین نظر لازم است ولی ما به جهت اختصار به یکی از آنها اکتفاء می‌کنیم و آن اینکه ممکن است برخی از مدعیان شریعت در واقع دروغگو باشند، لکن برای اثبات دعوای خویش بر اثر بعضی از ریاضت‌های باطله مانند ریاضت‌های مرتاضین هندی از خود خارق‌العاده‌ای نشان داده بدان وسیله دعوای [صفحه ۱۷] خود را ثابت نماید لذا از این نکته نظر صدق گفتار و راست گوئی برای مدعیان شریعت لازم است گذشته از آن، طبق حکم عقل و وجدان و ارتکاز بشر، مدعی هر مقامی باید از خود صدق و راستی نشان دهد و الا دعوایش را نمی‌پذیرند این مطلب را رفتار روزمره بشر ثابت می‌کند مثلاً اگر کسی ادعا کند من در امانت‌داری هیچ گونه خیانت نمی‌کنم، مردم به صرف ادعای او حاضر نمی‌شوند، مال خود را به دست وی بسپارند بلکه درباره‌اش تحقیق کامل نموده، پس از اینکه به صدق دعوی وی پی بردند، آنگاه مال خویش را به رسم امانت به دست وی می‌سپارند، بنابراین آیا از عقل و وجدان و انصاف دور نیست؟ بشر کورکورانه، بدون ثابت شدن صدق گفتار مدعی شریعت، دعوایش را پذیرفته مال و جان و ناموس خویش را در اختیار او بگذارد!! پس صدق گفتار برای مدعی شریعت ضروری و حتمی است.

### بشارت صاحب شریعت سابق برای چه لازم است؟

بشارت پیامبر سابق به وجود پیامبر بعد از خود، از چندین نظر لازم است ولی ما به دو نظر اصلی آن اکتفا می‌کنیم: «۱» از نظر حجت خدا بر بندگانش «۲» از نظر امضاء صدق دعوی: اما حجت خدا بر بندگان از جمله بدیهیات است که هر شریعتی تا مادامی قوانین آن معتبر و پیروی از آن واجب است که شریعت [صفحه ۱۸] بعد از آن را نسخ نکرده باشد، پس اگر شریعتی که دستوراتش عالی‌تر است شریعت سابق را نسخ نمود شریعت سابق از درجه اعتبار ساقط و اجتناب از آن واجب است، در این صورت بر خدا از باب قاعده لطف واجب است که حجت «دلیل» خود را بر پیروان شریعت سابق تمام کرده، به آنان بفهماند که اگر در زمان پیغمبر بعدی واقع شدند از شریعت او پیروی نمایند این حجت وقتی تمام است که خدای متعال پیامبر شریعت سابق را وادار کند که به وجود پیامبر بعد از خود بشارت دهد و نیز به پیروانش توصیه نماید که اگر در زمان شریعت بعدی واقع شدند از آن پیروی کنند [۴]

پس از آنچه که گذشت چنین نتیجه به دست می‌آید که شریعت بعد، در صورتی حق و پیروی از آن واجب است که شریعت سابق، به آن بشارت دهد.

### اما امضاء صدق دعوی

صدق دعوی مدعی شریعت به بشارت پیامبر سابق ثابت می‌شود چون ممکن است همان طور که در سابق ذکر شد مدعی شریعت، از طریق ریاضت‌های باطله، به نام معجزه از خود خارق‌العاده‌ای نشان دهد و نیز در ظاهر به راستگویی شهره آفاق گردد ولی در باطن شخصی خیانتکار و دروغگو باشد بنابراین راستگویی او آشکار نمی‌شود مگر به بشارت پیامبر شریعت سابق، این بشارت در حقیقت امضاء صدق دعوی مدعی شریعت است پس از این دو نظر ثابت شد که بشارت [صفحه ۱۹] پیامبر سابق نیز لازم است اکنون با اجازه خوانندگان محترم به سراغ دین اسلام می‌رویم و از آن تحقیق کامل می‌نمائیم، تا بر خوانندگان عزیز آشکار گردد که آیا آن سه علامت در آن وجود دارد یا ندارد، پس و از آن به سراغ مرام بهاء می‌رویم از آن نیز بررسی کامل می‌نمائیم:

### تحقیق در دین اسلام

آنچه از راه تواتر [۵] که «دلیل قاطع است» به ما رسیده اینکه پیامبر اسلام دارای معجزات فراوانی بوده است مانند صعود به آسمان، شق القمر، تسبیح سنگریزه در دست مبارکش، و غیر آنها که تا چهار هزار معجزه از حضرتش در تاریخ ضبط شده، یگانه معجزه جاودانی پیامبر اسلام قرآن مجید است، قبل از ورود به اعجاز قرآن، بسیار به مورد است که معنای معجزه را بیان کنیم. [صفحه ۲۰]

### معنای معجزه چیست؟

معجزه لغتی است تازی. پارسی آن «ناتوان کننده» است. چون پیامبران خدا برای اثبات دعوی خویش، با اتکال به پروردگار جهان، بدون اسباب ظاهریه، از خود چیزهایی نشان می‌دادند که بشر عادی از آوردن به مثل آن عاجز و ناتوان بود، لذا آن چیزهای عاجزکننده را معجزه نام نهادند.

### چرا قرآن مجید بر خلاف کتب آسمانی دیگر معجزه است؟

بر ارباب دانش، پوشیده نیست که پیامبران خدا بر طبق مقتضیات هر عصری از خود معجزه‌ای نشان می‌دادند چنانچه در زمان حضرت موسی علیه‌السلام بازار سحر و جادو، به حدی رواج داشت که ساحرین و جادوگران به وسیله‌ی پنبه، ریسمان، جیوه، زیق و غیر آنها، انواع و اقسام حیوانات را ساخته، در آن حقه‌ها به کار برده، در مقابل آفتاب قرار می‌دادند بر اثر تابش آفتاب تمام به جنبش در می‌آمدند، با اینگونه کارها، فوق‌العاده توجه مردم را به خود جلب می‌نمودند، در آن زمان حضرت موسی (ع) با اتکال به پروردگار جهان، بدون اسباب ظاهریه، از خود معجزاتی نشان داد که یکی از آنها این بود، عصای خشکی را به زمین انداخت، به قدرت خدای توانا اژدهائی آشکار گردید، آنچه را که ساحرین در مدت یک سال ساخته و پرداخته بودند، بلعید بر اثر این معجزه، فوراً هفتاد نفر از ساحرین زبردست به خدای موسی (ع) ایمان آوردند، و نیز در زمان حضرت عیسی (ع) آسیای طبابت به هر چه سرعت تمام تر در گردش بود، به طوری که اطباء یونانی معالجات حیرت‌انگیزی از [صفحه ۲۱] خود نشان می‌دادند. فقط کاری که از آنها ساخته نبود، رفع پیسی کردن، کور و کر مادرزاد را بینا و شنوا نمودن، مرده زنده ساختن بود در آن زمان حضرت عیسی (ع) به اذن خدای متعال، از خود معجزاتی نشان می‌داد که از آن جمله رفع پیسی و کور و کر مادرزاد را بینا و شنوا و مرده را زنده کردن بود بدین وسیله حضرتش مردم را به یکتاشناسی هدایت می‌نمود در زمان پیامبر اسلام «حضرت محمد بن عبدالله صلی الله

علیه و آله» خورشید تابان فصاحت و بلاغت به منتهی درجه‌اش در جزیره العرب و حجاز، نورافشانی می نمود به طوری که اعراب جاهلیت به وسیله اشعار و خطبه‌های فصیح و بلیغ خویش بر یک دیگر فخر و مباحات می کردند. و با نرد فصاحت و بلاغت برد و باخت می نمودند به ویژه در بازار «عکاظ» که در نزدیکی طائف است، فصحاء و بلغاء عرب بر روی جهازهای شتر می نشستند و با آواز بلند، اشعار و خطبه‌های خویش را انشاد نموده، به وسیله آنها نظرهای مردم را به خود جلب می نمودند، و نیز در موسم حج و عمره «ماه ذی الحججه و رجب» فصحاء و بلغاء عرب به خصوص فصحای قریش در نزد علماء و روساء قبائل و صاحب منصبان قوم و عشیره، اشعار و خطبه‌های خویش را انشاد نموده، چنانچه مورد قبول و پسند آنها واقع می شد تمام را با آب طلا نوشته، بر دیوار کعبه نصب می نمودند، تا مادامی که کسی مانند آن نمی آورد او و قبیله او بر سایر قبائل فخر و مباحات می نمودند، به قدری فن فصاحت و بلاغت در اعراب جاهلیت شیوع داشت که پانصد و پنجاه بیت شعر از هفت [ صفحه ۲۲ ] شاعر [۶] زبر دست و مشهور عرب، با آب طلا بر روی صفحات مخصوصی نوشته، بر دیوار کعبه نصب گردیده بود، آن اشعار به معلقات سبعة معروف گردید، معلقات سبعة سالیان درازی بر دیوارهای کعبه آویخته بود به قسمی که چهره درخشان آنها بر اثر گرد و غبار تیره و تار گردیده بود کسی قادر نبود که از آن اشعار فصیح تر و بلیغ تر بیاورد تا اینکه پیامبر اسلام ظهور نمود، آیاتی به نام قرآن از جانب خدای توانا آورده، هنگامی که این آیه: (وقیل یا ارض ابلغی مائک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر - الخ) نازل شد، فصحاء و بلغاء قوم دستور دادند، تا هنوز طبل افتضاح و ناقوس رسوائی آنان را زنده اند تمام معلقات سبعة معروفه را از دیوارهای کعبه بردارند، زیرا آنان می دانستند کلماتی را که پیامبر اسلام آورده نهایت فصاحت و بلاغت را حائز و تمام فنون ادبیت و بلاغت را [۷] داراست، هیچ گونه تعقید و تنافر و چیزهای دیگری که مخل به فصاحت و بلاغت است در آن وجود ندارد، گذشته از آن، معترف بودند که این کلمات از عهده بشر عادی خارج است. لذا بعضی از فصحاء معروف عرب مانند لبید، شاعر مشهور، همین که آیات شریفه قرآن را شنید، پس از کاوش [ صفحه ۲۳ ] کامل و پی بردن به عظمت قرآن، به دین مقدس اسلام مشرف گردید، و به جهت احترام به قرآن مجید، برای همیشه شعر گفتن را ترک نمود. ولی بیشتر آنها بر اثر تکبر و تعصبی که داشتند، زیر بار قرآن نمی رفتند لذا نسبت دروغ به پیامبر اسلام بسته، می گفتند این کلمات یعنی آیات قرآنی بافته‌های محمد (ص) است از این نکته نظر بود که خدای متعال آیاتی [۸] چند درباره عدم قدرت بشر به آورن مانند قرآن بر پیامبر اسلام نازل فرمود، پیامبر اسلام هم به آن آیات تحدی جسته با مردم مبارزه می نمود، به مردم می فرمود، اگر راست می گوئید قرآن گفته بشر است، یک سوره یا آیه‌ای مانند قرآن بیاورید. در عصر پیامبر اسلام مانند ولید بن مغیره که از فصحاء نامی عصر خویش بود و نیز فصحاء و بلغاء هر عصری به مبارزه برخاستند، پس از مدت کوتاهی با مغز در پرتگاه محکومیت سقوط کرده، به ناتوانی [ صفحه ۲۴ ] خویش اعتراف نمودند، نام و داستان چگونگی مبارزه آنان در کتب تاریخ مضبوط است. ما به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری نمودیم پس تا به اینجا ثابت شد که گذشته از معجزات فراوانی که از پیامبر اسلام سر زده، قرآن مجیدش نیز بر خلاف همه کتب آسمانی معجزه جاودانی و اختصاصی او گردید، زیرا تاکنون که چهارده قرن از عمر قرآن مجید می گذرد فصحا و بلغاء عرب نتوانسته‌اند یک سوره یا آیه‌ای مانند قرآن بیاورند وقتی که عرب که اهل زبان است ناتوان شد عجم به طور مسلم عاجز خواهد بود.

### صدق گفتار پیامبر اسلام

این مطلب مورد هیچ گونه شبهه و تردید نیست که تنها راهی را که می توان راستی و دروغگوئی، خوبی و بدبهای مردم پیش را ثابت نمود، همانا تاریخ است. ما همین که نظر به تاریخ زندگانی پیامبر اسلام می افکنیم مشاهده می نمائیم که بر پیشانی درخشان زندگانی پیامبر اسلام راستی درستی، صفا، صمیمیت، پاکدامنی، پرهیزگاری حضرتش منقوش است، به قدری پیامبر اسلام در راه راستی و درستی قدم می زد، که در اعراب جاهلیت که در صدد محو اسلام و نابودی پیامبر گرام بودند، به محمد امین و راستگو



معروف بود این خود دلیل بزرگی است بر اینکه پیامبر اسلام در زمان زندگانی خویش در طریق راستی و درستی قدم می‌زده، گذشته از آن در تاریخ دوست و دشمن یک نقطه ضعفی از پیامبر اسلام گرفته نشده که العیاذ بالله در یک جا دروغ گفته و یا در یک مورد خیانت کرده باشد پس از راه تاریخ صدق گفتار پیامبر اسلام نیز به خوبی ثابت می‌شود. [صفحه ۲۵]

### بشارت پیامبران سابق به وجود پیامبر اسلام

ما اگر تورات و انجیل را که در دسترس کلیمیان و مسیحیان است و آن عبارت از اسفار خمسه [۹] و اناجیل اربعه [۱۰] می‌باشد، با آن همه تحریفات [۱۱] و تبدیلات که در آن دو شده، مورد بررسی قرار دهیم مشاهده می‌کنیم که در سفر تثبیه، باب ۱۸ از صفحه [صفحه ۲۶] ۱۱۸ تا ۱۲۸ در پیرامون دین مقدس اسلام سخن رانده و نیز از نامی پیامبر اسلام (محمد بن عبدالله (ص)) بشارت داده است، ما به جهت رعایت اختصار از درج آن خودداری می‌نمائیم خوانندگان محترم را به نشانه فوق راهنمایی می‌کنیم. در انجیل یوحنا باب ۱۵ در عدد ۲۶ و باب ۱۶ در عدد ۷ تا ۱۵ نیز از نام و نشان پیامبر اسلام بشارت داده است. ما از آن فقط به نام نامی پیامبر اسلام که بشارت داده اکتفاء می‌کنیم چنانچه قرآن مجید هم به همان اکتفاء فرموده است. در سوره (۷) اعراف آیه (۱۵۶) می‌فرماید: الذین يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدهم مكتوبا عندهم في التورات والانجيل الخ [۱۲] انجیل یوحنا از پیامبر اسلام به نام پریقلیطوس بشارت می‌دهد پریقلیطوس لغتی است یونانی معرب [۱۳] آن فریقلیط است و آن در [صفحه ۲۷] لغت تازی به معنی (محمد یا احمد (ع)) است و در لغت پارسی به معنی «بسیار ستوده است» بنابراین تورات و انجیل از وجود نازنین پیامبر اسلام خبر داده‌اند پس آن سه علامت تماما در مدعی شریعت اسلام (محمد بن عبدالله (ص)) وجود دارد دینش در این صورت آسمانی و پیروی از آن بر هر فردی واجب است. اکنون می‌رویم به سراغ دین بهاء درباره آن نیز کاوش می‌کنیم:

### بررسی دین بهاء

#### اشاره

خوانندگان محترم البته می‌دانند که آن سه علامت در صورتی متصور است، که مدعی دین، خود را بنده خدا دانسته، دعوايش اين باشد که دینش از جانب خدا آمده، تمام دستوراتش وابسته به عالم وحی است در این صورت برای اثبات دعوايش آن سه علامت لازم است و اما اگر مدعی شریعتی خود را خدا دانسته و نیز آشکار باشد که دین وی از ناحیه بشر سرچشمه گرفته است به طور قطع آن دین از صفوف ادیان چه آسمانی [۱۴] و چه غیر آسمانی [۱۵] خارج است. [صفحه ۲۸] بنابراین شریعت بهائیت از سنخ دوم به شمار می‌رود، چون مدعی بهائیت (حسینعلی مازندرانی) در چند مورد ادعای خدائی کرد و نیز مانند آفتاب روشن است که دین بهائیت از طرف روس‌ها پایه‌گذاری شده، پس از این مقدمه چنین نتیجه به دست می‌آید که دین بهاء از تحت عنوان دین چه آسمانی و چه غیر آسمانی خارج است، ولی برای اینکه فریب‌خوردگان بهائیت خیال نکند که در این کتاب تعصب مذهبی به خرج داده، خواسته‌ایم دین بهاء را در مرتبه اول از زمره ادیان خارج نمائیم، لذا آهسته آهسته پیش رفته همان طور که وعده داده بودیم بررسی کامل در دین بهاء می‌نمائیم تا بر فریب‌خوردگان روشن گردد که آن سه علامت در مدعی دین بهائیت اصلا وجود ندارد، قبل از بررسی در دین بهاء ناگزیریم، برای اثبات اینکه حسینعلی ادعای خدائی کرده و اینکه دینش از طرف روس‌ها پایه‌گذاری شده دلیل اقامه کنیم و مدرک صحیح به دست شما خوانندگان محترم بدهیم.

### دعوی خدائی حسینعلی بهاء

## اشاره

ما برای اثبات اینکه حسینعلی دعوی خدائی کرده به قول این و آن متمسک نمی‌شویم بلکه از دو کتاب مبین و اقدس، که به اعتراف تمام بهائیان از آسمان به مغز حسینعلی نازل شده، برایتان [صفحه ۲۹] دلیل می‌آوریم تا اینکه نگوئید ما نسبت دروغ و افتراء به حسینعلی بهاء داده‌ایم.

## در این کلمات خوب دقیق شوید

در کتاب مبین صفحه ۲۸۶ می‌گوید: اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنه و الابتلاء من سدره القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید. ترجمه - بشنو آنچه را که وحی می‌شود از مصدر بلاء بر زمین غم و اندوه از سدره قضاء اینکه نیست خدائی جز من زندانی یکتا. باز در همان کتاب در صفحه ۳۰۸ می‌گوید: ینادی المنادی، بین الارض و السماء السجن لله المقتدر العزیز الفرید. ترجمه - ندا می‌کند نداکننده بین زمین و آسمان، زندان از برای خدای توانای عزیز یکتاست. بعد می‌گوید: قد افتخر هواء السجن بما صعد الیه نفس الله لو کنتم من العارفين. [صفحه ۳۰] ترجمه - به تحقیق افتخار کرد هوای زندان به سبب آنچه را که بالا رفت به سوی آن هوا (یعنی در هوا پخش شد) نفس خدا اگر باشید شما از دانایان. باز در همان کتاب در صفحه ۳۴۰ می‌گوید: قد تجلی الله من افق السجن علیک ایها المقبل الی الله فالق الاصباح. [۱۶]. ترجمه - به تحقیق تجلی کرد خدا از افق زندان بر تو ای کسی که (خطاب به یکی از اغنام الله است) به سوی خدا یعنی (حسینعلی) فالق الاصباح می‌آئی. باز در همان کتاب در صفحه ۳۴۲ می‌گوید: کذلک امر ربک اذ کان مسجوناً فی اخرج البلاد [۱۷]. ترجمه - این طور امر کرد پروردگارت زمانی که بود زندان در خراب‌ترین شهرها. در چند جای دیگر همان کتاب نیز دعوی خدائی کرده ولی ما به جهت رعایت اختصار، به همین مقدار اکتفاء نمودیم. در کتاب اقدس هم در چندین مورد ادعای خدائی نموده، ولی ما از باب نمونه به دو مورد آن می‌پردازیم: ۱ - در کتاب اقدس صفحه ۳۸ می‌گوید: یا ملاء الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انه ینادیکم من شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا انا المقتدر المتکبر المتبحر المتعالی العلیم الحکیم. [صفحه ۳۱] ترجمه - ای گروه انشاء (خطاب به اغنام الله، گوسفندان خداست) بشنوید ندای مالک اسماء را که ندا می‌کند از مصدر زندان بزرگ خویش (مراد زندان عکاست) اینکه نیست خدائی جز من توانای خودپسند متبحر متعالی دانای حکیم. ۲ - در همان کتاب در صفحه ۴۹ خطاب به علماء می‌کند لو آمتم بالله حین ظهور ما اعرض عنه الناس، استعید و ابا الله یا معشر العلماء و لا تجعلوا انفسکم حجاباً بینی و بین خلقی. ترجمه - اگر ایمان آورده بودید به خدا هنگام ظهورش، مردم از او رو بر نمی‌گرداندند بترسید ای جماعت علماء قرار ندهید خود را حجاب و پرده بین من و خلق من - از این جملاتی که از مبین و اقدس ذکر شد بر خوانندگان محترم ثابت گردید که حسینعلی بهاء ادعائی خدائی کرده است اما داستان مرام باب و بهاء که چگونه از طرف روس‌ها بنیان‌گذاری شده است از این قرار است: [صفحه ۳۲]

## نقشه‌های خائنه‌ی استعمارگران روسی در ایران

## اشاره

از دیر زمانی است که بیگانگان و استعمارگران روسی، روسهای تزاری درصدد بر آمدند، که دین مقدس اسلام را ریشه کن و بزرگترین ضربت را بر پیکر نازنین مسلمانان وارد سازند، ولی خوشبختانه دستشان به جایی نمی‌رسید، هر نقشه‌ای که می‌کشیدند سرانجام نقش آنان بر آب می‌شد نمی‌دانستند چه چیز مانع پیشرفت در کارشان می‌باشد لذا در جستجوی آن برآمده پس از چندی پی به آن مانع بردند از آن به بعد برای از بین بردن آن قیام نموده، تا اینکه بر رخس مقصود خویش سوار شدند، هر چند نتوانستند

کوچک‌ترین لطمه‌ای به دین مقدس اسلام وارد سازند، چه آنکه دین اسلام بزرگتر از آن است که استعمارگران روسی بتوانند آن را از بین برده یا کوچکترین ضربه‌ای بر آن وارد آورند ولی کاری که کردند مسلمانان را به روز سیاه نشانند البته خواهید پرسید که آن مانع چه بود؟ آن مانع اتحاد و هماهنگی مسلمانان بود، چون این مطلب از جمله بدیهیات و غیر قابل انکار است و آن اینکه تا مادامی که اتحاد و هم‌آهنگی بر هر قوم و ملتی حکم‌فرما باشد. هرگز بیگانگان و اجانب نمی‌توانند بر آن قوم و ملت آقائی و بزرگی کرده تا در نتیجه به مقاصد شوم خویش فائز گردند ما اگر تاریخ صد سال و اندی پیش را مورد مطالعه قرار دهیم به این نکته برخورد خواهیم نمود که مسلمانان آن روز در نهایت اتحاد و هم‌آهنگی به سر می‌بردند و به قدری نسبت به عالم روحانیت علاقه‌مند [صفحه ۳۳] و به پیشوایان خویش خوش‌بین بودند که اگر پیشوای عالیقدر و مرجع تقلید آنان فتوی به حرمت چیزی می‌داد، آن را وحی آسمانی تلقی کرده؛ برای همیشه از آن اجتناب و دوری می‌نمودند: درست در همان روزها (در اواخر قرن سیزدهم هجرت که مطابق است با قرن نوزدهم میلادی) بود که استعمارگران روسی (روسهای تزاری) از خواب غفلت بیدار شده، دانستند که دو عامل مؤثر یکی قدرت و نیروی روحانیت و دیگری اتحاد و هم‌آهنگی مسلمانان است که مانع پیشرفت کار آنها گردیده، سیاست استعماری آنان را نقش بر آب می‌کند زیرا آنان مشاهده می‌کردند که مسلمانان در نهایت اتحاد و در کمال صفا و صمیمیت عمل به قوانین متقن اسلام از طریق روحانین می‌نمودند و نیز با دو دیده‌ی خویش می‌دیدند که زمام رتق و فتق و حل و عقد و قبض و بسط امور دینی و کشوری تمام در قبضه‌ی قدرت روحانین بود لذا در فکر و اندیشه فرورفته نقشه‌ی خائنانه‌ای طرح نمودند، تا آنکه بتوانند به وسیله‌ی آن نیروی روحانیت را درهم شکسته و صفوف اتحاد و یگانگی مسلمانان را از هم گسسته نمایند: خلاصه آن نقشه را به وسیله‌ی برخی از افراد دست‌نشانده‌ی خویش به مورد اجراء گذارده در نییجه به وصال عروس آرزوی خود رسیدند.

### آن نقشه‌ی خائنانه چه بود؟

نقشه خائنانه آنان، نقشه دین‌سازی و پیمبر تراشی بود، که اکنون جریانش به طور تفصیل از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد: [صفحه ۳۴]

### فعالیت‌های ستون پنجم روسیه با دستگاه دین‌سازی

#### اشاره

آنچه که از تایخ برخی از مورخین استفاده می‌شود اینکه آلمانی‌ها در بجهوحه قدرت و نفوذشان، ستونی به نام ستون پنجم آلمان تأسیس کرده حداکثر استفاده از آن نموده؛ به وسیله‌ی آن به مقاصد شوم خویش نائل می‌شدند. آن ستون از یک دستگاه جاسوسی مرموز حکایت می‌کرد!!؟ روسهای تزاری نیز ستونی به نام ستون پنجم روسیه بر پا ساخته به وسیله‌ی آن به آرزوی خائنانه خویش می‌رسیدند. این ستون از یک دستگاه دین‌سازی و مذهب‌تراشی حکایت می‌نمود، این ستون افرادی را به لباس روحانیت به شهرها اعزام نموده، به وسیله‌ی آنان دین و مذهب و پیغمبر و خدا می‌ساخت، در این ستون افراد برجسته‌ای وجود داشت، میرزترین آنها شخصی به نام کینیاژ دالگورکی بود، وی برای اینکه به نقشه دین‌سازی جامه عمل بپوشاند، به ایران اعزام شد و برای اولین بار در لباس روحانیت در آمده مدتی در حوزه‌های علمیه ایران می‌گشت، تا اینکه اطلاعات کافی به دست آورد پس از آن روانه عراق عرب شد. [صفحه ۳۵]

### نکته‌ی قابل توجه

کینیاز دالگورکی، چون می‌دانست، نامش نظر مردم را به خود جلب نموده سرانجام به خدعه و نیرنگ او پی خواهند برد، لذا نام خود را عوض نموده خویش را به نام شیخ علی لنکرانی معرفی کرد، ما هم او را از این به بعد به نام شیخ علی لنکرانی یاد می‌کنیم. شیخ علی لنکرانی که به عراق وارد شد تنها حوزه‌ای که نظر او را به خود جلب نمود، حوزه سید کاظم رشتی «که یکی از شاگردان برجسته شیخ احمد احسائی به شمار می‌رفت و همیشه از مبانی او تعقیب می‌کرد» بود شیخ علی چنین وانمود کرد که اشتیاق فراوان و علاقه شایانی به یاد گرفتن مبانی شیخ احسائی و سید رشتی دارد لذا اغلب اوقات خویش را به فراگرفتن مبانی شیخ و سید مصروف می‌داشت ولی در علین حال درصدد بود که شخص مستعدی را یعنی کسی که به تمام معنی دیوانه و احمق باشد به دام استعماری خویش بیاندازد، تا از طریق او به مقصد شوم خود که دین‌سازی و پیامبر تراشی است نائل گردد. باری شیخ علی لنکرانی در میان شاگردان سید کاظم رشتی از همه بیشتر شخصی که نامش علی محمد بود نظرش را جلب نمود، توانست او را آلت مقاصد خویش قرار دهد، البته خوانندگان محترم می‌دانند که پیامبر و امام در نظر مردم شخصی زیبا و قشنگ جلوه می‌کند چون علی محمد شیرازی تمام زیبایی ظاهری را دارا بود یعنی پیشانی بلند و بینی قلمی، چشمان بادامی، ابروهای پیوسته، گونه‌های سرخ و برآمده [صفحه ۳۶] ریش پر پشت داشت لذا او را به پیامبری نامزد کرد آری او به تمام معنی مستعد این کار بود، زیرا وی قبل از ورود به عراق در حدود دو سال در بندر بوشهر به کسب و کار مشغول بود، وی پس از اینکه دست از کار می‌کشید در فصل تابستان در هوای گرم آن هم هوای گرم بوشهر که در گرمی ضرب المثل است در بالای بام آن هم در آفتاب سوزان، مشغول به برخی از زیارات و ادعیه مأثوره مانند زیارت عاشورا و بعضی از اورادی که خودش جعل می‌کرد، می‌شد، او در همان اوقات عقل خویش را از دست داده بود بنابراین برای این کار جان می‌داد چون این مقام رفیع و منصب بزرگ الهی را دو کس ادعا می‌کند ۱ - کسی که به تمام معنی عاقل و لایق آن منصب است ۲ - کسی که به تمام معنی دیوانه و غیر لایق است، علی محمد از قسم دوم بود به طوری که در بعد در اشعار ما ادعاهای گوناگون او که دلالت بر دیوانگی وی می‌کند خواهید خوانند.

### نیرنگ دست نشاندگی روسیه

شیخ علی لنکرانی استعمارگر روسی در اولین ملاقات با علی محمد، خود را شیفته و فریفته او نشان داد و در برابرش نهایت خضوع و خشوع را می‌نمود گاه گاهی هم در نهانی او را ملاقات نموده قلیان چرسی به خدمتش حاضر می‌کرد او هم با کمال اشتیاق قلیان می‌کشید همین که بر اثر چرس در عالم اغماء و بی‌هوشی سیر می‌کرد جاسوس روسی علی لنکرانی وقت را غنیمت شمرده به او خطاب می‌نمود، تو باب علوم خدا هستی، تو باب امام زمانی، من و همه و همه باید تو را باب بدانیم تو قطعاً با امام زمان رابطه سری داری خلاصه جاسوس روسی همیشه در حال بی‌هوشی علی محمد از این قبیل سخنان به او می‌گفت علی محمد هم خود را گم کرده، زیرا وی از طرفی گول سخنان جاسوس [صفحه ۳۷] نیرنگ‌باز را خورده خیال کرد واقعا لایق مقام بابیت است و از طرف دیگر هم سید کاظم رشتی را مبشر خود می‌دانست لذا این دو دست به دست هم داده باعث شده که علی محمد ادعا کند آن هم نه یکی نه دو نه سه نه چهار بلکه پنج ادعای گوناگون نمود و از این راه دیوانگی خود را ثابت نمود. [صفحه ۳۸]

### آغاز دعوت علی محمد شیرازی

علی محمد شیرازی در قرن سیزدهم در سنه ۱۲۶۰ هجری که مطابق است با قرن نوزدهم میلادی ادعای ذکریت کرد (یعنی ادعاء نمود من مفسر قرآنم) در همان زمان کتابی به نام احسن القصص نوشت به عقیده خودش در آن کتب تفسیر سوره مبارکه یوسف را نموده این کتاب را به صد و یازده سوره تقسیم کرده، در اوائل هر سوره اش آیه‌ای از آیات سوره یوسف را عنوان کرده پس از آن در حدود چند صفحه در تحت عنوان تفسیر آن آیه به عده‌ای از مهملات و مکررات و ترهات پرداخته درست مشمول این روایت

نبوی گردیده من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبؤ مقعده من النار [۱۸]، ما به دو جهت از ذکر آنها در این کتاب خودداری نمودیم ۱ - به جهت ضایع نشدن وقت ۲ - به جهت مراعات اختصار، بعد از ادعای ذکریت ادعاهای دیگری نمود که در اشعار ما به طور تفصیل خواهید خواند. سرانجام بعد از همه آن ادعاها توبه‌نامه‌ای برای ناصرالدین شاه قاجار در زمان ولایت‌عهدی او فرستاد در همه این مدت آن جاسوس شوروی و جاسوسان دیگر در هر جا از حمایت و مساعدت و تبلیغات نهانی درباره‌اش کوتاهی نمی‌کردند. [صفحه ۳۹]

### توبه نامه‌ی علی محمد شیرازی

فداک روحی الحمدلله کما هو امله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه‌ی عباد خود شامل گردانیده به حمدالله ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفوتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده اشهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد که اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت اهل ولایت است و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط با دعائی باشد و استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امور بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه حضرت حجه الله علیه‌السلام را ادعائی مبطل می‌دانم و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر مستدعی از الطاف شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرفراز فرمایند و السلام. [۱۹]. [صفحه ۴۰] علی محمد چون حقیقتا توبه نکرده بود، بلکه در نهانی به کار خویش مشغول بود لذا در نزد ناصرالدین شاه قاجار شخصی مرتد و اخلالگر به شمار رفته در سال ۱۲۶۶ هجری در تبریز به دار مجازات آویخته و مقتول گردید، بهائیان عقیده دارند که با اجازه بهاء استخوان‌های علی محمد را پس از چندی به حیفا حمل کرده به خاک سپردند.

### رتبه‌ی خدائی به میرزا یحیی صبح ازل محمول گردید

میرزا یحیی صبح ازل و حسینعلی دو برادر از یک پدر به نام میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری بودند، هر دو از مریدان علی محمد به شمار رفته از مرام وی پیروی می‌نمودند، چون صبح ازل برادر بزرگ بود لذا علی محمد او را جانشین خود قرار داد به موجب وصیت‌نامه علی محمد «که عین عبارت آن از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت» تمام بایبان بدون استثناء صبح ازل را به سمت خدائی [۲۰] شناخته از دستوراتش پیروی می‌کردند، حتی حسینعلی [صفحه ۴۱] بهاء هم به صورت ظاهر در حدود هیجده سال از برادرش پیروی می‌کرد و در کتاب ایقانش که پس از برگشت از سلیمانیه در بغداد نوشته بود در موارد زیادی از صبح ازل تعریف و تجلیل نموده است. [صفحه ۴۳]

### سفارش و وصیت علی محمد به صبح ازل

#### اشاره

علی محمد آن پیغمبر قلبی که بعد به درجه خدائی رسید، کتابی به نام بیان آورد، با وجودی که آن را معجزه خویش می‌دانست،

از تکمیل آن عاجز مانده به صبح ازل سفارش کرده که هشت واحد دیگر بیان را که ناتمام مانده تکمیل نماید و بعد در وصیت‌نامه‌ی خود منصب خدائی را به صبح ازل واگذار می‌کند!!!

### صورت وصیت نامه علی محمد

الله اکبر تکبیرا کبیرا. هذا کتاب من الله المهیمن القیوم الی الله المهیمن القیوم، قل کل من الله مبدؤن قل کل الی الله یعودون هذا کتاب من علی قبل نبیل [۲۱] ذکر الله للعالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید [۲۲]. [ صفحه ۴۴ ] ذکر الله للعالمین قل کل من نقطه البیان لیبدؤن ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم. ترجمه - خدا بزرگتر است از حیث بزرگ کردن از حیث بزرگی، این کتاب از خدای مهیمن قیوم است به سوی خدای مهیمن قیوم (خدای اولی خودش و خدای دومی صبح ازل است) بگو همه از خدا ابتداء می‌شوند بگو همه به سوی خدا عود می‌کنند این کتابی است (یعنی وصیتی است) از علی قبل نبیل (مرادش علی محمد است) ذکر کرده است خدا برای عالمیان به سوی کسی که نامش مطابق است با نام وحید (مرادش صبح ازل می‌باشد) بگو همه از نقطه بیان ابتداء می‌شوند به درستی که ای هم نام وحید پس حفظ کن آن چه را که نازل شد در بیان و امر کن به آن پس به درستی که تو به راه حق بزرگی هستی. میرزا یحیی در مدت زمامداری ببخشید در زمان خدائی خویش همیشه از مرام علی محمد تعقیب نموده تمام اوقات خود را به نشر آثار و محکم ساختن مرام وی مصروف می‌داشت، وی در فصل تابستان در شمیران طهران و در فصل زمستان در نور مازنداران به سر می‌برد تا اینکه در سنه ۱۲۶۸ هجری ناصرالدین شاه مورد سوء قصد و حمله بی‌رحمانه چند نفر از بایها قرار گرفت، بر اثر این واقعه در حدود چهل نفر از معاریف بایه که یکی از آنها حسینعلی بود، [ صفحه ۴۵ ] شدیداً مورد تعقیب دولت وقت واقع سرانجام تماماً دستگیر شدند بیست و هشت نفر از آنها را به اعمال شاقه به قتل رسانید، مابقی را به زندان محکوم کرد صبح ازل آن زمان در نور مازندران بود همین که خبر آن واقعه به گوشش رسید فوراً در لباس درویشی درآمد با عصا و کشکول به بغداد فرار کرد، برادرش نیز بنا به اظهار خودش یکی از سفراء روس او را از زندان طهران آزاد نمود در کتاب مبین در صفحه ۷۷ می‌گوید: یا ملک الروس قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل و الاغلال. ترجمه - ای پادشاه روس به تحقیق یاری کرد (یعنی آزاد نمود) مرا یکی از سفیران تو، زمانی که بودم من در زندان در زیر غل و زنجیر. از این عبارت حسینعلی به خوبی استفاده می‌شود که وی یکی از دست نشانده‌های روسی بوده، زیرا حسینعلی به طور مسلم قوم و خویشی با سفیر روس نداشته تا به جهت عرق فامیلی او را از زندان آزاد کند پس بایستی گفت وی نوکر مستقیم روس بوده از روسها دستورالعمل می‌گرفته که بعدها مرامی تأسیس نماید، البته این مطلب بسیار بدیهی است که همیشه آقا از نوکر حمایت می‌کنند، چون او نوکر بود لذا دولت روس، حمایت کرده از زندانش آزاد نمود همین که حسینعلی از زندان طهران آزاد شد به سوی بغداد حرکت کرده به برادرش، صبح ازل ملحق گردید. [ صفحه ۴۶ ] کم کم فرقه بایه از گوشه و کنار ایران به بغداد روی آوردند در مدت اقامت آنها در بغداد هیچ نفاقی رخ نداد مگر چند نفر از بایها طغیان کرده ادعائی نمودند کارشان هم به جایی نرسید، سرانجام از بین رفتند تا اینکه در اواخر اوقات اقامت در بغداد از حسینعلی کمی بی‌اعتنائی و سهل‌انگاری مشاهده شد. زعمای بایه از این کار مضطرب گردیده بر او سخت گرفته تهدیدش نمودند به طوری که وی قهرکنان از بغداد خارج شد دو سال در اطراف سلیمانیه به سر برد تا اینکه صبح ازل از روی عرق برادری به هر وسیله که بود دوباره وی را به بغداد برگرداند. از آن به بعد ادعاها شروع شد، کار به جایی رسید که هر کس بامدادان سر از بستر خواب بر می‌داشت ادعائی می‌نمود، آن طوری که برخی از مورخین نوشته‌اند میرزا اسدالله تبریزی معروف به دیان که او را علی محمد، کاتب آیات صبح ازل قرار داده بود علاوه بر زبان فارسی و ترکی و کمی عربی، زبان عبرانی و سریانی را نیز می‌دانست ادعائی نمود ولی حسینعلی با وی به مباحثات زیاد پرداخت سرانجام دیان به دست فرقه بایه به قتل رسید و نیز چند نفر دیگر مانند میرزا غوغا و شیخ اسماعیل و حاج ملاهاشم و میرزا محمد

زرنندی معروف به نبیل و سید حسین هندیانی و میرزا حسین جان ادعا نمودند، باز کار آنها هم به جایی نرسید سرانجام به حیات آنان نیز [ صفحه ۴۷ ] خاتمه داده شد در آن زمان بر اثر جور و فساد و یاغی‌گری بایه مسلمانان بغداد و حوالی آن نفرت خود را نسبت به آنان اعلام داشته به دولت ایران شکایت کردند: دولت ایران هم به وسیله‌ی سفیر خود در اسلامبول از سلطان عثمانی (عبدالعزیز) که در آن زمان بر عراق نیز حکومت داشت تقاضا نمود که بایه را از بغداد به جای دیگر تبعید کند سلطان عثمانی هم دستور داد تمام بایان را به اسلامبول تبعید کردند، بایه‌ها در حدود چهار ماه در اسلامبول اقامت کرده سپس در سال ۱۲۸۰ هجری به ادرنه تبعید شدند.

### آغاز دعوت حسینعلی بهاء در ادرنه

حسینعلی از برادرش صبح ازل زیرکتر و زبردست‌تر بود وی از آنجائی که حسن سیاست و کیاست داشت می‌دانست که به یک مرتبه نمی‌توان در مقابل وصیت علی محمد عرض اندام کرده مخالفت نمود و در نتیجه صبح ازل را از بین برد لذا بتدریج از طرفی نقشه‌هایی را که در پیش در مغز خویش می‌پروراند، در ادرنه به مورد اجرا گذاشت و از طرف دیگر روابط خود را با زعمای بایه که کلماتشان در هر امری مؤثر واقع می‌شد محکم نمود تا اینکه در سال [ صفحه ۴۸ ] ۱۲۸۴ هجری دعوی من یظهره اللهی کرد، از دعوی وی به خوبی زیرکی و زبردستی او آشکار می‌شود. پس بسیار بجاست که داستان من یظهره اللهی را شرح دهیم تا اینکه بدانید حسینعلی با چه نقشه و تردستی توانسته در مقابل وصیت علی محمد مقاومت کند و صبح ازل را از بین ببرد. [ صفحه ۴۹ ]

### داستان من یظهره اللهی

علی محمد زمانی که ادعای ذکریت و بابت داشت کتابهائی به نام اسحن القصص (تفسیر سوره یوسف) و تفسیر کوثر و تفسیر و العصر را تألیف نمود وی در آن هنگام ورد زبانش در مجالس و محافل این بود که با امام دوازدهم حضرت حجه بن الحسن (عجل) روابط سری دارم من از جانب آن حضرت مأمورم، هر چه را که می‌گویم از طرف اوست، هدف اصلی من جز تقویت و تشدید دین مقدس اسلام و نشر حقایق آن چیز دیگری نیست و نیز کلمه‌ی قائم منتظر و مهدی موعود را عنوان تألیف خود قرار داده بود: بعد هم پایش را بالاتر نهاد ادعای مهدویت نموده گفت من همان قائم منتظر و مهدی موعودم، همه جا ناقوس (انی انا القائم المنتظر و الحجه الاکبر) را می‌نواخت و همین که دعوی نبوت کرد، پایش مانند برخی از چهارپایان در گل گیر کرده نمی‌دانست چه نقشه‌ای بریزد تا آن کلمه قائم منتظر و مهدی موعود را که عنوان تألیفات خویش قرار داده بود، تأویل کند: زیرا وی به عقیده خودش به مقام پیغمبری رسیده و کتابی به نام بیان آورده مردم را به دین جدید خویش دعوت می‌کند دیگر چه [ صفحه ۵۰ ] معنی دارد از طرف امام مأمور باشد و تقویت از دین مبین اسلام بنماید، لذا در دریای اندیشه فرورفت تا اینکه فکرش به اینجا رسید که آن عنوان قائم منتظر و مهدی موعود را تبدیل به یک مفهوم کلی و معنای مبهمی کند و آن عبارت بود از کلمه (من یظهره الله) یعنی کسی که بعد خدا او را ظاهر می‌کند آری علی محمد برای اینکه نوشته‌های سابق خود را تأویل کند، این طور می‌گوید مقصود من از قائم و مهدی منتظر که از جانب او دعوی بابت می‌نمودم و از مقام حضرتش دائم تعریف کرده، از ظهورش بشارت می‌دادم، من یظهره الله است یعنی کسی که بعد خدا او را ظاهر می‌کند: از اینجا زیرکی حسینعلی به خوبی آشکار می‌گردد، وی ادعای من یظهره اللهی کرده می‌گوید من همان کسی هستم که علی محمد از ظهور من خبر داده صبح ازل باید پیرو من گردد، کتاب بیان منوط به تصدیق و امضاء من است من مرام علی محمد را نسخ کرده، خلاصه با این خدعه و نیرنگ در حدود پنجاه نفر از بایه را پیرو خود ساخت و مابقی که سی نفر بیش نبودند از صبح ازل پیروی می‌نمودند، از این به بعد فرقه بایه به دو دسته ازلی و بهائی تقسیم شدند و دائماً به لعن و تکفیر هم می‌پرداختند در نتیجه انقلاب و هیجان عجیبی بین آن دو دسته ایجاد شد دائماً

نیرنگ‌ها به هم می‌زدند کثافت کاریها به بار می‌آوردند از این رو پادشاه عثمانی چاره‌ای ندید جز اینکه آن دو دسته را از [ صفحه ۵۱ ] نقاط نزدیک مرز به جاهای دوردست تبعید کند، تا کاری از آنها ساخته نباشد، این بود که صبح ازل و پیروانش را با چند نفر از بهائیها به ماغوسای قبرس تبعید کرد، و حسینعلی و یاورانش را با چند نفر از باییها به زندان معروف عکا افکنند این کار در ۲۰ ربیع‌الاول سال ۱۲۸۵ هجری واقع شد: تو را به خدا قسم خواننده عزیز ملاحظه کن حقه‌بازی حسینعلی تا چه اندازه و خدعه و نیرنگ او تا چه پایه است!

### شرح زندگی حسینعلی بهاء

میرزا حسینعلی پسر میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری در سال ۱۲۳۳ هجری در طهران تولد یافت علوم ادبیات را در طهران تحصیل کرد پس از آن به عالم تصوف علاقه فراوانی پیدا نمود در آن مسلک وارد شد و از همین جهت بود که مانند دراویش گیسوی بلند داشت آن چه که از نوشته‌های او استفاده می‌شود معارف وی همان معارف صوفیه ولی به طرز ناقصش بوده است. وی هنگامی که آوازه علی محمد را شنید در شمار پیروان وی درآمده درباره‌اش شروع به تبلیغ نمود پس از قتل علی محمد در حدود ۱۸۰ سال مرید برادرش صبح ازل گردید سپس خودسری آغاز نمود از اطاعت صبح ازل و وصیت علی محمد خارج گردیده بر خلاف نص [ صفحه ۵۲ ] کتاب بیان علی محمد ادعای من یظہری کرد بعد ادعای رجعت حسینی بعد ادعای رجعت مسیح بعد ادعای ربوبیت و الوهیت نمود.

### تألیفات حسینعلی بهاء

#### اشاره

حسینعلی دارای چهار کتاب به نام ایقان و بدیع و مبین و اقدس بود، و نیز الواحی هم داشت، کتاب ایقان را در بغداد زمانی که پیرو صبح ازل بود تألیف کرده این کتاب را به تقلید از قرآن سوره بندی کرده در آن پاره‌ای از اخبار که از ائمه طاهرین علیهم السلام درباره علامات ظهور حضرت بقیه الله (عجل الله) نقل گردیده، درج نموده و تمام را با علی محمد تطبیق کرده است همه تطبیقات او بی جا و بی مورد است زیرا وی در اول اخبار را تحریف کرده پس از آن با علی محمد تطبیق می‌نماید هر چند بیان آنها در این مقام که شرح زندگانی حسینعلی است بی مورد است ولی برای ثابت نمودن اینکه وی در روایات دستبرد کرده به یکی از تطبیقات وی از باب نمونه اکتفا می‌کنیم و آن اینکه در ایقان صفحه ۱۵۵ می‌نویسد: فی البحار ان فی قائمنا اربع علامات من اربع نبی، موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقه و اما العلامة من یوسف السجن و التقیه و اما [ صفحه ۵۳ ] العلامة من محمد یظہر باثار مثل قرآن ترجمه - در بحار است اینکه در قائم ما چهار علامت است از چهار پیغمبر ۱ - موسی ۲ - عیسی ۳ - یوسف ۴ - محمد اما نشانه‌ای که از موسی دارد، ترس و انتظار است و اما نشانه‌ای که از عیسی دارد می‌گویند در حق او آنچه را که درباره‌ی عیسی گفته‌اند و اما نشانه‌ای که از یوسف دارد زندان و تقیه است و اما علامتی که از محمد دارد اینکه ظاهر می‌شود به آثاری مانند قرآن (یعنی کتابی می‌آورد مانند قرآن مجید) مؤلف گوید، حسینعلی گذشته از اینکه در روایات تحریف کرده جمله یظہر به آثار مثل قرآن: او نیز غلط است زیرا بایستی بگوید یظہر باثر مثل القرآن: اصل روایت این طور ضبط شده، خوانندگان محترم به جلد سیزده بحار الانوار علامه مجلسی ره صفحه ۵۷ چاپ کمپانی مراجعه فرمایند روایت ابی بصیر از ابی جعفر (امام باقر ع) است می‌فرماید فی صاحب الامر سنه من موسی و سنه من عیسی و سنه من یوسف و سنه من محمد (ص ع) فاما من موسی فخائف یترقب و اما من عیسی فیقال فیه ما قال فی عیسی و اما من یوسف فالسجن و



التقیه و اما من محمد فالقیام بسیرته و تبیین آثاره ثم یضع سبقه علی عاتقه و لا یزال یقتل اعداءالله حتی یرضی الله قلت، و کیف یعلم ان الله عزوجل قد رضی قال ۴ یلقى الله عزوجل فی قلبه الرحمه (ترجمه) در صاحب الامر (امام زمان عجل) [صفحه ۵۴] سنتی است از موسی (ع) و سنتی است از عیسی (ع) و سنتی است از یوسف (ع) و سنتی است از حضرت محمد (ص) پس سنتی که از موسی (ع) دارد پس ترسناکی است که همیشه در انتظار است و اما سنتی که از عیسی (ع) دارد پس گفته می‌شود درباره‌ی او آنچه را که درباره‌ی عیسی (ع) گفته شد یعنی می‌گویند حضرت بقیه الله مرده است چنانچه در حق حضرت عیسی (ع) گفته شد، این مطلب را ما از خبری دیگر که به همین مضمون از ابی بصیر نقل گردیده، استفاده نموده‌ایم در آن خبر به جای عبارت مذکور این عبارت مضبوط است (و اما من عیسی فیقال انه مات و لم یمت) یعنی اما از عیسی پس گفته می‌شود که حضرت بقیه الله مرده است و حال اینکه نمرده، و اما سنتی که از یوسف (ع) دارد پس زندان و تقیه است و اما سنتی که از حضرت محمد (ص) دارد پس این است که قیام می‌کند به سیره و روش پیامبر اسلام و بیان کردن آثار او، پس می‌گذارد شمشیرش را بر روی شانه شریفش و مدام می‌کشد دشمنان خدا را تا آنکه خدای متعال راضی می‌شود، ابی بصیر گفت چگونه می‌فهمد که خدای عزوجل راضی شده حضرت فرمود هنگامی می‌فهد که خدای عزوجل در قلبش رحمت و مهربانی قرار می‌دهد: بر ارباب دانش پوشیده نماند که جمله (فالقیام بسیرته و تبیین اثاره الخ) چون بر ضرر و علیه حسینعلی تمام می‌شد لذا طراری کرده به جای آن جمله این عبارت را نسبت به امام (ع) می‌دهد (و یظهر به آثار مثل قرآن) خوانندگان محترم تعجب نکنند که چگونه می‌شود حسینعلی در روایت تحریف کند. چون کسی که آیه مبارکه [صفحه ۵۵] قرآن را تغییر دهد، برای او تحریف روایت آسان است: ملاحظه کنید چگونه این آیه مبارکه را تحریف کرده، خدای متعال در قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۰۹ چنین می‌فرماید: هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام در این آیه خدای متعال کسانی را که در انتظار دیدار حضرتش به سر می‌برند، ذم و توبیخ می‌فرماید استفهام در این آیه استفهام انکاری و غیر حقیقی است پس معنای آیه چنین می‌شود، نباید انتظار بکشند اینکه بیاید آنان را خدا در سایه‌ای از ابر: ولی حسینعلی در آیه تصرف کرده در ایقانش در صفحه ۴۷ چنین می‌نویسد و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه می‌فرماید، یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام یعنی می‌آید خدا روزی در سایه‌ای از ابر، و نیز در صفحه ۸۹ همین جمله را که نسبت به قرآن داده، تکرار می‌کند، اگر شما خوانندگان محترم سرتاسر قرآن کریم را به دقت ملاحظه کنید یک همچو آیه‌ای را که حسینعلی به قرآن نسبت می‌دهد نخواهید یافت: رجوع به اصل مطلب ثانیاً بر فرض اینکه آن روایت از امام باقر (ع) باشد، به حسینعلی می‌گوئیم مقصودش از آن روایت چیست آیا می‌خواهد بگوید که منظور امام (ع) از روایت این است که هر کسی ترس و انتظار داشته باشد، و درباره‌اش مردم سخنانی بگویند و مدتی در زندان به سر برد و کتابی مانند قرآن (از حیث صفحه‌بندی و جلد) بیاورد، او امام قائم است اگر این است، این که امتیازی برای علی محمد نمی‌گردد زیرا نتیجه [صفحه ۵۶] این کلام چنین می‌شود که از زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل) تاکنون هزارها امام قائم العیاذ بالله آمده باشند و تا هنگام ظهور حضرتش نیز امام‌های قائم دیگری بیایند، چون در هر عصری بسیاری از دانشمندان بر اثر برخی از حوادث زندانی شده و خوف و انتظار هم داشته و درباره آنان مردم سخن‌ها گفته و کتاب‌هایی هم مانند قرآن از حیث صفحه‌بندی و جلد تألیف کرده‌اند و یا می‌خواهد بگوید علی محمد کتابی مانند قرآن از جهت فصاحت و بلاغت و سمو معانی و علو مطالب آورده اگر منظورش این است می‌گوئیم این کلام کلامی است بسیار بی‌جا و منطقی است در نهایت پوشالی زیرا مطالب کتاب بیان علی محمد موجود است و ما چند فراز از جملات زیبای آن را در اینجا می‌نگاریم و قضاوت عادلانه را به عهده شما خوانندگان محترم می‌گذاریم تا خودتان بر حماقت و نادانی حسینعلی بخندید که چطور نتوانسته بین آیات فصیح و بلیغ و جملات مهمله و سخیفه فرق بگذارد گر چه تقصیر ندارد چون اهل تمیز نبوده لذا نتوانسته است فرق بگذارد، اگر برلیان و سنگ را به سبزی فروش عرضه بدارند، آن دو را جز سنگی بیش نخواهد دید ولی اگر به نزد گوهرفروش ببرند برلیان را از سنگ ناچیز تمیز خواهد داد باری برخی از آیات مبارکه علی محمد به عقیده حسینعلی و جملات



## زنهای دائمی حسینعلی

حسینعلی چهار زن دائمی و اختصاصی داشت، اسامی زنهای او از این قرار است: ۱ - گوهر از او یک اولاد داشت. ۲ - بی‌بی از او سه اولاد داشت. ۳ - بی‌بی جان، از او چهار اولاد داشت. ۴ - جمالیه از او هیچ اولاد نداشت، و اما زنهای غیر دائمی و اشتراکی خیلی داشت یکی از آنها قره‌العین بود، شرح قره‌العین در اشعار ما به طور تفصیل خواهد آمد. قره‌العین در زمان علی محمد اختصاص به او داشت ولی بعد از قتل علی محمد زعمای بایبه درباره‌اش قائل به تساوی و اشتراک شده، توده‌وار با وی رفتار می‌کردند، لذا گاهی در آغوش بهاء و زمانی در بغل حسین بشروئی و هنگامی در دامن خلیل ارومی به سر می‌برد و مابقی اوقات هم با کسان دیگر سر و کار داشت، این زن خیلی وقیح بود واقعا وقاحت را به درجه اعلایش رسانیده بود، به طوری که به پیروان خویش می‌گفت هر کس دست به پستانهای من بزند از آتش جهنم نجات، خواهد یافت. [صفحه ۶۲] همین زن به قلعه شیخ طبرسی در مازندران (که به دستیاری حسین بشروئی وعده‌ی دیگر از زعمای بایبه بنا شده و با دولت وقت به جنگ پرداخته سرانجام مغلوب گردیدند) وارد شد، و برقع از چهره برداشته این کلمات را می‌سرود: این الشهداء کلهم ماتوا این الصلحاء کلهم فاتوا

## دزد اشعار را بشناسید

قره‌العین برخی از اشعار زیبای شعراء را دزدیده، به نام خود قلمداد کرده است و ما به جهت رعایت اختصار دو قطعه شعر که از دو شاعر دزدیده و به خود نسبت می‌دهد در اینجا می‌نگاریم و نام آن دو شاعر را نیز یاد می‌کنیم: ۱ - گر به تو افتدم نظر چهره به چهره روبرو شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو می‌رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام دجله به دجله یم به یم قطره به قطره جو به جو از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام کوچه به کوچه در به در خانه به خانه کو به کو مهر تو را دل حزین بافته بر قماش تن رشته به رشته نخ به نخ تار به تار پو به پو [صفحه ۶۳] گرد عذار دلکشت عارض عنبرین خطت لاله به لاله گل به گل غنچه به غنچه بو به بو در دل خویش (طاهره) گشت و ندید جز وفا صفحه به صفحه لا- به لا- پرده به پرده تو به تو این اشعار از قره‌العین نیست، بلکه از شاعره‌ای است به نام طاهره اصفهانی ۲ - لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلا ز چه روال است به ربکم زنی بزن که بلی بلی به جواب طبل الست او ز ولا چو کوس بلی زدم همه خیمه زد به در دلم سپه غم و حشم بلا پی خوان دعوت عشق او همه شب ز خیل کروبیان رسد این صغیر مهمنی که گروه غم زده الصلا من و مهر آن مه خوب رو که چو زد صلا ی بلا بر او به نشاط قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا چه خوش آنکه آتش غیرتی ز نیم به قله طور دل فد ککنه و سککنه متد کدکا متزلزلا چو شنید ناله مرگ من پی ساز من شد و برگ من فاتی الی مهر و لا و بکی علی مجلجلا تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم بنشین چو (صحبت) و دم به دم بشنو خروش نهنگ لا [صفحه ۶۴] این اشعار از قره‌العین نیست بلکه از ملا- باقر لاری که تخلصش (صحبت) است می‌باشد چنانچه در این اشعارش مشاهده می‌فرمائید ولی بهائیان به جای صحبت، طوطی می‌خوانند!!! پوشیده نماند که قره‌العین دو بیت از صدر این اشعار را دزدیده و به آن خطاب به علی محمد می‌نمود ولی به جای «الست او» الست تو می‌گفت، بهائیان عقیده دارند که اشعار طاهره اصفهانی و صحبت لاری و برخی از اشعار دیگر، از قره‌العین است ولی چنین نیست زیرا نام و کنیه و لقب و مسقط الراس قره‌العین معلوم است نامش زرین تاج کنیه‌اش ام‌سلمه لقبش قره‌العین است این لقب را سید کاظم رشتی به او داده و نیز لقب طاهره را علی محمد شیرازی به او عطا فرموده!! مسقط الرأسش قزوین، دختر ملا محمد صالح قزوینی است اگر لقب او طاهره است طاهره قزوینی است نه اصفهانی مگر اینکه بهائیان بگویند فرقی بین اصفهانی و قزوینی نیست، طاهره اصفهانی همان طاهره قزوینی است و نیز بگویند تمیزی بین لاری و قزوینی نیست و امتیازی بین زن و مرد وجود ندارد، صحبت لاری همان طاهره قزوینی است و بر این منطق پوشالی هم تمام خردمندان جهان می‌خندند زیرا نتیجه‌اش چنین

می‌شود که اشعار حافظ و سعدی و فردوسی و انوری و نظامی و رودکی و زاکانی و سایر شعراء گذشته و حال و آینده تمام از قره العین قزوینی باشد آیا نتیجه‌اش این طور نمی‌شود! [ صفحه ۶۵ ]

### پسران حسینعلی بهاء

حسینعلی دارای پنج پسر بود ۱ - عباس افندی ۲ - مهدی، این دو از بی بی بودند، ۳ - محمد علی ۴ - ضیاءالله ۵ - بدیع الله این سه از بی بی جان بودند، حسینعلی به سه فرزند خود عباس، مهدی، محمد لقب داد: عباس را به غصن اعظم و مهدی را به غصن اطهر، و محمد علی به غصن اکبر ملقب ساخت، به ضیاءالله و بدیع الله لقب نداد در سالی که حسینعلی و پیروانش به زندان عکا رسیدند، مهدی بر بالای بام زندان راه می‌رفت و دیدگان خود را به آسمان دوخته مشغول مناجات (یعنی اوراد پوچ بی معنی) بود، که ناگهان از سوراخ هواخوری بام به داخل اطاق سقوط کرده استخوانهایش خورد شد و پس از چندی جان سپرد.

### دختران حسینعلی بهاء

حسینعلی بهاء سه دختر به نام بهیه - خانمی - فروغیه - داشت بهیه از بی بی، خانمی از بی بی جان، فروغیه از گوهر بود باری همان طوری که در پیش نگاشتیم، بر اثر فتنه و فساد ازلی‌ها و بهائی‌ها سلطان عثمانی چاره‌ای ندید جز اینکه صبح ازل و یاورانش و چند نفر بهائی را به ماغوسای قبرس و حسینعلی و پیروانش و چند نفر ازلی را به زندان عکا تبعید و محکوم کند، حسینعلی چند سالی به زندان عکا به سر برد، و در اواخر عمرش هم تحت نظر بود، تا اینکه در سال ۱۳۰۹ هجری در مدت ۲۲ روز مبتلاء به مرض (زحیر) شده از دنیا رفت و جسدش را در دو کیلومتری شمال عکا (بهجه) به خاک سپردند [ صفحه ۶۶ ] قبر بهاء قبله اغنام الله (گوسفندان خداست) طبق دستور بهاء اغنام الله موظفند که وقت عبادت و پرستش، تنها توجه آنان به سوی بهاء (خدای قلابی) باشد و به حسب ظاهر رو به قبر او که در عکا است پرستش کنند. در کتاب دروس الدیانه [۲۴] می‌گوید، قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه در مدینه عکا است که در وقت نماز خواندن (یعنی دو سطر اوراد بی معنی) باید رو به روضه مبارکه بایستیم و قلبا متوجه به جمال قدم جل جلاله (میرزا بهاء) و ملکوت ابهی باشیم.

### شرح زندگانی عباس افندی

عباس افندی ملقب به دو لقب، عبدالبهاء و غصن اعظم، پسر بزرگ حسینعلی بهاء در سال ۱۲۶۰ هجری در طهران متولد گردید، وی چندی به علوم ادبیه و عقلیه پرداخت، سرانجام اطلاعاتی در علوم مختلفه و فنون متنوعه حاصل نمود و از پدرش به مراتب داناتر و فاضل تر گردید، عباس افندی پس از مرگ پدر بنا به وصیت حسینعلی، زمام امور اغنام الله (گوسفندان خدا) را به دست گرفت، [ صفحه ۶۷ ] وی در مدت حیات خویش از گوسفندانی که پدرش تهیه کرده بود شیرهای فراوانی دوشید!! بین عباس افندی و برادرش محمد علی ملقب به غصن اکبر، مانند میرزا بهاء و برادرش صبح ازل اختلاف [ صفحه ۶۸ ] و نزاع بود دائما به لعن و تکفیر هم می‌پرداختند به طوری که عباس افندی در زمان حیات خویش دختر زاده‌اش شوقی افندی را وصی و جانشین خود قرار داد (تالیفات عبدالبهاء) آن طوری که از برخی از مورخین استفاده می‌شود عباس افندی دارای سه کتاب به نام مقاله سیاح و مفاوضات و مکاتیب بوده مکاتیب وی سه جلد است، و نیز دارای الواح هم بوده است.

### شرح زندگانی شوقی افندی

شوقی افندی دختر زاده‌ی عبدالبهاء در سال ۱۳۱۴ هجری تولد یافت وی مدتی چند به علوم ادبیه پرداخت و پس از مرگ عباس

افندی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری طبق وصیت‌نامه جدش عبدالبهاء به مقام ولی امر الله و ریاست بیت العدل منصوب گردید!! مادر وی ضیائیه دختر بزرگ عبدالبهاء بود شوقی افندی دارای کتاب نیست ولی لوحی به نام لوح شوقی افندی دارد و آن دارای ۳۸ صفحه و هر صفحه‌ای ۱۸ سطر است البته بر خوانندگان محترم ثابت شد که مرام کتیب بهاء از کجا سرچشمه گرفته و با دستیاری چه کسانی بر پا گردیده است بنابراین دیگر احتیاجی به بررسی در مرام بهائیت نیست، ولی برای اینکه بر فریب‌خوردگان بهائیت ثابت کنیم که میرزا بهاء فاقد از همه چیز بوده، در عین حال ادعای پیغمبری و دین نموده، لذا به وعده خود عمل کرده، بررسی کامل در مرام وی می‌نمائیم، [صفحه ۶۹] تا آشکار گردد که آن سه علامتی که در پیش ذکر شد در این مدعی دین و نبوت وجود ندارد، یکی از آن سه علامت معجزه بود آیا میرزا بهاء معجزه دارد؟ این پیغمبر بر خلاف همه پیامبران، دارای [صفحه ۷۰] معجزه نبود، در قاموس او معجزه معنی و مفهومی نداشت، البته جهت داشت، چون فاقد از همه چیز بود، لذا منکر همه چیز شده که از آن جمله انکار معجزه است، ما این مطلب را از پیش خود نمی‌گوئیم بلکه از کتاب فرائد یگانه مبلغ بزرگ و زبردست بهائیت ابوالفضل گلپایگانی استنتاج نموده‌ایم، وی در فرائد می‌گوید دعوی مدعی نبوت با چهار دلیل ثابت می‌شود، و آن چهار دلیل از این قرار است ۱- دعوت ۲- استقامت ۳- نفوذ ۴- تشریح شریعت و این چهار چیز در حضرت ابهی وجود داشت پس از کتاب فرائد گلپایگانی که بزرگ‌ترین کتاب استدلالی بهائیان است، چنین استفاده می‌شود که میرزا بهاء دارای معجزه نبوده، لذا برای اثبات دعوی او به چهار دلیل پوشالی تمسک کرده و آنها را اقوی دلیل بر اثبات دعوی میرزا بها می‌داند، مابعون خدا با دلایل بسیار بدیهی، چهار دلیل پوشالی او را رد می‌کنیم اما دعوت صرف دعوت، حقانیت مدعی را ثابت نمی‌کند، زیرا مدعیان دروغگو در جهان بسیار بوده و هستند بنابراین دلیل دیگری لازم است، تا به وسیله‌ی آن مدعی راستگو از مدعی دروغگو تمیز داده شود و آن دلیل همان معجزه است و بس اما استقامت استقامت در آغاز دعوت دلیل برای مدعی نبوت نمی‌شود، زیرا عقلا، استقامت، مرور و گذشتن زمان لازم دارد، در آغاز دعوت هنوز زمانی نگذشته تا معلوم گردد مدعی نبوت استقامت دارد یا ندارد علاوه بر آن در آغاز دعوت، مدعی نبوت، دلیل قانع‌کننده‌ای [صفحه ۷۱] ندارد، تا به وسیله‌ی آن مردم را قانع کند که وی در دعوت خویش تا آخرین لحظات زندگانی استقامت خواهد داشت. اما نفوذ: نفوذ هم در آغاز دعوت معنی و مفهومی ندارد چون مدعی نبوت در ابتداء دعوت خویش هنوز نفوذی در خلق نکرده و پیروانی پیدا ننموده تا آن را دلیل خود قرار داده، به رخ دیگران بکشد و بگوید دلیل بر صدق دعوت من نفوذ در این دسته از مردم است پس این سه دلیل گلپایگانی عقلا مردود و غیر قابل قبول است اما تشریح شریعت تشریح شریعت هم خود به خود از درجه اعتبار ساقط می‌شود زیرا تا صدق و راستی مدعی نبوت ثابت نشده هر قانونی و دستوری که می‌آورد، مردود و از درجه اعتبار ساقط، است، علامت دوم صدق گفتار بود

### آیا حسینعلی بهاء صدق گفتار (راستگوئی) داشت؟

#### اشاره

حسینعلی بهاء، پیغمبر قرن بیستم، صدق گفتار هم نداشت شخصی دروغ‌پرداز و پشت هم انداز بود ما این مطلب را نیز از پیش خود نمی‌گوئیم بلکه از کتاب خود میرزا بهاء ثابت می‌کنیم، قبل از اینکه دروغگوئی میرزا بهاء را از کتابش ثابت کنیم، یک سؤال از شما خوانندگان محترم می‌نمائیم و آن اینکه اگر شخصی ادعای بندگی کند و بعد ادعای خدائی نماید گذشته از اینکه ادعای خدائی [صفحه ۷۲] او باطل است؟ این شخص در یکی از این دو ادعای خویش دروغ نگفته، قطعاً خواهید گفت یکی از آن دو ادعا دروغ است، زیرا (بنده) یعنی مخلوق و آفریده شده و (خدا) یعنی خالق و آفریننده بنابراین دروغ است که شخصی هم آفریده شده و آفریننده باشد: اکنون بفرمائید کلمات بهاء را بخوانید و به دروغ‌گوئی او اعتراف کنید نه تنها ادعای بندگی و خدائی کرده

بلکه ادعای رجعت حسینی و رجعت مسیح و من یظهره اللهی نموده است.

### ادعای بندگی میرزا بهاء

حسینعلی بهاء در کتاب مبین صفحه ۳ سطر ۱۰ می‌گوید: تبارک الذی نزل علی عبده من سحاب القضاء سهام البلاء ویرانی فی صبر جمیل: یعنی افزون و برتر باد آن کسی که نازل کرد بر بنده خود (که خود بهاء باشد) از ابر فضاء تیرهای بلاء را و دید مرا (یعنی میرزا بهاء را) در صبر و بردباری نیک: و نیز در همان کتاب در صفحه ۹۶ سطر ۸ می‌گوید: یا الهی هذا کتاب ارید ان ارسله الی السلطان و انت تعلم بانی ما اردت منه الا ظهور عدلک لخلقک یعنی ای پروردگار من این نامه‌ای است که می‌خواهم برای سلطان (مراد ناصرالدین شاه است) بفرستم و تو می‌دانی که منظوری ندارم از این نامه مگر آشکار ساختن عدالت تو از برای بندگان تو: [صفحه ۷۳]

### ادعای خدائی میرزا بهاء

در پیش به مناسبتی ادعاهای خدائی میرزا بهاء را از کتاب مبین و اقدسش ذکر نمودیم اکنون به دو مورد دیگر که در کتاب مبین یا (سوره هیکل) ادعای خدائی کرده می‌پردازیم: ۱- در کتاب مبین صفحه ۸۰ سطر ۱۲ «خطاب به ملکه لندن ویکتوریا می‌کند» یا ایتها الملکه فی لندن اسمعی ندا ربک مالک البریه من سدره البهیه انه» اله الا انا العزیز الحکیم ضعی ما علی الارض ثم زینی راس الملک با کلیل ذکر ربک الجلیل انه قداتی فی العالم بمجده الاعظم و کل ما ذکر فی الانجیل: یعنی ای ملکه که در لندن هستی بشنو ندای پروردگارت را که مالک جهان است از سدره الهی این که نیست خدائی جز من خدای عزیز حکیم بگذار آنچه را که داری بر زمین پس آن گه زینت ده تاج را با کلیل ذکر پروردگارت که جلیل القدر است، به درستی که آن خدا آمد در جهان با مجد اعظم و هر آنچه در انجیل ذکر شده: و نیز در همان کتاب در صفحه ۱۹۱ سطر (۵) می‌گوید لیس ضری سجنی و بلائی و ما یرد علی من طغاة عبادی یعنی نیست ضرر من (یعنی اهمیتی ندارد) زندانی شدن من و بلائی که بر من می‌رسد و آنچه را که وارد می‌شود بر من از بندگان ستمکارم [صفحه ۷۴]

### ادعای من یظهره اللهی بهاء

ادعای من یظهره اللهی بهاء به طور تفصیل در پیش گذشت دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنیم

### ادعای رجعت حسینی حسینعلی بهاء

قل قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم و من یدعی بعد هذا انه مفتر کذاب: یعنی بگو (خطاب به آقاجان کاتب الواح است) [۲۵] به تحقیق منتهی شد همه ظهورها به این ظهور اعظم (یعنی ظهور حسینعلی بهاء) و هر کسی بعد از این ادعا کند او افترا زنده و دروغگوست آنچه که از برخی از مورخین استفاده می‌شود مراد وی از ظهور اعظم و ظهور و رجعت حسینی است.

### ادعای رجعت مسیح میرزا بهاء

در کتاب مبین صفحه ۴۹ سطر «۶» خطاب به پاپ مسیحیان می‌کند یا بابا اخرق الاحجاب قداتی رب الارباب فی ظل السحاب [صفحه ۷۵] و قضعی الامر من لدی الله المقتدر المختار اکشف السبحات بسطان ربک ثم اصعد الی ملکوت الاسماء و الصفات

كذلك يأمرك القلم الاعلى من لدن ربك العزيز الجبارته اتى من السماء مرة اخرى كما اتى منها اول مرة، اياك لن تعترض عليه: يعنى اى پاپ پرده‌ها را بدر «تا مطلب بر تو آشكار گردد» به تحقيق آمد رب الارباب «يعنى حضرت مسيح كه خود بهاء است» در سايه ابر و گذشت امر از جانب خداى مقتدر مختار، باز كن سبحات را به سلطنت پروردگارت، پس صعود كن به سوى ملكوت اسماء و صفات، اين طور أمر مى كند تو را قلم اعلى از طرف پروردگارت كه عزيز و جبار است اينكه مسيح آمد از آسمان يك بار ديگر همچنان كه آمد از آسمان در مرتبه اول، (چون به عقیده برخی از مسیحیان حضرت مسیح يك بار به زمین آمده است لذا ميرزا بهاء به پاپ اين طور خطاب مى كند) مبدا به او اعتراض كنى - خوانندگان محترم لابد اعتراف نموده‌اند كه لااقل يكي از اين ادعاهای حسينعلی دروغ است، بنابراین كسى كه دروغ گوئى او ثابت شد به حكم عقل سليم هرگز لياقت مقام رفيع پیامبرى و قانون گذارى را ندارد. [ صفحه ۷۶ ]

### توجه خنده‌آور

ممکن است بگوئیم ميرزا بهاء دروغ نگفته ولی به اين توجه كه هر چند به صورت ظاهر تنها ميرزا بهاء اين ادعاها را نموده لكن در حقيقت او تنها نبوده بلكه چهار نفر ديگر كه به انضمام حسينعلی پنج نفر مى شوند اين ادعاها را نموده‌اند؛ روسها اين پنج نفر را در قالبى قرار داده با منگنه فشار تمام را به هم فشرده يك جرثومه‌اى به نام حسينعلی بهاء بيرون داده‌اند، پس اگرديد حسينعلی ادعای بندگی کرده او خودش بوده و بس. اما ادعای من يظهره اللهی از او نبوده بلكه از آن دبتوی بود كه در ضمن او بود و نیز ادعای رجعت حسینی از او نبوده بلكه از آن پفیوزی بود كه در خوف او بود، و نیز ادعای رجعت مسیح از او نبوده بلكه از آن قرمندگی بود كه در جسد او بود و نیز ادعای خدائی از او نبوده بلكه از آن جفنگی بود كه در پيكر او بود پس با اين توجه حسينعلی دروغگو نشد ولی مدعی هیچ مقامی هم نشد بلكه يك نفر هیچ كاره قلمداد گردید، در هر صورت اختيار با شما خوانندگان محترم است، مى خواهيد اين توجیهی را كه ما نموده‌ايم قبول كنيد و او را هیچ كاره بدانيد، و يا اينكه تمام ادعاها را از وی دانسته به دروغ گوئى او اعتراف كنيد: علامت سوم بشارت شریعت سابق بود آیا دین مقدس اسلام به وجود ميرزا بهاء بشارت داده است دین مقدس اسلام نه تنها به وجود ميرزا بهاء خبر نداده بلكه تصريح دارد به اينكه سلسله‌ی جليله پیامبران خدا به وجود شريف و مقدس حضرت محمد بن عبدالله صلى الله عليه و آله و سلم ختم گردیده، ديگر پیغمبری بعد از حضرتش نخواهد آمد تا روز قیامت: اولین دليل قرآن مجید معجزه جاودانی پیامبر اسلام است، خدای متعال در [ صفحه ۷۷ ] قرآن مجید سوره احزاب جزء ۲۲ آیه ۴۰ می فرماید ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبیین و كان الله بكل شى عليم: يعنى نمی باشد محمد (ص ع) پدر يکی از مردان شما وليکن فرستاده خدا و ختم پیغمبران است و خداوند به هر چیزی دانا است. دومین دليل: حديث شريف نبوی است حديث شريف نبوی كه معروف به حديث المنزلة است از طريق شيعه و سنی نقل گردیده و به حد تواتر كه دليل قاطع می باشد رسیده است و آن حديث این است. قال رسول الله (ص ع) يا على انت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى. ترجمه تحت اللفظی: رسول خدا فرمود اى على تو از من به منزله هارونى از موسى مگر اينكه نيست پیغمبرى بعد از من شرح حديث نبوی پیامبر اسلام به على عليه السلام می فرماید تو از حيث رتبه و مقام و منزلت نسبت به من همان مقام و منزلتی كه هارون نسبت به موسى داشت، داراى ولی با اين فرق كه هارون پیغمبر بود و تو پیغمبر نيستی، زیرا بعد از من تا روز قیامت پیغمبرى نخواهد آمد بنابراین هر كسى بعد از پیامبر اسلام ادعای پیامبرى كند دروغگو و خیانتكار خواهد بود نکته قابل توجه حديث شريف متضمن نکته‌اى می باشد و آن اينكه اگر بنا بود بعد از پیامبر اسلام پیامبرى باشد هر آينه آن حضرت على بن ابى طالب بود نه ميرزا بهاء آن عنصر ناپاك و پيكره سراپا تزوير: از بررسی ما، در مرام بهائیت نیز ثابت شده كه آن سه علامت هم در مدعی مرام بهائیت وجود نداشت، پس بايستی از همين جا فاتحه حسينعلی را خواند. زیرا پس از اينكه [ صفحه ۷۸ ] ثابت شد، دین بهاء از جانب خدا

نیامده و دستوراتش وابستگی به عالم وحی ندارد، به حکم عقل سلیم پیروی از همچه دینی عین گمراهی است، بنابراین احتیاجی به ذکر قوانین بهاء و رد آن نیست، چون بحث در پیرامون دستوراتی که از مغز بشر آن هم بشری مانند بهاء تراوش کرده باشد، جز تضییع وقت چیز دیگری نخواهد بود ولی چون شنیده شده که مبلغین بهائیت به اهل بهاء و فریب‌خوردگان بهائیت چنین تزییق کرده و می‌کنند، ما را چه کار به اینکه دین بهاء از جانب خدا آمده یا نیامده دستوراتش وابستگی به عالم وحی دارد یا ندارد ما نظر به دستورات ادیان می‌کنیم، هر کدام بهتر بود پیرو آن می‌شویم، ما همین که دین بهاء را با دین اسلام می‌سنجیم، مشاهده می‌کنیم که دین حضرت ابهی جل و علا- به مراتب از دین اسلام بهتر و دستوراتش محکم‌تر و عالی‌تر است علاوه بر این با همه اعصار به خوبی سازش دارد به خلاف دین اسلام که با این عصر سازش ندارد چه رسد به اعصار آینده، چون دنیا روز به روز در ترقی است و آن به آن تشکیلات تمدن رو به افزونی می‌رود: ما برای اینکه ثابت کنیم این منطق منطقی است بسیار پوشالی و نادست، لذا با رعایت اختصار به زبده دستورات (یعنی موهومات) بهاء پرداخته و آن اراجیف را با قوانین اسلام مقایسه می‌کنیم؛ امید است که فریب‌خورندگان بهائیت بر اثر مقایسه این دو با هم، نور را از تاریکی و راه سعادت را از ضلالت تمیز داده سرانجام به دین مقدس اسلام مشرف گردند و از پستان حقیقت شیر نوشیده و در دامن ما در سعادت به عمو عزیز و گرانبهای خویش ادامه [ صفحه ۷۹ ] دهند اعتذار: هر چند مقایسه اراجیف بهاء با قوانین اسلام، موجب اهانت به ساحت مقدس قوانین اسلام است، علاوه بر آن در عین بی‌انصافی است که بشر خر مهره‌های میرزا بهاء را با برلیان دستورات اسلام مقایسه کند، ولی چون قصد ما اهانت نبوده بلکه فقط به منظور هدایت فریب‌خورندگان بهائیت به این مقایسه می‌پردازیم امید است که در پیشگاه با عظمت عدل الهی مقصر نباشیم علت آغاز نمودن به حد زنا: چون در این دنیای کنونی فحشاء و منکرات به ویژه زنا، از هر چیزی بیشتر شیوع پیدا نموده لذا در مرتبه اول به قانون زنا پرداختیم، حد زنا در مرام بهاء: بهاء در اقدس صفحه ۱۵ سطر ۱۲ چاپی می‌گوید: قد حکم الله لكل زان و زانیة دیة مسلمة الی بیت العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب و ان عاد مرة اخرى عودوا بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالک الاسماء ترجمه - حکم کرده خدا که هر یک از مرد و زن زناکار دیه مسلمة‌ای به «بیت العدل [۲۶]» تقدیم کنند، مقدار آن دیه نه مثقال [ صفحه ۸۰ ] از طلا است و اگر این عمل تکرار شد شما هم دیه را دو برابر کنید و این چیزی است که حکم کرده به آن مالک اسماء حد زنا در دین مقدس اسلام خدای متعال در قرآن مجید سوره (۲۴) نور جزو (۱۸) آیه ۲ می‌فرماید الزانیة و الزانی فاجلد و اکل واحد منهما مائة جلدة و لا تأخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین (ترجمه تحت اللفظی) زن زناکار و مرد زناکار پس بزیند هر کدام از آن دو را صد ضربه تازیانه و نگیرید با آن دو رأفت و مهربانی در دین خدا «یعنی در راه دین خدا رأفت و مهربانی به آنها نشان ندهید حد را بر آن دو جاری کنید اگر ایمان به خدا و روز باز پسین دارید و باید گواهی دهد عذاب آن دو را طائفه و جماعتی از مؤمنین: خطاب به فریب‌خورندگان بهائیت: از شما فریب‌خوردگان می‌پرسم آیا کدام یک از این دو قانون می‌تواند از این عمل ناشایسته زنا جلوگیری کند، قانون اسلام یا قانون بهاء اگر متحیرید تا حیرت شما را رفع کرده می‌گوئیم قانون اسلام نه قانون بهاء زیرا اسلام در این قانون شریف کوچک‌ترین امتیازی برای هیچ یک از طبقات قائل نشده، دولتمندان مستمندان را به یک چشم دیده حکم فرموده است، پس هر زن و مردی که در نزد حاکم شرع زنا او ثابت شده باید این حد که صد تازیانه است بر او جاری شود خواه گدا باشد خواه دولتمند خواه ضعیف باشد خواه قوی رشوه هم در قاموس اسلام معنی و مفهومی ندارد لذا با اجراء این [ صفحه ۸۱ ] قانون مقدس خواه نخواه از عمل قبیح زنا جلوگیری خواهد شد، ولی حیف و صد حیف که این قانون شریف در این دنیای کنونی اجراء نمی‌شود، از این جهت هم روز به روز بر عمل ناشایسته‌ی زنا افزوده می‌گردد، و اما قانون بهاء نه تنها نمی‌تواند جلوگیری از این عمل کند بلکه باعث ازدیاد آن می‌شود چون نفوس بشر به سه دسته تقسیم می‌گردد و هر یک از آن سه دسته نیز به دو دسته تقسیم می‌شود که در حقیقت نفوس بشر شش دسته‌اند ۱ - فقیر با ایمان و عقیف ۲ - فقیر بی‌بند و بار و بی‌عفت ۳ - متوسط با ایمان و عقیف ۴ - متوسط بی‌بند و بار و بی‌عفت ۵ - دولتمند با ایمان



و عقیف ۶ - دولتمند بی‌بند و بار و بی‌عفت اما فقیر و متوسط و دولتمند با ایمان و عقیف از تحت قانون بهاء خارجند جلوگیری از آنها معنی و مفهومی ندارد، چون با فرض ایمان و عفت، هرگز از آنان عمل ناشایسته زنا صادر نخواهد شد، اما فقیر و متوسط بی‌بند و بار و بی‌عفت، عمل قبیح زنا را به آسانی انجام داده به هیچ کس هم باج نمی‌دهند، چون چیزی ندارند، حتی حاضرند سالها زندانی شوند و نه غاز به کسی ندهند تا چه رسد به مثقال طلا، پس قانون نه مثقال طلا از این دو دسته جلوگیری نمی‌کند می‌ماند دولتمند بی‌بند و بار و بی‌عفت، برای این دسته ۹ مثقال طلا که چیزی نیست این دسته حاضرند به مقدار سی مثقال طلا پول خرج کنند تا یک شب به وصال یک زن زیبا ببخشید ستاره سینما رسیده [صفحه ۸۲] تا صبح از او کام بگیرند بنابراین قانون ۹ مثقال طلای بهاء از این دسته نیز جلوگیری نمی‌کند بلکه در حقیقت به آنان جواز ورود به این عمل قبیح می‌دهد، پس همین جا، جا دارد که بگوئیم آفرین بر قانون متین اسلام و تف بر قانون ننگین بهائیت از گفتار ما ثابت شد که قانون بهاء قانونی است بسیار پوشالی و اصلا طرف مقایسه با قانون مقدس اسلام نیست تا آنکه درباره‌اش گفته شود از قانون متین اسلام عالی‌تر یا دانی‌تر است و اما سازش قانون بهاء با دنیای کنونی مورد هیچ تردیدی نیست، چون اغلب مردم عصر موشک، در دریای بیکران شهوت غوطه‌ورند و این قانون هم کمال سازش را با تمایلات آنان دارد ولی صرف سازش دلیل اهمیت قانون نمی‌شود بلکه در حقیقت دلیل بر باطل بودن آن خواهد بود، زیرا وجود قانون دین برای هدایت بشر است و نیز برای جلوگیری از شهوات و خواهش‌های نفسانی و عمل‌های زشت و ناروای بشر می‌باشد بنابراین هر قانونی که سازش با عمل‌های زشت و پلید بشر داشته باشد آن قانون بی‌نهایت قلابی و بی‌غایت پوشالی است. [صفحه ۸۳]

## تبصره و آگاهی

پوشیده نماند که زناء از نظر دین مقدس اسلام بر دو قسم است ۱ - زناء محصنه (یعنی زناء با زن شوهردار) ۲ - زناء غیر محصنه هر کدام حد جداگانه‌ای دارند، حدی که در این کتاب ذکر شد حد زناء غیر محصنه است، و اما میرزا بهاء هر دو را به یک چوب رانده و یک حکم پوشالی برای آن دو جعل نموده است.

## محرمات در مرام بهاء

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۳۰ سطر ۱۰ می‌گوید: قد حرمت علیکم ازواج آبائکم [۲۷] انا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان اتقوا الرحمن یا ملاء الامکان ترجمه: حرام شد بر شما زنهای پدران شما و شرم داریم حکم پسرها را (یعنی لواط با بچه‌ها را) بیان کنیم بپرهیزید از خدای ای گروه ممکنات

## محرمات در دین مقدس اسلام

### اشاره

خدای تعالی در قرآن مجید سوره (۴) جزء (۵) آیه ۲۲ می‌فرماید و لا- تنکحوا ما نکح آبائکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشاً و مقتا و ساء سیلا - ترجمه: تزویج نکنید آنچه را که تزویج کرده‌اند پدران شما (یعنی نکاح زن پدر بر شما حرام است) مگر آنچه را که گذشت در پیش (اشاره به زمان جاهلیت است) به درستی که [صفحه ۸۴] نکاح زن پدر، معصیت و مقت یعنی موجب بغض پروردگار است و بد راهی می‌باشد: و نیز در همان سوره آیه ۲۳ می‌فرماید: «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعه و امهات نسائکم و

ربائکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و حلال انبائکم الذین من اصلابکم و ان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما (ترجمه تحت اللفظی) حرام شد بر شما مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمه‌های شما و خاله‌های شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادران شما آنان که شما را شیر دادند و خواهران شما از شیر «یعنی آنان که از راه شیر با شما خواهر شدند» و مادران زنان شما و دختران زنانی که در خانه‌های شما هستند از زنانی که همبستر شده‌اید با آنان، پس اگر همبستر نشده‌اید نیست باکی بر شما و همسران پسران شما آنانکه از کمرهای شما هستند (یعنی آن فرزندان که از خود شما هستند نه اینکه از راه شیر و غیر آن فرزند شما شده‌اند (و حرام شد) [صفحه ۸۵] اینکه جمع کنید بین دو خواهر را مگر آنچه که به تحقیق گذشت در پیش «اشاره به یعقوب پیغمبر است که جمع بین دو خواهر (لیا و راحیل نمود) همانا خداست آمرزنده و مهربان: و باز در همان سوره آیه ۲۴ می‌فرماید: و المحصنات من النساء الا ما ملک ایمانکم کتاب الله علیکم و احل لکم ماوراء ذلکم الخ - ترجمه تحت اللفظی: (و حرام شد بر شما) زنان شوهردار مگر آنچه از آن شما است از ملک یمین (یعنی کنیزان شوهردار، چون طلاق آنان به شش چیز ثابت می‌شود، ۱ به اسیر شدن ۲ به فروختن ۳ به آزاد گردیدن ۴ به بخشیدن ۵ به ارث رسیدن ۶ به طلاق دادن) کتاب خدا است بر شما و حلال شد برای شما غیر از آن محرمات: محرماتی که در اینجا ذکر شد به استثناء دو طبقه اخیر که عبارت بود از جمع بین دو خواهر [۲۹] و نکاح زنان شوهردار [۳۰]، مابقی تمام حرام ابدی و همیشگی هستند و نیز از محرمات همیشگی، مادر و خواهر و دختر لواط دهنده است بر لواط کننده: و اما در مرام بهائیت غیر از زن پدر، نکاح مابقی محرمات [صفحه ۸۶] جائز است، زیرا سکوت در مقام بیان، دلیل بر جواز خواهد بود بنابراین ای فریب‌خورده بهائیت اگر برادرت، خواهر و مادر و عمه و خاله‌ات را به عقد خود در آورد و با آنها همبستر شده، یک خواهرزاده و برادر یا خواهر، و عمه‌زاده و یا خاله‌زاده برایت درست کند، هیچ حق اعتراضی به او نخواهی داشت، چون دین کنیف و پوشالی تو نکاح با این دسته از محارم را جائز دانسته بالاتر از این خودت هم می‌توانی برای اینکه از زیر بار خرج عقد و عروسی و تهیه جهیزیه دخترت شانه خالی کرده او را خشک و خالی به عقد خویش درآوری و با دخترت گوسفندوار جمع شوی پس از مدتی صاحب نوه‌های متعددی گردی (یعنی از جمع شما دو گوسفند نر و ماده گوسفندهای حرام گوشتی به وجود آید) ای تف بر این مرام باد که بر خلاف فطرت بشر قانون گذارده، خواهر و مادر و سایر محارم را بر پیروانش حلال کرده است، و ای خاک بر سر آن مردمی باد که کورکورانه پیرو این مرام کثیف و خانمانسوز گشته ایدا درباره‌اش تحقیق نمی‌کنند. [صفحه ۸۷]

### نکته قابل توجه

جهت اینکه میرزا بهاء در تمام محرمات فقط نکاح زن پدر را حرام کرده، این بود. چون وی دارای زنهای متعددی بوده و از آنها پسرانی قلدر و گردن کلفت، چون عباس افندی و محمد علی و بدیع الله و غیره داشت، زنهای میرزا بهاء نسبت به پسرانش، زن پدر محسوب می‌شدند، چون پسرانش همه از یک زن نبودند، لذا از این نکته نظر زن پدر را حرام کرد، زیرا اگر این قانون را نمی‌گذارد دیگر پسران قلدرش، نوبت به او نمی‌دادند و می‌بایست بیچاره میرزا بهاء در روز و شب به قول مثل معروف سماق بمکید آری از این قانون هم دانسته شد که چقدر قوانین بهاء عالی است!!

### حد سارق (دزد) در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۱۴ سطر ۷ می‌گوید، قد کتب علی السارق النفی و الحبس و فی الثالث فاجعلوا فی جینه علامه یعرف بها لثلا تقبله مدن الله و دیاره ایاکم ان تأخذکم الرؤفہ فی دین الله اعملوا ما امرتم به من لدن مشفق رحیم: تر... % به تحقیق نوشته شده است بر سارق (دزد) در مرتبه اول نفی بلد (شهر) در مرتبه دوم حبس و زندان و در مرتبه سوم پس قرار دهید در پیشانی او نشانه‌ای

که به وسیله‌ی آن شناخته شود تا این که نپذیرند او را شهرها و دیارهای خدا (مراد از خدا خود میرزا بهاء است) هرگز درباره دین خدا به او رأفت و مهربانی به خرج ندهید و عمل کنید به آنچه امر شده‌اید به آن از جانب مشفق مهربان: [صفحه ۸۸]

## حد سارق در دین مقدس اسلام

### اشاره

خدای متعال در قرآن مجید سوره (۵) مائده جزء ۶ آیه ۳۷ می‌فرماید: السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا و نکالا من الله و الله عزیز حکیم - ترجمه‌ی تحت اللفظی: مرد دزد و زن دزد پس قطع کنید دستهای آن دو را (مراد از قطع دست قطع چهار انگشت است) در حالتی که این کیفری است به آنچه که خود فراهم کرده‌اند و شکنجه‌ای است از جانب خدای عزیز حکیم: باز به شما فریب‌خوردگان خطاب می‌کنیم، کدام یک از این دو قانون عالی‌تر است؟ و کدام از آن دو می‌تواند از دزدی و خیانت جلوگیری نماید، اگر عقل داشته باشید، باید بگوئید قانون وزین اسلام، زیرا اگر این قانون مقدس آسمانی به مورد اجراء گذارده می‌شد و دست دزد از چهار انگشت تا به بن انگشتان قطع می‌گردید، به طور مسلم درس عبرتی برای دیگران شده، دیگر کسی دست تعدی و خیانت به مال مردم دراز نمی‌کرد، پس اگر دستی قطع شد در حقیقت دست‌ها قطع شده: و اما قانون بهاء نه تنها نمی‌تواند از دزدی و خیانت جلوگیری کند بلکه بیشتر دزدان را به این عمل زشت وادار می‌نماید: چون میرزا بهاء در قانونش برای دزدان سه کیفر قائل شده در مرتبه اول نفی و تبعید از بلد (شهر) است، از شما می‌پرسیم آیا دزد در شهری که شناس [صفحه ۸۹] است بهتر می‌تواند دزدی کند یا در شهری که ناشناس است؟ اگر منکر بدیهیات نشوید، بایستی بگوئید در شهری که ناشناس است بهتر می‌تواند دزدی کند، بنابراین میرزا بهاء به وسیله قانون پوشالی خود دزدان را از شهرهایی که شناسند به شهرهایی که ناشناسند روانه کرده، به آنان جواز دزدی در آن شهرها را می‌دهد آیا این طور نیست؟ در مرتبه دوم زندان است زندان هم از دزدی و خیانت جلوگیری نمی‌کند، زیرا سارقینی که به دزدی می‌روند به خود این طور تلقین کرده و جرأت می‌دهند که کار از این دو خارج نیست یا به دزدی رفته مالی به دست می‌آوریم و یا اینکه در اثناء دزدی کردن دستگیر می‌شویم در صورت اول البته مال کلانی به دست آورده چند صباحی به خوشگذرانی می‌پردازیم و در صورت دوم که دستگیر می‌شویم نهایت جزاء و کیفر ما زندان است، زندان هم برای ما ضرری ندارد بلکه بر نفع ما تمام می‌شود، چون مدتی از شر اجاره اطاق و خرج از جیب راحت شده، به سلامت دوستان چند صباحی مفت می‌خوریم و می‌خوابیم چه چیز بهتر از این، البته ممکن است در آن مدت چند شلاقی هم بخوریم ولی اینکه باعث نمی‌شود، ما از کار خود دست بکشیم چون به قول معروف می‌گویند در هر خوشی، ناخوشی هم وجود دارد: مؤلف گوید: آری تا مادامی که کیفر شما دزدان زندان است، حق با شما است هرگز از دزدی شما جلوگیری نخواهد شد، چنانچه مشاهده می‌نمائیم که روز به روز دزدی و خیانت بیشتر می‌شود و زندانها از [صفحه ۹۰] امثال شماها پر و خالی می‌گردد: ولی اگر کیفر شما بریدن دست بود، دیگر به این عمل زشت ادامه نمی‌دادید بلکه درصدد می‌شدید که کاری تهیه نموده از دسترنج خویش نانی به دست آورید و برای همیشه شر خود را از سر مردم کوتاه نمائید: در مرتبه سوم علامت نهادن بر پیشانی دزد است، اولاً- می‌گوئیم مرجع این کیفر به همان کیفر اول است و نتیجه زیان‌بخش این هم همان نتیجه‌ای است که در کیفر اول ذکر گردید ولی با این فرق که میرزا بهاء با کیفر اول خویش دزدان را از شهری به شهر دیگر انتقال داده، دزدهای شهر دیگر را زیاد می‌کند و با کیفر سوم خود دزدها را از شهرها و دیارهای خدا بیرون و به بیابانها و گردنه‌ها روانه کرده، دزدهای گردنه‌ها را زیاد می‌نماید. ثانیاً با اجراء کیفر سوم ایجاد هرج و مرج گردیده باعث می‌شود برخی از اشخاص متقی و پارسا هم در شمار دزدان درآیند، زیرا ممکن است برخی از کسانی که عقیف و پارسا هستند بر اثر بعضی از حوادث مانند سوختن پیشانی و یا زخم شدن آن

علامتی بر پیشانی آنها باقی بماند بنابراین باید این عده از مردم را نیز متهم ساخته از دیار و شهرهای خدا دور کرد آیا این طور نیست؟! در هر حال از شما می‌پرسم آیا جا دارد که بگوئیم ای کاش [ صفحه ۹۱ ] مردم عصر بهاء آش آلو می‌خوردند و این قانون و قانون گذارش را ملوث می‌کردند!!! چون بحث از حد دزدی به میان آمد، بسیار به مورد دیدیم که برخی از دزدیهای میرزا بهاء را در این کتاب درج نموده، برای اولین بار کیفر سوم میرزا بهاء را درباره خودش اجراء نمائیم، یعنی داغی بر پیشانی ننگین آثار بهاء بگذاریم، تا شهرها و دیارهای خدا آثار پوشالی او را نپذیرند: میرزا بهاء نه در یک مورد نه ده نه صد بلکه هزار مورد از قرآن مجید و اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین، جمالتی دستبرد کرده و با مهملات خویش ضم و تلفیق، و بالاخره به اسم خود قلمداد نموده است و ما به جهت رعایت اختصار به سه مورد از دزدی‌هایی که از قرآن کریم نموده است اکتفاء می‌کنیم. ۱- در قانونی که برای دزدان قرار داده خودش آشکار می‌شود وی می‌گوید «قد كتب علی السارق النفی و الحبس و فی الثالث فاجعلوا فی جبینہ علامه یعرف بها: تا این که می‌گوید ایاکم ان تاخذکم الرؤفہ فی دین الله الخ میرزا بهاء این جمله اخیر را با مختصر تغییری که داده است از قرآن کریم دزدیده: در قرآن مجید این جمله در ذیل حد زنا ذکر گردیده قرآن سوره (۲۴) نور جزء (۱۸) آیه (۲) «الزانی و الزانیه فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدہ و لا تأخذکم بهما رؤفہ فی دین الله الخ: [ صفحه ۹۲ ] این مطلب بسیار شگفت‌انگیز و در عین حال خنده‌آور است که میرزا بهاء در حدی که برای دزدان قرار داده، دزدی خودش آشکار شد: ۲- میرزا بهاء در کتاب مبین صفحه ۳ سطر ۹ می‌گوید «تبارک الذی نزل علی عبده الخ این جمله را نیز از قرآن دستبرد کرده قرآن سوره فرقان (۲۵) جزء (۱۸) آیه ۱ - «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده الخ» ۳- در اقدس صفحه ۳ سطر ۱۸ می‌گوید: «و اذا اردتم الصلاة و لوا و جوهمک شطر الاقدس المقام الخ» این جمله و لوا الخ با مختصری تغییر از قرآن مجید دزدیده شده قرآن سوره بقره (۲) جزء (۲) آیه ۱۴۳ قد نری تقلب و جهک فی السماء فلنولینک قبله ترضیها فول و جهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا و جوهمک شطره الخ».

### مطلب قابل توجه

پوشیده نماند که میرزا بهاء بر سر اغلب یاوه‌های خویش لفظ (قل) استعمال کرده مانند قل قد انتهت الظهورات الی هذه الظهور الاعظم الخ قل یا معشر العلماء دعوا العلوم قذاتی المعلوم الخ». قل ان الروح و العقل و النفس و السمع و البصر واحده تختلف [ صفحه ۹۳ ] باختلاف الاسباب الخ قل لا یری فی هیکلی الاهیکل الله و لا فی جمالی الاجماله الخ قل یا ملاء الابن احتجبتیم باسمی عن نفسی مالکم لاتتفکرون الخ قال این الجنه و النار قل الاولی لقائی و الاخری نفسک ایها المشرک المرتاب: قل هذا هو الذی مجد الابن و رفع امره الخ یا قلم الاعلی قل یا ملاً الانشاء الخ قل قد حرم علیکم الزنا و اللواط و الخیانه الخ همین طور از این قل قل ها خیلی در کتابهایش استعمال کرده ولی متأسفانه میرزا بهاء دارای یک همچو ابتکاری نبوده بلکه این روش را از قرآن مجید دزدی کرده و به اسم خود قلمداد نموده است (شگفت این جا است که مبلغین بهائیت می‌گویند کتابهای بهاء ناسخ قرآن کریم است) با این فرق که (قل) هائی که در قرآن مجید است تمام از جانب خدای متعال به وسیله جبرائیل به پیغمبر اسلام خطاب شده ولی (قل) هائی که در اقدس و ایقان و مبین و غیر آنها است تمام از جانب میرزا بهاء به میرزا آقاخان و زین المقربین (کاتب الالواح) خطاب شده: بیچاره میرزا بهاء خیال کرده با این قل قلها، در عالم فصاحت و بلاغت غلغله‌ها ایجاد کرده: [ صفحه ۹۴ ]

### حکم رباء در مرام بهاء

در گنجینه الاحکام [ ۳۱ ] تألیف عبدالحمید اشراق خاوری در صفحه ۱۶۱ از قول بهاء نقل می‌کند که اکثری از ناس محتاج به این فقره مشاهده می‌شوند چه اگر ربی در میان نباشد امور معطل و معوق خواهد ماند لذا فضلا علی العباد رباء را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداول است قرار فرمودیم یعنی ربح نقود، حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیب و طاهر

است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرح و انبساط به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند: این عین عبارتی است که در گنجینه الاحکام درج است.

### حکم ربا در دین مقدس اسلام

خدای متعال در قرآن کریم سوره بقره (۲) جزء (۳) آیه (۲۷۴) می‌فرماید: «الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا الخ. ترجمه تحت اللفظی: آنان که ربا می‌خورند، بر نمی‌خیزند جز مانند برخاستن کسی که آشفته ساخته است او را شیطان به دیوانگی و این به سبب آن است که [صفحه ۹۵] گفته‌اند همانا سوداگری مانند سودخوری است و حال آن که حلال کرد خدا سوداگری را و حرام نمود سودخوری را: باز به شما فریب خوردگان خطاب می‌کنیم آیا کدام یک از این دو قانون رفاهیت بشر را تأمین می‌کند قانون اسلام یا قانون بهاء، اگر درست دقیق شوید خواهید گفت قانون مقدس اسلام. زیرا آن بیچاره فلک‌زده‌ای را که برای امرار معاش خود و زن و بچه‌اش مبلغی پول از کسی قرض می‌کند که در مدت معین به او رد نماید نهایت کاری را که می‌تواند انجام دهد این که با زحمت زیاد همان وجهی را که گرفته است به صاحبش رد کند بنابراین اگر مبلغی پول به نام سود و ربا تحمیل بر او شود جز ظلم و تعدی و سخت‌گیری، بیدادگری چیز دیگری نخواهد بود، و گذشته از این جواز ربا و شیوع آن، باعث عداوت و کینه از هر دو طرف ربح‌گیرنده و دهنده خواهد شد، زیرا امر از این دو خارج نیست یا آن بیچاره فلک‌زده ربح پول می‌دهد یا نمی‌دهد اگر در صورتی که ربح دهد بدون تردید بغض و عداوت ربح‌گیرنده را به دل خواهد گرفت و در صورتی که ربح و سود ندهد باز به طور قطع و مسلم، قرض دهنده، بغض و کینه‌ی آن بیچاره‌ی فلک‌زده را در دل می‌پروراند، لذا از این نکته نظر و نظرهای دیگر، دین مقدس اسلام ربا را بر مردم حرام کرد ولی میرزا بهاء از آن جائی که تمام قوانین و دستوراتش بر خلاف دستورات عقلاء است، درباره ربا هم برعکس حکم کرده می‌گوید: اگر ربی در میان نباشد [صفحه ۹۶] امور معطل و معوق خواهد ماند. ای آفرین بر این حکم بی‌اساس پوشالی و ای مرحبا بر این دستور بی‌پایه قلابی.

### حکم بی‌رحمانه در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۱۸ سطر ۵ می‌گوید: من احرق بیتا متعمدا فاحرق قوه الخ (ترجمه) کسی که از روی عمد خانه‌ای را سوزاند پس او را بسوزانید.

### حکم منصفانه در دین مقدس اسلام

اسلام می‌فرماید من ابلف مال الغیر فهو له ضامن (ترجمه) کسی که تلف کرد مال کسی را پس او ضامن است مرآنشی تلف شده و از بین رفته را (خواه خانه باشد یا دکان یا لباس یا خوراک و امثال آنها و خواه تلف کردن به سوزاندن باشد یا به خراب نمودن و غیر آنها) بنابراین شخص ضامن خارج از این دو صورت نیست یا قدرت مالی دارد یا ندارد اگر دارد بایستی اداء کند اگر آن چیز تلف شده قیمتی بود باید قیمتش را بدهد و اگر مثلی بود مثلش را بدهد و اما اگر قدرت مالی نداشت به حکم دیگر اسلام باید به او مهلت داد تا آن که صاحب مال گردد: قرآن سوره بقره (۲) جزء (۳) آیه ۲۷۹: و ان [صفحه ۹۷] کان ذو عسرۃ فنظرۃ الی میسرۃ و ان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون. ترجمه‌ی تحت اللفظی: اگر بود در تنگدستی پس مهلتی تا گشایش (در مال پیدا کند) و اگر تصدق کنید بهتر است از برای شما اگر بدانید: اکنون خودتان قضاوت کنید کدام از این دو قانون با این عصر موشک و قرن تمدن سازش دارد، سوزاندن یا مهلت دادن؟

## نکاح در مرام بهائیت

در مرام بهائیت الفاظی که بوسیله‌ی آنها علقه زوجیت بین زن و مرد ایجاد می‌شود عبارت از یک خطبه کوتاه و دو جمله کوچک است اما خطبه، عبارت از این است: اننی انا الله رب السماوات و الارض رب کل شی ریب ما یری و ما لا یری رب العالمین: و اما دو جمله‌ی کوچک از این قرار است: ۱ - مرد بگوید انا کل لله راضون. زن بگوید انا کل لله راضیات. چنان که در گنجینه الاحکام صفحه ۱۳۶ از قول بهاء نقل می‌کند بعد از رضای طرفین (زن و مرد) و رضای ابوبین «پدر و مادر زوج و زوجه» در محلی از اتقیاء حاضر شوند و این خطبه‌ی مبارکه را (یعنی همان خطبه‌ای که در فوق ذکر شد) با کمال روح و [صفحه ۹۸] ریحان تلاوت نمایند و بعد از قرائت خطبه محبوب و محبوبه در محلی علیحده این دو آیه مبارکه که در بیان نازل شده قرائت نمایند (یعنی آن دو جمله‌ای که ذکر شد) و آیتین که در بیان ذکر شده نوشته شود و بعد، مهر ازدواج تسلیم ضلع شود (یعنی تسلیم زوجه شود) و طرفین در ورقه مهر نمایند و همچنین شهداء و اگر محلی باشد که اهل آن عاجز باشند از قرائت خطبه لابأس علیهم قرائت آیتین کافی است. [۳۲].

## نکاح در دین مقدس اسلام

در دین مقدس اسلام، الفاظی که بوسیله آنها علقه زوجیت ایجاد می‌شود دو قسم است ۱ - در صورتی که زن و مرد هر دو بتوانند صیغه نکاح را جاری کنند بایستی این طور خوانده شود زن بگوید: زوجتک نفسی علی الصداق المعلوم (یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده) و مرد بگوید: [صفحه ۹۹] قبلت التزویج هکذا (یعنی قبول کردم ازدواج را بر همان مهری که معین شده) ۲ - در صورتی که زن و مرد برای خود وکیل گرفتند، باید صیغه نکاح این نحو جاری شود: مثلاً اگر زن نامش معصومه و مرد نامش علی بود، وکیل زن بگوید: زوجت موکلتی معصومه موکلک علی، علی الصداق المعلوم بدون فاصله وکیل مرد بگوید قبلت التزویج لموکلک علی علی الصداق المعلوم تبصره - صیغه نکاحی که جاری می‌شود، باید با صریح‌ترین لفظی دلالت بر زناشوئی کند والا اگر اندک اجمال یا اهمالی در آن [صفحه ۱۰۰] باشد بدون هیچ تردید عقد باطل خواهد بود: بنابراین بفرمائید خودتان قضاوت کنید: ای فریب خوردگان بهائیت شما را به وجدانتان قسم، آیا کلمه‌ی انا کل لله راضون و انا کل لله راضیات که ترجمه آن ما مردها از خدا راضی و ما زنها از خدا راضی هستیم می‌باشد، اندک دلالتی بر ایجاد علقه زناشوئی دارد؟ آخر چرند گوئی تا چه حد و جفنگ پردازی تا چه اندازه، باری، تصدیق کردید که مثل این دو جمله مهمله با ایجاد علاقه زناشوئی مثل ماست با دروازه است هیچ ربطی به هم ندارد: بنابراین بدانید بدون تردید هر وقتی که با همسران خود همبستر شدید، نه مثقال طلا و یا دو چندان آن را به بیت‌العدل (که اکنون به نام محفل روحانی است) تقدیم کنید!! و اما صیغه عقدی که در دین مبین اسلام است با صریح‌ترین لفظی دلالت بر زناشوئی دارد چون لفظ زوجیت لفظی است تازی، و پارسی آن زناشوئی می‌باشد.

## حرام بودن متعه در مرام بهائیت

متعه (صیغه) در مرام بهائیت بر خلاف تقوی و پرهیزکاری است لذا حکم بر حرمت آن شده است!!! در گنجینه الاحکام صفحه ۱۴۲ می‌گوید و اما الازدواج الموقت حرمه الله فی هذا الکور المقدس و منع النفوس عن الهوی حتی یرتد و ابرءاء التقوی و هو التنزیه و التقدیس بین الملاء الاعلی: [صفحه ۱۰۱] ترجمه: اما ازدواج موقت، حرام نموده است خدا آن را در این عصر و دوره مقدس و منع کرده است مردم را از هواپرستی تا این که متلبس شوند به رداء پرهیزکاری و آن پاک و پاکیزگی است در میان ملاء اعلا.

## حلال بودن متعه در دین مقدس اسلام

نکاح موقت در دین مقدس اسلام حلال، الفاظی که بوسیله آن نکاح موقت محقق می‌شود، همان الفاظی است که در نکاح دائم ذکر شد، با این فرق که در نکاح موقت تعیین مدت هم شرط است و از حیث نتایج و آثار مطلوبه که از آن جمله اطفاء شهوت است کوچکترین فرقی با نکاح دائم ندارد، ولی در عین حال از جهات دیگر با هم فرق دارند و آن از این قرار است: ۱- زنی که به نکاح موقت درآمده ولو آبستن هم بشود حق خرجی از شوهر ندارد. ۲- حق همخواهگی هم ندارد ولی اگر شوهر بخواهد از طرف او مانعی نیست. ۳- حق ارث هم ندارد چنان که شوهر هم از او ارث نخواهد برد: لذا از این نکته نظر می‌توان به طور قطع و مسلم گفت که تجویز نکاح موقت، لطفی است از جانب اسلام بر دسته‌ی بی‌بضاعت و تهی‌دست زیرا کسانی که قدرت مالی ندارند و قادر نیستند خرج زن را [صفحه ۱۰۲] به عهده بگیرند، می‌توانند با مختصر وجهی، زنی را به نکاح موقت درآورده از طریق او اطفاء شهوت نموده، تا برای همیشه دستخوش امواج خروشان و سهمگین زناء نشوند و بالاخره پای آنها به فاحشه‌خانه‌ها باز نشود، تا آن که مبتلاء به مرض تیفوس و سفلیس و شانکر گردند: باز قضاوت در این باره را به عهده‌ی شما فریب خوردگان بهائیت می‌گذاریم: آیا کدام یک از این دو قانون عالی‌تر و سازش آن با عصر موشک بهتر است؟! قانون اسلام یا قانون بهاء آیا میرزا بهاء با تحریم نکاح موقت درهای فاحشه‌خانه‌ها را به سوی جوانان باز نمی‌کند؟ و آنان را مبتلا به مرض تیفوس و شانکر و سفلیس نمی‌نماید؟! آیا کدام یک از این دو قانون بر خلاف تقوی و پرهیزکاری است؟ آری به عقیده بهاء جواز نکاح موقت بر خلاف تقوی و پرهیزکاری است ولی بردن بکارت کنیز بر خلاف تقوی نیست: میرزا بهاء در اقدس صفحه ۱۸ سطر ۹ می‌گوید: «قد کتب الله علیکم النکاح ایاکم ان تجاوزوا عن الاثنین و الذی اقتنع بواحدۀ من الائمة استراحت نفسه و نفسها و من اتخذ بکرا لخدمته لابس علیه کذلک کان الامر من قلم الوحی بالحق مرقوما.» ترجمه: نوشته است خدا بر شما ترویج نمودن را و مبادا از گرفتن دو زن تجاوز کنید و کسی که قناعت نمود به یکی، خود را و نفس زن را راحت کرده است و کسی که اجیر نمود دختر باکره را برای خدمت مانعی ندارد (یعنی مجامعت با او) این طور بود امر [صفحه ۱۰۳] از قلم وحی که به حق نوشته شده!!

## تجدید مهر در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۱۹ سطر ۲ می‌گوید: «لا یحقق الصهار الا بالامهار قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالا من الذهب الابریز و للقری من الفضة و من اراد الزیاده حرم علیه ان یتجاوز عن خمسۀ و تسعین مثقالا- کذلک کان الامر بالعز مسطورا: ترجمه: تحقق نمی‌یابد، خویشی مگر به سبب مهرها و به تحقیق مقدر شد از برای شهرها نوزده مثقال طلای خالص و از برای دهاتها از نقره، و کسی که اراده کرد زیاده بر این را، حرام است بر او این که از نود و پنج مثقال تجاوز کند و این طور امر خداوندی مسطور شده.» [صفحه ۱۰۴]

## محدود نبودن مهر در دین مقدس اسلام

در دین مقدس اسلام ابدا مقدار مهر به عنوان وجوب معین نشده پس اگر کسی مهري را تعیین کند و عقیده نماید که آن مقدار از مهر در دین مقدس اسلام واجب است، بدون تردید تشریح نموده و حرام انجام داده است بنابراین نتیجه چنین می‌شود که یکی از قوانین متقنه اسلام عدم تجدید مهر است، باز شما فریب خوردگان بهائیت را مخاطب قرار داده می‌گوئیم آیا کدام یک از این دو قانون عالی‌تر و با دنیای کنونی سازشش بهتر است؟ اگر اندکی دقیق شوید خواهید گفت قانون مقدس اسلام، چون نفوس جهان بر سه دسته‌اند غنی، متوسط، فقیر، و هر کدام به حسب شأن و مقام و بالاخره به قدر وسع خویش، مهریه قرار می‌دهند، بنابراین تعیین

مهر به عنوان وجوب، بی مورد و غلط خواهد بود، توضیح این که، تحدید مهر به نوزده [۳۳] مثقال طلا مثلا برای دسته‌ی اغنیاء چیزی است بسیار اندک و ناقابل و برای عده متوسط امری است عادی و برای طبقه فقیر و بی بضاعت تحمیلی است فوق‌العاده شدید پس نتیجه این شد که قانون نوزده مثقال طلا بسیار پوشالی و غلط است. [صفحه ۱۰۵]

### تعیین فاصله عقد و عروسی در مرام بهائیت

در گنجینه الاحکام صفحه ۱۳۰ می‌گوید: چون طرفین و ابویین راضی شدند و اقتران تقرر یافت باید بعد از نود و پنج روز حکما زفاف واقع گردد، تأخیر نشود: و در صفحه ۱۳۱ همان کتاب می‌گوید: پس از آن نود و پنج روز بیشتر فاصله جائز نیست باید زفاف حاصل گردد و آیتین (انا کل لله راضون و انا کل لله راضیات) تلاوت شود، و مهر تسلیم گردد، و اگر از نود و پنج روز بگذرد حرام است و عصیان امر پروردگار نموده ولی عقد باطل نگردد، هر کس سبب تأخیر گردد مسئول است و مؤاخذة زجر و عتاب گردد.

### عدم تعیین فاصله عقد و عروسی در دین مقدس اسلام

در دین مقدس اسلام فاصله بین عقد و عروسی، تعیین نشده و اگر کسی بین آن دو فاصله قرار دهد و عقیده کند که آن فاصله از جانب اسلام معین شده تشریح نموده است: بنابراین یکی از قوانین متین اسلام نیز عدم تعیین فاصله بین عقد و عروسی است، در این مورد نیز قضاوت را به عهده شما فریب خوردگان می‌گذاریم شما را به وجدانتان قسم کدام یک از این دو [صفحه ۱۰۶] قانون عالی تر و با این عصر و سایر اعصار آینده سازش دارد؟ اگر منکر ضروریات نشوید بایستی بگوئید قانون وزین اسلام چون تعیین فاصله بین عقد و عروسی جز زور گوئی چیز دیگری نخواهد بود و اسلام با این روش مخالف است. البته خواهید پرسید چطور؟ جواب - برای این که نفوس بشر مختلف هستند و سلیقه‌های آنان نیز متفاوت است، بعضی قدرت مالی آن قدر ندارند که در ظرف نود و پنج روز تهیه جهیزیه نمایند و برخی سلیقه آنان چنین اقتضاء می‌کند که همسر کوچک برای خود اختیار کنند و چند سالی به نامزدبازی گذرانده سپس عروسی کرده به خانه‌ی خود بیاورند. و نیز عده‌ای از مردم بودجه مالی آنان اقتضاء نمی‌کند که در مدت نود و پنج روز مراسم خرج عروسی را انجام دهند بلکه باید به تدریج پولی به دست آورده، تا آن که بتوانند از عهده خرج عروسی درآیند. بنابراین تحدید فاصله بین عقد و عروسی یک نحو زور گوئی به شمار می‌رود حالا که دیدید میرزا بهاء زور می‌گوید بیائید، زیر بار زور نروید چنان چه عقلاء حاضرند تن به هر رنج و تعبی بدهند، ولی یک جو زیر بار زور نروند مانند این شاعر که می‌گوید:

دورویہ زیر نیش مار خفتن

سه پشته روی شاخ مور رفتن

[صفحه ۱۰۷]

تن روغن زده با زحمت و زور

میان لانه‌ی زنبور رفتن

میان لرز و تب با جسم مجروح

زمستان زیر آب شور رفتن

به کوه بی ستون بی رهنمائی

شبانه با دو چشم کور رفتن

برهنه زخمهای سخت خوردن



پیاده راه‌های دور رفتن  
به نزد من هزاران بار خوش‌تر  
که یک جو زیر بار زور رفتن

### اختیار داشتن زن در طلاق در مرام بهائیت

در گنجینه الاحکام صفحه ۲۲۵ می‌گوید: اما در خصوص کراهت بین زوج و زوجه از هر طرفی کراهت واقع حکم تربص جاری و در این مقام حقوق طرفین مساوی، امتیاز و ترجیحی نه.

### اختیار نداشتن زن در طلاق در دین مقدس اسلام

اسلام از آن جائی که با طلاق دادن مخالف است لذا اختیار طلاق را به دست زوج (شوهر) داده و زن را از این اختیار محروم ساخته است. [ صفحه ۱۰۸ ] الطلاق بید من اخذ بالساق یعنی طلاق به دست شوهر است: در این جا نیز حکومت را به عهده شما فریب خوردگان می‌گذاریم آیا کدام یک از این دو قانون عالی‌تر و سازشش با این عصر و آینده بهتر است!!! اگر بدون فکر سخن نگوئید قطعاً خواهید گفت قانون محکم اسلام، زیرا بدون تردید دنیای امروز، مایل به ازدیاد نسل می‌باشد لذا کثرت نفوس هر مملکتی را دلیل بر اهمیت آن تلقی می‌کنند بنابراین اختیار زن در طلاق، باعث شیوع طلاق، که نتیجه آن انقطاع نسل است، می‌گردد. البته خواهید پرسید چطور؟ جواب - برای این که زن شدید التاثر و کثیر الانفعال و ناقص العقل و زودباور است لذا بر اثر ناملایمات جزئی و تبلیغات سوء دیگران، تحت تأثیر واقع شده زود حاضر به طلاق می‌شود آیا این طور نیست؟ پس از این نکته نظر، باید گفت قانون اسلام عالی و قانون بهائیت پوشالی است. [ صفحه ۱۰۹ ]

### دفن اموات در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۳۴ سطر ۸ می‌گوید: «قد حکم الله دفن الاموات فی البلور او الاحجار الممتنعاً او الاخشاب الصلبة اللطيفة و وضع الخواتيم المنقوشة فی اصابعهم انه لهو المقتدر العليم: به تحقیق حکم کرده است خدا دفن اموات (مرده‌ها) را در بلور، سنگهای محکم، یا چوبهای محکم و لطیف و نهادن انگشترهای نقشه‌دار در انگشترهای آنها: به درستی که خدا توانا و دانا است.»

### دفن اموات در دین مقدس اسلام

در وسائل الشیعه [۳۴] در ابواب الدفن و ما یناسبه می‌فرماید محمد بن علی بن الحسین فی (عیون الاخبار) و (العلل) باسناده عن الفضل بن شاذان عن الرضا (ع) قال انما امر بدفن الميت لثلا ینظر الناس علی فساد جسده و قبح منظره و تغیر رائحته و لا یتأذی الاحیاء بریحه [ صفحه ۱۱۰ ] و ما یدخل علیه من الافة و الفساد و لیکون مستورا عن الاولیاء و الاعداء فلا یشمت عدوه و لا یحزن صدیقه: ترجمه: محمد بن علی بن الحسین در کتاب عیون الاخبار و علل به، سندهای خود از فضل بن شاذان از حضرت امام رضا (ع) نقل کرده که حضرت فرمود: به درستی که امر شده است به دفن میت (در زمین) از برای این که مطلع نشوند مردم بر فاسد شدن جسد میت و نکبتی منظره میت و تغیر بوی میت و این که اذیت نشوند زنده‌ها به سبب بوی میت و آن چه که داخل می‌شود بر میت از آفت و فساد و این که بوده باشد میت پوشیده شده از نظر دوستها و دشمن‌ها پس این که دشمن شماتت نکند و دوست محزون نشود. اسلام، فقط به منظور احترام میت، و این که مردم از بوی متعفن مرده متأذی نشوند امر به دفن میت در زمین به طریق مخصوص فرموده است باز از شما سؤال می‌کنم کدام از این دو قانون بر خلاف اقتصاد است قانون بهاء یا قانون مقدس اسلام؟ اگر

خوب دقیق شوید بگوئید قانون بهاء خلاف اقتصاد است نه قانون مقدس اسلام، زیرا تابوت بلور خرجش از هزار تومان کمتر نیست و یا تابوت سنگی خرجش از هشتصد تومان و تابوت چوبی به آن دستور مخصوص خرجش از چهارصد تومان کمتر نخواهد [ صفحه ۱۱۱ ] بود و به علاوه انگشتر نقشه‌دار هم قیمتش از صد تومان کمتر نیست و این خرجهای بیهوده بدون تردید بر خلاف اقتصاد مملکتی است پس باید گفت این قانون بهاء ابدا با دنیای کنونی سازش ندارد.

### طبقات ورثه در مرام بهائیت

میرزا بهاء در اقدس صفحه ۷ سطر ۱۱ می‌گوید: قد قسمنا الموارث علی عدد الزاء منها ما قدر لذریاتکم من کتاب الطاء علی عدد المقوت و للازواج من کتاب الحاء علی عدد التاء و الفاء و للأباء من کتاب الزاء علی عدد التاء و الکاف و للأمهات من کتاب الو و علی عدد الرفیع و للاخوان من کتاب الهاء عدد الشین و للاخوات من کتاب الدال عدد الراء و المیم و للمعلمین من کتاب الجیم عدد القاف و الفاء كذلك حکم مبشری الذی یذکرنی فی اللیالی و الاسحار الخ - میرزا بهاء از آنجائی که همه‌ی کارهای او بر خلاف کارهای عقلاء بوده، قانون‌گذاری او نیز بر خلاف روش عقلا است، با حروف ابجد قانون می‌گذارد می‌خواهد بگوید من ابجد را خوب می‌دانم: ترجمه: به تحقیق تقسیم کردیم ما ارث‌ها را بر عدد زاء (که به حروف ابجد (۷) است) و مقداری از آن را برای اولاد شما قرار [ صفحه ۱۱۲ ] دادیم از کتاب طاء (۹) بر عدد مقتام (۴۰) ق (۱۰۰) ت (۴۰۰) جمع (۵۴۰) می‌شود، و برای ازواج از کتاب حاء (۹) بر عدد تاء و فاء: ت (۴۰۰) ف (۸۰) جمع (۴۸۰) می‌شود و برای آباء «پدرها» از کتاب زاء (۷) بر عدد تاء و کاف: ت (۴۰۰) ک (۲۰) جمع (۴۲۰) می‌شود. و برای امهات (مادرها) از کتاب واو (۶) بر عدد رفیع و (۲۰۰) ف (۸۰) ی (۱۰) ع (۷۰) جمع (۳۶۰) و برای اخوان (برادرها) از کتاب هاء «ه» عدد شین ش (۳۰۰) می‌شود: و برای اخوات «خواهرها» از کتاب دال (۴) راء و میم راء: م - ۲۰ - ۴۰ جمع (۲۴۰) می‌شود، و برای معلمین از کتاب جیم «ج» عدد قاف و فاء: ق «۱۰۰» ف «۸۰» جمع «۱۸۰» می‌شود، این طور حکم کرده است مبشر من «علی محمد» آنکه یاد می‌نمود و مرادش شبها و سحرها پس روی این حدودی که میرزا بهاء معین کرده، باید، ترکه میت به ۱۵۲۰ قسمت تقسیم شود، ۵۴۰ قسمت آن به ذریه، ۴۸۰ قسمت آن به ازواج، ۴۲۰ قسمت آن به پدرها، ۳۶۰ قسمت آن به مادرها - ۳۰۰ قسمت آن به برادرها، ۲۴۰ قسمت آن به خواهرها ۱۸۰ قسمت آن به معلمین، داده شود. [ صفحه ۱۱۳ ]

### طبقات ورثه در دین مقدس اسلام

#### اشاره

خدای تعالی در قرآن مجید سوره «۴» نساء جزء «۴» آیه «۶» می‌فرماید: للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون و للنساء نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا: (ترجمه) از برای مردان است بهره‌ای از آن چه را که باز گذارده‌اند پدر و مادر و نزدیکان و خویشاوندان او و «نیز» از برای زنان است بهره و سهمی از آن چه را که باز نهادند مادر و پدر و نزدیکان او، از آنچه را که باز نهاده شده، کم یا بیش بهره‌ای معین و مشخص: در این آیه پروردگار جهان به طور اجمال فرموده که از برای مردان و زنان، از آنچه را که پدر و مادر و خویشاوندان او باز نهادند سهمی است معین، و در آیه «۱۰» و «۱۱» از همان سوره، آن آیه مجمل را بیان می‌نماید. در آیه «۱۱» می‌فرماید: یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک و ان کانت واحده فلها النصف و لایویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث فان کان له اخوة فلامه السدس من بعد وصیه یوصی بها اودین آبائکم و ابنائکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا

فریضة من الله ان الله كان علیما حکیمًا: ترجمه و تفسیر: امر می‌کند خدا شما را درباره میراث اولاد و فرزندانان زمانی که مریدید؛ پس از برای پسر است مانند بهره‌ی دو دختر «یعنی پسر دو [صفحه ۱۱۴] برابر دختر ارث می‌برد» پس اگر بودند اولاد شما زنهایی بیش از دو از برای آنها است، دو ثلث از ترکه، و اگر بود مولود، یک دختر پس از برای او است نصف ترکه (و اگر بود از برای میت فرزند و پدر و مادر) از برای پدر و مادر است از برای هر کدام از آن دو، سدس (شش یک) از ترکه اگر بوده باشد از برای میت ولدی خواه آن ولد پسر باشد یا دختر، یکی باشد یا بیش از یکی، پس اگر ولد یک پسر بود باقی ترکه از برای او است و اگر پسرانی چند بودند، باقی ترکه به تساوی بین آنها تقسیم می‌شود و اگر دخترانی چند بودند باقی ترکه نیز بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود، و اگر برخی پسر و برخی دختر بودند باقی ترکه بین آنها تقسیم می‌شود و پسر دو برابر دختر ارث می‌برد و اگر آن ولد یک دختر بود از برای او است نصف ترکه بالفرض و دو سدس از ترکه به پدر و مادر یا بر هر دو، ولی به قدر سهمشان رد می‌شود، به دلیل این آیه مبارکه: اوالو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشاوندان، برخی، بر برخ دیگر برتری دارند؛ و چون قرابت و خویشی پدر و مادر میت و قرابت فرزند میت نسبت به میت مساوی است و هیچ کدام در دیگری مزیت ندارند [۳۵] لذا مابقی، بر همه آنها رد می‌شود: و اگر نبود از برای میت ولدی (یعنی نه پسر و نه دختر و نه نوادگان پسر و دختری) و باقی ترکه به پدر می‌رسد، و اگر چنانچه میت زن بود، [صفحه ۱۱۵] شوهر، نصف، مادر ثلث، باقی به پدر میت می‌رسد، و اگر میت مرد بود، زن ربع، مادر ثلث، مابقی به پدر میت می‌رسد پس اگر از برای میت برادرانی [۳۶] و یا دو برادر [۳۷] و یا یک برادر و دو خواهر بود، در صورتی که از پدر و مادر یکی یا از پدر یکی باشند حاجب مادر از ثلث می‌شوند، پس از برای مادر میت سدس ترکه است و مابقی به پدر میت می‌رسد، از بعد وصیتی که وصیت کرده باشد میت یا از بعد دینی که بر گردن میت است (چون دین و وصیت مقدم است بر ارث) پدران و فرزندان شما نمی‌دانند کدام از آنها نزدیکترند به شما در سودمندی و این فریضة (واجبی) است از جانب پروردگار همانا خدا است دانای حکیم: در آیه ۱۱ می‌فرماید: و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع [صفحه ۱۱۶] مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها اودین و لهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیة توصون بها اودین و ان کان رجل یورث کلاله او امرأه و له اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث من بعد وصیة یوصی بها اودین غیر مضار وصیة من الله و الله علیم حلیم: ترجمه و تفسیر: و از برای شما شوهران است نصف آنچه را که واگذارده‌اند زن‌های شما اگر نبوده باشد از برای زنهای شما ولدی (یعنی فرزندی) خواه یکی یا بیشتر، خواه پسر باشد یا دختر و یا نوهی پسر یا دختری، پس اگر بود از برای آنها (یعنی زنهای شما) ولدی (فرزندی) پس از برای شما است ربع، از آن چه را واگذارده‌اند از بعد وصیتی که وصیت کرده‌اند به آن و یا از بعد دینی که بر ذمه آنها است، و از برای زنهای ربع [۳۸] از آنچه را که واگذارده‌اید، شما شوهران، از میراث اگر نباشد از برای شما ولدی «فرزندی» پسر یا دختر یا نوهی پسر یا دختری و اگر باشد از برای شما ولدی (فرزندی) پس از برای آنها است یعنی زنهای شما ثمن [۳۹] (هشت یک) [صفحه ۱۱۷] از آنچه را که واگذارده‌اید، از میراث از بعد وصیتی که وصیت کرده‌اید و یا از بعد اداء دینی که بر ذمه شما است و اگر بود آن میت مردی که میراث گرفته شود از او کلاله یعنی در حالتی که کلاله است کلاله [۴۰] کسی را گویند که پدر و مادر و اولاد نداشته باشد، و یا زنی که میراث گرفته شود از او کلاله یعنی در حالی که بدون پدر و مادر و اولاد است و مرآن مرد و زن را برادر و یا خواهر مادری باشد پس از برای هر یکی از آن دو برادر و خواهر مادری سدس «شش یک» از ترکه می‌باشد، پس اگر بوده باشند از یک برادر و یا یک خواهر پس آنانند شریک در ثلث (سه یک) از ترکه در این صورت پسر و دختر مساویند، چون شیعی و سنی متفق‌اند بر این که برادران و خواهرانی که از مادر یکی هستند در ارث مساوی می‌باشند. و نیز باید تقسیم سهام از بعد انفاذ وصیت و اداء دین باشد، در حالتی که موصی (وصیت کننده) و مدیون (دین بر ذمه دارنده) در وصیت و دین خود ضرر و زیان بر ورثه وارد نسازند: توضیح: زیان در وصیت این است که وصیت کننده در وصیت خود از ثلث مال

تجاوز کند و زیان در دین این است که کسی به قصد زیان رساندن به ورثه خود، اقرار کند به دین از برای کسی که از او چیزی طلبکار نیست این دستوری است از خدا و خدا است دانای بردبار. و در آیه «۱۷۵» از همان سوره می‌فرماید: [صفحه ۱۱۸] یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امرؤ هلک لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترک و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا اخوة رجالا و نساء فللذکر مثل حظ الانثیین بین الله لکم ان تضلوا و الله بکل شیء علیم. ترجمه و تفسیر: طلب فتوی و حکم می‌کنند از تو ای محمد (ص) در میراث کلاله حکم می‌کند در میراث کلاله که بدون پدر و مادر و فرزند است. «کلاله در این آیه غیر از کلاله در آیه پیش است چون مراد از کلاله در این آیه خواهر و برادر پدری و مادری یا پدری تنها است» به این طور که اگر مردی بمیرد و از برای او فرزندی نباشد، خواه پسر یا دختر و از برای او خواهری از مادر و پدر یا از پدر تنها باشد: پس از برای آن خواهر است نصف آن چه که گذاشته است، از مال، حکم کلاله امی (یعنی خواهر مادری) در آیه پیش گذشت، و آن مرد ارث می‌برد از خواهرش در صورتی که امر به عکس باشد یعنی زنی بمیرد و از برای او برادری از مادر و پدر یا از پدر تنها باشد، اگر نباشد از برای خواهرش (یعنی آن زنی که مرده است) فرزندی چه پسر، چه دختر، پس اگر بودند خواهران آن مرد دو تا پس از برای آن دو، دو ثلث (سه یک) از آن چه را که واگذارده است می‌باشد و اگر وارث، خواهران و برادران پدری و مادری یا پدری تنها [صفحه ۱۱۹] باشند، که عبارت از زنان و مردانند، پس از برای مرد است مانند بهری دو زن، و بیان می‌کند خدا حکم میراث را برای شما به جهت این که مبدا گمراه شوید و خدا بر همه چیز از مصالح بندگان دانا است: این بود احکام وراثت از نظر دین مقدس اسلام باز برای آخرین بار از شما فریب خورده گان سؤال می‌کنیم؛ آیا کدام از این دو قانون عالی‌تر و با این عصر و سایر اعصار سازش دارد؟ قانون اسلام یا قانون بهاء؟ اگر حق‌کشی نکنید و تعصب به خرج ندهید، بایستی بگوئید قانون مقدس اسلام زیرا اسلام درباره ورثه قائل به طبقه‌بندی شده، به طوری که در هر طبقه‌ای ولو یک نفر وجود داشته باشد، طبقات دیگر از ارث گرفتن محروم خواهند بود و نیز حقوق هیچ یک از ورثه را مجمل قرار نداده، و ضایع نفرموده است به خلاف بهاء که در قانونش ابداء قائل به طبقه‌بندی نشده، و حقوق برخی از ورثه را ضایع کرده و نیز کسانی را که وارث نیستند جزو ورثه قرار داده است، و اما این که قائل به طبقه‌بندی نشده، پرواضح است، زیرا بهاء در این قانون و سایر قوانینش ابداء قید نکرده که تا مادامی که ذریات وجود دارند به دیگران ارث نمی‌رسد، چون قید نکرده لذا به حسب ظاهر همه در یک مرتبه ارث می‌برند پس بنابراین طبقه‌بندی معنی و مفهومی ندارد اما این که بعضی از ورثه را از ارث گرفتن محروم ساخته این که، صاحب گنجینه الاحکام در گنجینه صفحه ۹۴ از قول بهاء می‌گویند: [صفحه ۱۲۰] مقصود از آباء و امهات بلافصل هستند و اجداد و جدات خارج می‌شوند پس به حکم بهاء جد و جدّه که از جمله وراثت می‌باشند از ارث گرفتن محرومند. و اما آن کسانی را که جزو ورثه قرار داده عبارتند از معلمین.

### تبصره

علاوه بر این نقایصی که ذکر شد، از جهات دیگر نیز قانون ارث بهاء ناقص و مجمل است و آنها از این قرار است: ۱- ذریه را معین نکرده که آیا مراد اولاد بلافصل است یا این که نوادگان را هم شامل می‌شود. ۲- آیا پسر و دختر تفاوت دارند یا به طور تساوی ارث می‌برند. ۳- مراد از ازواج شوهران فقط می‌باشد، یا این که زوج و زوجه (مرد و زن) را نیز شامل می‌شود. ۴- فرقی بین برادران و خواهران پدری و مادری و پدری تنها و مادری تنها نگذاشته است. [صفحه ۱۲۱]

### طبقه بندی ورثه از نظر اسلام

### اشاره

در دین مقدس اسلام ورثه، به سه طبقه نسبی و سه طبقه ولایتی و یک طبقه سببی تقسیم می‌شوند، و سه طبقه نسبی هر طبقه به دو دسته تقسیم می‌شوند و نیز با وجود هر طبقه‌ای که سابق است ولو یک نفر بدون مانع باشد طبقات دیگر از ارث محروم خواهند بود، به استثناء طبقه سببی که عبارت است از زوج (شوهر) و زوجه (زن) این طبقه با سایر طبقات عرضا ارث می‌برد.

### طبقات نسبی

۱- طبقه اول نسبی و آن بر دو دسته است دسته اول پدر و مادر میت، دسته دوم فرزندان میت و با نبودن آنان نوادگان میت به ترتیب هر چه پائین روند، ارث می‌برند. ۲- طبقه دوم نسبی: دسته اول جد و جده میت و با نبودن آنان اجداد و جدات پدر و مادر میت و به ترتیب هر چه بالا تر روند دسته دوم برادر و خواهر میت و با نبودن آنان، اولاد آنها به ترتیب هر چه پائین روند. ۳- طبقه سوم نسبی، دسته اول عموها و عمه‌های میت می‌باشد و با نبودن آنان اولاد آنها به ترتیب هر چه پائین روند و با نبودن اولاد، عموها و عمه‌های پدر و مادر میت و با نبودن آنها عموها و عمه‌های جد و جده میت به ترتیب هر چه بالا روند. [صفحه ۱۲۲] دسته دوم: دائیها و خاله‌های میت و با نبودن آنها، اولاد و فرزندانشان ارث می‌برند و هر چه به ترتیب پائین روند و با نبودن دائی‌زاده‌ها و خاله‌زاده‌ها، دائیها و خاله‌های پدر و مادر میت، و با نبودن آنها به دائیها و خاله‌های جد و جده میت و هر چه به ترتیب بالا روند.

### طبقات ولایتی

۱- طبقه اول معتق است و آن کسی است که میت را از بندگی آزاد کرده و شرط ارث هم نموده است و پس از او ورثه نسبی او به ترتیب ارث می‌برند. ۲- طبقه دوم ولایتی، ضامن جزیره است یعنی کسی که جنایات میت را ضمانت کرده و شرط ارث هم نموده و صیغه ضمانت هم اجراء کرده است. ۳- طبقه سوم ولایتی، امام است، در زمان حضور، امام وارث است و در زمان غیبت، مجتهد جامع الشرائط که نایب او است وارث خواهد بود. [صفحه ۱۲۳]

### طبقه سببی

طبقه سببی عبارت از زوج و زوجه (شوهر و زن) می‌باشند، این طبقه با همه طبقات ارث می‌برند. نگارنده گوید: برای این که بر شما فریب خوردگان ثابت گردد، که قانون بهاء بسیار قانون پوشالی است و اصلا با هیچ عصری از اعصار سازش ندارد، به یک فرض از فروض ارث پرداخته، تا آن که بدانید چگونه میرزا بهاء با قانون خویش حق وارث بیچاره ضعیف را پامال کرده است، و آن این که اگر شخصی با سواد بمیرد و بازماندگانش عبارت باشند از پدر و مادر و یک پسر خردسال و یک خواهر و یک برادر و یک معلم، و مالی را که باقی گذارده و مثلا دو هزار و پانصد و بیست تومان باشد اگر ما بخواهیم این ترکه را با قانون بهاء بین ورثه تقسیم کنیم به طفل خردسال و یتیم میت اجحاف می‌شود زیرا به پسر خردسال مبلغ پانصد و چهل تومان ارث بیشتر نمی‌رسد و مابقی بین ورثه دیگر تقسیم می‌شود ولی اگر با قانون مقدس اسلام ترکه را تقسیم کنیم ابتدا به طفل صغیر میت اجحاف نخواهد شد زیرا به حکم اسلام برادر و خواهر در طبقه دوم می‌باشند و با وجود طبقه اول آنها از ارث محروم خواهند بود و اما معلم که اصلا داخل در ورثه نیست بنابراین می‌ماند پدر و مادر و یک پسر، ترکه در این صورت به شش سهم تقسیم می‌شود یک سهم پدر، و یک سهم مادر، و چهار سهم پسر می‌برد، بنابراین، از ترکه مفروض که عبارت از ۲۵۲۰ تومان است، ۱۶۸۰ تومان به پسر و ۴۲۰ تومان به پدر و ۴۲۰ تومان به مادر می‌رسد آیا بر شما [صفحه ۱۲۴] معلوم شد که میرزا بهاء چه مقدار، حق یک طفل صغیر ناتوان را ضایع و پامال کرده است؟! گذشته از این، قانون بهاء چگونه با دنیائی که در صدد تحدید مالکیت است، سازش دارد؟! قانون

بهاء معلمین را ملیاردر می‌کند، زیرا هر معلمی در مدت عمر خویش به هزارها شاگرد، درس آموخته بنابراین بایستی از همه‌ی آنها ارث بگیرد آیا در این صورت معلمین ملیاردر نمی‌شوند؟ و نیز گذشته از این این چه حقی است که میرزا بهاء برای معلمین قائل شده و چه ترجیح بیجایی است در حق آنها روا داشته معلم با کارگر یا کارمند چه فرقی دارد، هر کدام، در ازاء زحمت خویش پول به دست می‌آورند کارگر کار می‌کند و پول می‌گیرد معلم هم به تعلیم و تربیت می‌پردازد و پول می‌گیرد، پس این چه ترجیحی است که برای معلمین قائل شده، بسیار به جا بود که میرزا بهاء ترجیح نمی‌داد و امتیاز قائل نمی‌شد، یعنی برای کارگرها نیز ارثی تعیین می‌کرد ما در همین جا به مقایسات خاتمه داده و از مقایسات عبادات مانند نماز و روزه و حج و امثال آنها که امور معنویه و تعبیه می‌باشند خودداری نمودیم: و در خاتمه از باب نمونه به پاره‌ای از تناقضات بهاء و اغلاط کتابهای او می‌پردازیم: [ صفحه ۱۲۵

### تناقض گوئی‌های بهاء

قبل از ورود در تناقض گوئی‌های بهاء، به مطلبی گوشزد می‌شود و آن این که تناقض گوئی، شیوه مجانین و دیوانگان است مانند این که کسی بگوید فلان وقت هم روز است و هم شب، و فلان کس در یک زمان هم خواب است هم بیدار و یا این که هم کور هم بینا و یا این که هم آفریننده است هم آفریده شده و امثال اینها چنان که گویند: دو دیوانه بر لب حوضی نشسته بودند، یکی از آنها چیزی بر دست داشت که ناگهان در آب افتاد، دیوانه برای این که گمشده‌ی خود را در آب ببیند، کبریتی روشن کرده به آب تماس می‌داد، که به عقیده خودش خوب بتواند گمشده‌اش را ببیند، البته شعله کبریت به مجرد تماس با آب خاموش می‌شد، وی به رفیق دیوانه‌اش گفت، چرا شعله کبریت خاموش می‌شود، رفیق دیوانه‌اش گفت، فضاء باعث خاموش شدنش می‌شود، اگر می‌خواهی شعله کبریت خاموش نشود برو در میان آب کبریت را روشن کن. خلاصه‌ی مطلب، این که هر عاقلی اگر چه یک جو عقل داشته باشد، تناقض نمی‌گوید پس تناقض گوئی دلیل بسیار محکمی است بر دیوانگی گوینده‌اش اکنون بفرمائید تناقض گوئی [۴۱] های میرزا بهاء را بخوانید، همانطوری که پیش [ صفحه ۱۲۶ ] گفته شد: میرزا بهاء در کتاب مبین: در صفحه ۳ سطر ۹ می‌گوید: تبارک الذی نزل علی عبده من سحاب القضاء سهام البلاء ویرانی فی صبر جمیل و در صفحه ۲۸۶ سطر ۶۴ از همان کتاب می‌گوید: اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنة و الابتلاء من سدرة القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید: وی در جمله اولی ادعای بندگی و در جمله ثانیه ادعای خدائی کرده آیا این دو جمله با هم متناقض نیست؟! آیا می‌شود، آفریده شده، آفریننده خود و دیگران باشد؟! و نیز در کتاب اقدس صفحه ۳۹ سطر ۲ می‌گوید: عاشروا مع الادیان کلها بالروح و الريحان. ترجمه: معاشرت کنید با ادیان با همه آنها با خوشی و معیشت نیکو. و در همان کتاب صفحه ۱۸ سطر ۵ می‌گوید من احرق بیتا متعمدا فاحرقوه: ترجمه: کسی که از روی عمد خانه‌ی کسی را بسوزاند پس او را بسوزانید. آیا این دو جمله با هم متناقض نیست؟! آیا معاشرت با مسلمان و کلیمی و مسیحی با خوشی و خوشروئی به این است که اگر آنان خانه‌های بهائیان را از روی عمد بسوزانند بهائیان هم خود آنها را بسوزانند؟! یا معاشرت با خوشی و خوشروئی به این است که از آنان قیمت یا مثل خانه‌های خود را طلب کنند؟ و نیز در کتاب اقدس صفحه ۱۸ سطر ۹ می‌گوید: [ صفحه ۱۲۷ ] قد کتب الله علیکم النکاح ایاکم ان تجاوزوا عن الاثنین الخ ترجمه: نوشته است خدا برای شما تزویج نمودن را، مبادا از تزویج نمودن دو زن تجاوز کنید!!! و نیز در همان کتاب صفحه ۱۹ سطر ۲ می‌گوید: لا یحقق الصهار الا- بالامهار قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالا- من الذهب الابریز و للقری من الفضة. ترجمه: متحقق نمی‌گردد ازدواج مگر به مهرها به تحقیق معین شده از برای شهرها نوزده مثقال طلای خالص و از برای دهات نوزده مثقال نقره و باز در همان کتاب صفحه ۱۰ سطر ۱۱ می‌گوید: و الذی سافر و سافرت معه ثم حدث بینهما الاختلاف فله ان یؤتیها نفقه سنه کامله. ترجمه: کسی که با زنش مسافرت کرد و در سفر اختلافی بین آنها رخ داد بر شوهر است که نفقه و خرج یک سال کامل زن را

بدهد و باز در همان کتاب صفحه ۸ سطر ۱۳ می‌گوید: و جعلنا الدار المسكونة و الالبسة المخصوصة للذرية من الذکران دون الاناث. ترجمه: قرار دادیم ما خانه مسکونی و لباسهای مخصوص میت را از برای پسران میت نه دختران او و در گنجینه الاحکام که رساله سؤال و جواب بهائیان است در صفحه ۲۲۵ می‌نویسد: سؤال آیا زوجه می‌تواند از زوج خود طلاق گیرد یا نه؟ جواب - مساوات تامه است بین زوج و زوجه، و نیز در جای دیگر همین کتاب می‌گوید: مساوات حقوق رجال و نساء در این دور بدیع از تعالیم اساسیه است آیا این دو جمله اخیر با جملات سابقه متناقض نیست؟! اگر مساوات [صفحه ۱۲۸] تامه بین زن و مرد است پس چرا همانطوری که مرد می‌تواند دو زن بگیرد زن نمی‌تواند دو مرد اختیار کند؟! اگر مساوات تامه است چرا زن ده‌نشین با شهرنشین فرق دارد مهریه زن ده‌نشین نوزده مثقال نقره است ولی مهریه شهرنشین نوزده مثقال طلا است؟! اگر مساوات تامه است، چرا در صورت اختلاف، نفقه زن به عهده مرد است؟! اگر مساوات حقوق رجال و نساء از تعالیم اساسیه است، چرا دختران میت، از خانه مسکونی و لباس مخصوص میت محرومند؟! باری تناقض گوئی‌های بهاء زیاد است و ما به همین مقدار اکتفاء می‌کنیم زیرا مقصود اثبات تناقض گوئی او بود، و آن هم به همین مقدار اثبات می‌گردد.

## اغلاط کتب میرزا بهاء

### اشاره

کتابهای میرزا بهاء غلط زیاد دارد ولی ما از باب نمونه در این جا به پاره‌ای از اغلاط کتب او اکتفاء می‌کنیم: [صفحه ۱۲۹]

### غلط معنوی

بهاء در کتاب مبین صفحه ۲۸۴ می‌گوید: ان السماء اثر رفعتی و الارض اثر سکونی. ترجمه: آسمان اثر بلندی و زمین اثر ساکن شدن من است، میرزا بهاء چه غلط بزرگی را مرتکب شده، زمین را ساکن دانسته، با وجودی که وی در عصری واقع شده بود که همه زمین را متحرک می‌دانستند تعجب نیست از یک همچو پیغمبر قلبی که دروغ اندازی و غلط پردازی کند.

### اغلاط لفظی اقدس

در اقدس صفحه ۳۹ می‌گوید: عاشر ولع الادیان الخ و در همان کتاب صفحه ۲۲ می‌گوید: لتعاشروا مع الادیان و تبلیغوا امر ربکم. لفظ مع در این دو جمله زائد و غلط است، باید بگوید عاشروا الادیان و لتعاشروا الادیان زیرا عرب می‌گوید: ضارب زید عمرو و نمی‌گوید ضارب زید مع عمرو و در صفحه ۳۷ می‌گوید ثم انصفوا بالله لعل تجدون لثالی الاسرار و نیز در همان صفحه سطر ۱۵ می‌گوید: لعل تدعون ما عندکم. این دو جمله نیز غلط است زیرا لعل کلمه ترجیحی است به تنهائی داخل بر فعل نمی‌شود باید مدخول آن اسم باشد، پس باید بگوید: «لعلکم تجدون و لعلکم تدعون». [صفحه ۱۳۰]

### اغلاط لفظی ایقان

در ایقان صفحه ۷ می‌گوید: «الا الذین هم انقطعوا بکلهم الی الله و عرجوا بجناحین الایقان الخ و در صفحه ۳۸ می‌گوید: «کذلک نرش علیک من انوار شمس الحکمة و العرفان لیطمئن بها قلبک و تکون من اللذینهم کانوا بجناحین الایقان فی هواء العلم مطیورا» و در صفحه ۵۸ می‌گوید: «لتطیرن بجناحین الانقطاع» این سه جمله نیز غلط است زیرا نون جناحین را در حال اضافه حذف نموده چه آنکه صحیح، جناحی الایقان و جناحی الأنقطاع است و نیز کلمه مطیورا غیر صحیح و غلط است. [صفحه ۱۳۱]

## توصیه

قرآن مجید «تعاونوا علی البر و التقوی و لا- تعاونوا علی الا-ثم و العدوان» (ترجمه و تفسیر) کمک نمائید یکدیگر را بر نیکی و پرهیزکاری (یعنی بر آنچه را که خدا امر کرده است شما را بر آن) و کمک نکنید بر گناه و از حد در گذشتن (یعنی از آنچه را که خدا نهی کرده شما را از آن) از آنچه را که در پیش گذشت، بر خوانندگان محترم معلوم شد که فرقه بهائیه، فرقه ضاله (گمراه شده) و مضله (گمراه کننده) اند و نیز روشن شد که مرام آنان جز یک مشت اراجیف و اوهام چیز دیگری نیست بنابراین کمک به آنان کمک به ضلالت و آن هم مبعوض پروردگار جهانیان می‌باشد. پس نتیجه این شد که کمک به اثم و عدوان است و کمک به اثم و عدوان بدون تردید حرام است لذا از این نکته نظر بر مسلمانان به ویژه شیعیان توصیه می‌شود که به این فرقه به هیچ وجه کمک نکنند، یعنی از خریدن (پیسی کولا- و تلویزیون) و هر چه را که باعث کمک و تقویت و نفوذ آنان می‌شود، خودداری نمایند تا آن که در پیشگاه باعظمت عدل الهی مسئول نباشند. سید محمد م م ی و السلام علیکم [ صفحه ۱۳۲ ]

## داستان علی محمد باب

## اشاره

ای که هستید صاحب تدبیر خوب خوانید این کتاب حقیر این کتابی که پیش روی شماست داستان خراب باب دغاست خوش بخوانید این نقوش سیاه تا شناسید راه را از چاه خود قضاوت کنید بعد نظر ای همه صاحبان علم و هنر فکر خود آورید اندر پیش تا ممیز شوید گرگ از میش بود شخصی علی محمد نام مظهر حقه معدن اوهام [ صفحه ۱۳۳ ] موطن این پلید حیلت باز بوده در شهر و بلده شیراز شد تولد در آن مکان شریف این چنین عنصر کثیف سخیف گشته تاریخ مولدش بی‌رنج یک هزار دویست و سه ده و پنج [۴۲]. این وجودی که بود صرف عدم

ننگ شیراز گشت و عار عجم

این سخن گویمت ز صدق و صفا

که همین شخص رفته راه خطا

این که گفتم بود به راه خطا

پدر او بود به نام رضا

وین که بنموده راه حق را گم

نام مامش بود خدیجه بگم [۴۳].

از قضا شد یتیم، سن صغر

زین سبب شد غریق فتنه و شر

دائش [۴۴] آن زمان کفیلش شد

بر سر هر رهی دلش شد

[ صفحه ۱۳۴ ]

برد آن طفلک نپخته خام

سوی مکتب به نزد عابد [۴۵] نام

گویمت وصف عابد معهود



که وی از صوفی شش آتشه بود

جای تعلیم علم رحمانی کرد

تزریق رمز شیطانی جای تدریس

آیه قرآن به وی آموخت جمله‌ی عرفان گفته‌اند این سخن به ضرب مثل (تو مفصل بخوان از این مجمل) این پسر نزد همچه استادی می‌نیاموخت غیر شیادی چند سالی به پیش عابد بود گفته‌های خراف او بر بود تا به حد بلوغ و رشد رسید طالعش، شد، به کسب و کار سعید کرد قطع نظر ز دانش و فر همره دائیش برفت، سفر [صفحه ۱۳۵] شهر بوشهر را گزید مکان گشت مشغول کسب و کار در آن مدت کسبش ای ستوده خصال همچه گویند، بوده است دو سال بر روی بام و تابش سوزان آن هم از آفتاب تابستان گاه خوانندی دعای مأثوره گاه هم وردهای مجعوله ای برادر تو خود قضاوت ران که چه آید بلا برین انسان غیر دیوانگی بلائی هست؟ و آن مرض را دگر دوائی هست؟

### به سوی کربلا نمود سفر

این زمان بهر علم و دانش و فر به سوی کربلا- نمود سفر دل ز کسب و ز کار خویش برید به خود از راه علم داد نوید گر که من علم و دانش آموزم در همه کار خویش پیروزم [صفحه ۱۳۶] گر که من صاحب علوم شوم چون قمر در صف نجوم شوم گر شوم عالم درست و فهیم صاحب مال گردم و زر و سیم می‌خرم من عمارت شش دانک صاحب پول می‌شوم در بانک صاحب آب و ملک و باغ شوم صاحب قاطر و الاغ شوم الغرض با هزار وعد و نوید بر زمینی که کربلاست رسید بهر پیدا نمودن استاد اندر آن سرزمین به راه افتاد زد در آن حوزه اندکی گشتی تا پسندید کاظم [۴۶] رشتی طوق شاگردیش به گردن کرد هر چه آن ریخت، این به دامن کرد بود این کاظم: ای که بینائی از تلامیذ شیخ احسائی [۴۷]. [صفحه ۱۳۷] مسلک این دو بود اخباری فقهشان از اصول، بدعاری بود، مقصودم از اصول چنین هی للفقہ لا الاصول الدین ای برادر شدم ز مقصد دور سخن آمد به این طریقت جور چون که مقصود هر چه بود و نبود شرح حال علی محمد بود حاصل این است بی‌برو برگرد درسکی خواننده است این نامرد درس خوانده ولی چه درس بدان که از او بهتر است امثله‌خوان (صرف) خواننده به ضرب چندین سال فرق ناداده صحت از اعلال (نحو) خواننده ولی چه نحو خراب عاجز است از کلام با اعراب خواننده ترکیب و جمله ترتیبش ای برد مرده‌شوی ترکیبش فاعل از فعل فرق ناداده در غلطخوانی خیلی استاده [صفحه ۱۳۸] خواننده (منطق) ولی ز منطق دور همچو دیده که فاقد است از نور خواننده علم (بیان) ولی لال است قافله پیش و این به دنبال است خواننده علم (کلام) و (فلسفه) را پیشه‌ی خویش کرده سفسطه را علم (اعداد) را بسی خواننده لیک همچون...ی به گل مانده خواننده علم (نجوم) و هم (تاریخ) در بیانش عرب بود از بیخ خواننده (قرآن) ولی ندانسته که چه درها ز لب برون جسته خواننده (اخبار) عترت معصوم هیچ یک ز آن نشد و معلوم از علوم و معارف - الحاصل پای او لنگ همچو... در گل گر چه زین حرفها برادر من سر تو درد آمد و سر من لیک مقصود ما در این منظوم نیست جز داستان شود معلوم [صفحه ۱۳۹] داستانی چه داستان خراب داستان علی محمد باب

### کرد آهنگ بلده‌ی شیراز

این زمان با هزار عشوه و ناز کرد آهنگ بلده شیراز از قضا رفت کاظم از دنیا پیروانش شدند بی‌مولا همه رفتند از یمین و یسار در پی شیعه‌ی تمام عیار عده‌ای خاضع کریم شدند باطنا بنده رجیم شدند این کریمی که اهل کرمان است بنده نفس و عبد شیطان است رکن [۴۸] رابع که در نجاسات است منصب این کریم بدذات است [صفحه ۱۴۰] من ز کم گفته‌ام تو بیش بخوان من ز عقرب تو درس نیش بخوان عده‌ای زان گروه بدفرجام گشته اندی مرید باقر نام به خدا نیست باقر این بقر است الف باقرش یقین

بدر است باقر آن است که علم بشکافد نی که اوهام، روی هم بافد عده‌ای خاضع حسن گشتند غرق دریای پرفتن گشتند ایها الناس این حسن معروف به گهر بود و (ر) تو کن محذوف عده‌ای هم به سعی بشروئی [۴۹]. سوی این باب کرده‌اند روئی بدمرادم ز باب، سید باب آنکه گردیده مستحق عذاب [صفحه ۱۴۱]

### من به هر جا بوم مدافعان

الغرض چون علی محمد دید عده‌ای می‌کنند از او تقلید ادعاها نمود صرف، گزاف نی تمامی دروغ و جمله خلاف گاه گفتی که نام من ذکر است گاه گفتی که فکر من بکر است گاه برگفت آن شقی عنود که منم باب مهدی موعود گاه گفتی سخن به صوت جلی که منم باب علم لم یزلی هر چه خواهید زان من خواهید پیش من رو به خاک برسائید من کنم مشکل تمام روا من دهم دردهای عام شفا گر شویدم مطیع از دل و جان من به هر جا بوم مدافعتان الغرض گفت این چنین کم و بیش تا ز پل بگذرد خر خویش ادعاها نمود بی‌بنیان تا به کف آورد، دو لقمه نان گفته اینها ز راه خدعه و شر دور او جمع گشته مستی خر [صفحه ۱۴۲] بدمرادم ز مشت خر به جهان ساده‌لوحان عامی نادان عاشق وی شدند این او باش همچو عاشق به ظلمتی خفاش همه با یک عقیده‌ی محکم سر به تعظیم او نمودن خم آن یکی بود حاضر از دل و جان که کند خویش بهر او قربان فخر می‌کرد، و آن دگر به بشر که کند خاک پاش کحل بصر واقعا این نفوس خود سر و لات یک طویله خرنند و یک رمه شات این نفوسی که عاری از خردند در جهان صفر و خارج از عددند این گروهی که دور از آئین‌اند آفت جان و مذهب و دینند ایها الناس این عناصر لات مگسانند بر روی فضلات

### این گروهند جمله اندر خواب

چون که دید این علی محمد باب این گروهند جمله اندر خواب [صفحه ۱۴۳] با خود این گفت از ره تدبیر می‌شود خوب کردشان تحمیر ادعای دگر کنم به جهان تا که خوب آورم به دست عنان خوب گردند این گروه خرم پوزه ساینند بر حریم درم زین سبب گفت ای گروه انام کای همه بی‌شعور و ای همه خام من بوم قائم و امام زمان من بوم پیشوای اهل جهان ایها الناس قائم موعود من بوم اندر این جهان وجود

### در پس ابر غیب مستور است

قائم است این ولی بپا قائم همچو من قائم و شما قائم لیک آن قائمی که منظور است در پس ابر غیب مستور است [صفحه ۱۴۴]

### این علامات، بی خلاف بود

عمر این قائم نکو منظر هست چون عمر نوح پیغمبر دان تو دیگر علامت ثانی غیبت وی بسی است طولانی هم امام است و هم امیر و ولی است پسر نهم حسین علی [۵۰] است دان تو این سرور به حق ناطق شیشمین ابن حضرت صادق نامی این شه دو سرا نام [۵۱] جدش بود رسول خدا کنیه‌ی این ولی و این قائم کنیه خاتم است (ابوالقاسم) پدر او امام مرد و زن است نام نامیش حضرت حسن است مادر این امام و شاه زمن نام او نرجس است یا سوسن مولدش سر من رای آمد در جهان یک جهان صفا آمد این که عالم به هر جلی و خفی است دان محل ولادتش مخفی است [صفحه ۱۴۵] می‌شود او مروج الاحکام یعنی احکام محکم اسلام می‌کند او حمایت از قرآن منتشر می‌کند حقایق آن پر کند او زمین، ز عدل و ز داد جور و ظلم و ستم دهد بر باد این علامات بی‌خلاف بود نی دروغ است و نی گزاف بود شیعیانی که جمله منتظرند منتظر بهر این چنین گهرند

## ادعایش بود تمام خراب

پس یقین این علی محمد باب ادعایش بود تمام خراب چون که بابش بود رضا بزاز مولدش بود بلده‌ی شیراز وین پلید نفهم سردرگم نام مامش بود خدیجه بگم از کجا این بود امام زمان وز کجا این بود مدیر جهان [صفحه ۱۴۶] این که عاری ز فهم و ادراک است از کجا پادشاه این خاک است این که در نزد ناصر [۵۲] الدین شاه شاه بااقتدار و صاحب جاه از سر عجز و از سر اقرار توبه بنمود کرد استغفار این که شد بعد ذکر او دائم من نیم باب و من نیم قائم این که خود گفت من امام نیم صاحب رتبه و مقام نیم از چه پس این گروه جمله خرنند کاسه لیکن ز آش داغ ترند حضرت مستطاب خواننده یک تقاضا بود از این بنده هر که گوید که او بود قائم بر سر نحس او بزنی قائم مختصر بحر جیفه‌ی دنیا سید باب آن غریق هوی چون که وی را کسی نشد مانع بر چنین رتبه هم نشد قانع [صفحه ۱۴۷] ادعائی نمود از آن برتر که منم ای انام پیغمبر من بوم صاحب کتاب بیان این کتابم بود چه در گران اندر آن هست جمله دستورات به ز قرآن و بهتر از تورات این کتاب من است با تدلیل بهتر است از زبور و از انجیل این بیان نیست گنگ و دنگ است این این که در نیست قلبه سنگ است این آن کلامی که به ز مرجان است سوره‌های متین قرآن است این که گوید در اوست دستورات نی خلائی است پر ز قاذورات این که گوید که پر ز تدلیل است نی همه پوچ و جمله تخیل است [صفحه ۱۴۸]

## من خداوند حی معبودم

باز هم بر چنین مقام بلند نشد این مرد بی‌خرد پابند گفت بر آن گروه بی‌تدبیر که بوم من خدای حی خبیر من خداوند حی معبودم صاحب فضل و صاحب جودم نام این مرد عاصی زندیق چون که شد با دو حرف رب تطبیق زین سبب کرده است این دعوی من بوم رب اعظم اعلی از طفیل من است گشته بپا پایه‌ی ارض و گنبد مینا من فرستاده‌ام کتاب بیان از برای شما نفوس حبان هر که خواهد سعادت دو سرا پیرو من شود در این دنیا الغرض زین دروغها پرداخت عده‌ای را به دام خود انداخت خوب باشد که اندرین منظوم عدد بایان شود معلوم هیچده بود با حساب درست عدد بایان به روز نخست عدد این گروه بی‌تحقیق با دو حرف [۵۳] حی آمده تطبیق [صفحه ۱۴۹] حرف حی اند و جملگی مرده زنده هر کس که گفته... خورده کی ز گفتن شود کثیف نظیف کی ز گفتن شود سخیف شریف گر که گویند مرده را زنده یا که نامند گریه را خنده نشود از کلام گوینده مرده و گریه زنده و خنده هیچده این گروه و سید باب نوزده می‌شود به جمع حساب هم که در قرن نوزده [۵۴] به حساب گشته برپا مرام سید باب زین سبب رفته نوزده بسیار در کتاب بیان باب بکار ماهشان گشته نوزده، ایام نوزده ماهشان بود یک عام پنج روزی ز سال وی شده کم آن هم آورده در حساب شکم [صفحه ۱۵۰] کرده بر آن گروه باب خطاب نیست این پنج روز سال حساب گفته ای پیروان در این ایام شده واجب برایتان اطعام هم شده واجب از برای شما اندرین روزها دعا و ثنا این گروه اضل من انعام کنن این پنج روز را اطعام همه هستند در دعا و ثنا یعنی اوراد پوچ بی‌معنا من ندانم که او چه داشت غرض سال را هم نموده است عوض که چنن گیر کرد، الحاصل پای او همچو خر میانه‌ی گل روز روز است، بی‌شعور دنی چه حسابش کنی و یا نکنی بگذاریم و بگذریم از آن عمر عزیز است ای برادر جان [صفحه ۱۵۱]

## واحدش نوزده عدد واحد

شد کتابش به نوزده واحد واحدش [۵۵] نوزده عدد واجد گشته هر واحدش ز روی حساب نوزده باب در میان کتاب بر روی این عدد نموده زیاد حکمها باب ملحد شیاد همه پوچ است جمله لا طائل همه بی‌معنی است و بی‌حاصل عمر عزیز است و من نیم مایل

کنمش صرف حرف لاطائل گر که خواهی شوی تو آگه از آن خویشتن رو بین کتاب بیان شد ز تکمیل این بیان عاجز با وجودی که بودش آن معجز تف بر این دین و مذهب بابی تف بر این دین تراش قلابی [ صفحه ۱۵۲ ]

## گوش بنما حکایتی دیگر

### اشاره

ضمن این داستان باب سقر [۵۶]. گوش بنما حکایتی دیگر بدزنی مظهر جدال و لجاج نام او بوده است زرین تاج ام سلمه تو کنیه‌اش می‌دان قره‌العین [۵۷] را لقب می‌خوان اهل قزوین بد این زن طالع بود دخت محمد صالح گر که تاریخ مولدش پرسى گویمت یک هزار و دو صد و سی [۵۸]. سه عمو داشت این زن شیاد دان محمد تقی، علی و جواد [ صفحه ۱۵۳ ] بد محمد تقی عم اکبر عم اوسط جواد، علی اصغر خدمت باب و عم اکبر خود کرده تحصیل تا که فاضله شد چون به حد بلوغ و رشد رسید رخت خود را به بیت شوی کشید ابن عمش که بود صاحب فر شد بر او همسر و بر او شوهر شوهرش نام وی محمد بود عالم از فضل رب سرمد بود از چنین شوهر نکو بنیاد شدی از بهر وی سه تن اولاد عم اصغر الا که بینائی بود شاگرد شیخ احسائی هم هواخواه سید رشتی این درو کرد هر چه او کشتی بود از مخلصان در گاهش پیروی می‌نمود از راهش این زن نابکار ملحد پست به عموی عزیز خود پیوست [ صفحه ۱۵۴ ] از طریق عموی کوچک خود از مریدان شیخ و سید شد می‌گرفتی تماس با کاظم از طریق عریضه او دائم مشکلی گر که روی می‌آورد حل مشکل برای او می‌کرد تا که شد خوب از مریدانش یعنی از آن دراز گوشانش الغرض این زن سخیف و پلید دل ز اولاد و شوی خویش برید به سوی کربلا [۵۹] روان گشتی تا رسد نزد کاظم رشتی تا که این زن رسید در آنجا رخت بر بست کاظم از دنیا نرسید او به خدمت مولی شد مبدل سرور او به عزا اندکی اندر آن دیار بزیست تا که بیند که رکن رابع کیست رفت کاظم زمانی از دنیا که به شیراز بود باب دغا [ صفحه ۱۵۵ ] می‌نمود او به هر طرف روئی تا که پیدا نمود بشروئی از طریق حسین [۶۰] خانه خراب شدی از پیروان سید باب خواهشی کرده بود قره‌العین که به هر کس مرید گشت حسین زود او را کند از آن آگاه تا که او هم بیفتد اندر چاه الغرض آن حسین گوش دراز کرد آهنگ بلدهی شیراز رفت و افتاد در میان عذاب گشت یعنی مرید سید باب مژده دادی به باب خوش حسین می‌شود پیرو تو قره‌العین بهر او وصف قره کرد بیان که بود او چنین و اوست چنان او بود صاحب کمال و هنر او بود چهره‌اش چو قرص قمر [ صفحه ۱۵۶ ] تا که وصفش شنید سید باب دل او بهر قره گشت کباب نامه‌ئی را نوشت سید باب کرد در نامه‌اش به قره خطاب من چه دانم چه بود آن خامه یا چه بود آن خطاب در نامه گر که خواهی شوی تو آگه از آن رو تو آن نامه را بگیر و بخوان

## قره باشد مشیر و قره مشار

می‌رسیدی ز باب از ره دور دائما بهر بایان دستور بنمائید از طریق دقیق دین ما را به مردمان تزریق نامه‌ای هم برای قره رسید که تو هم دین ما بکن تمجید مختصر عده‌ئی ز بابی‌ها یعنی افراد ناحبی‌ها گرد هم آمدند در بغداد تا که کاری کنند با بنیاد [ صفحه ۱۵۷ ] تا نیاید مزاحمت به میان که به خوبی رود ز پل خرشان از پس شور و حرفهای زیاد عاقبت این به فکرشان افتاد که همه بایان ز خورد و کبار بروند در بلاد و در امصار بنمایند با زبان بلیغ بهر باب شریفشان تبلیغ قره باشد مشیر و قره مشار قره بر جملگی سپه‌سالار همه باشند در اطاعت او همه در تحت ظل رایت او جمله رفتند در بلاد و دیار که کنند انقلاب در افکار هیچ دانی چرا که قره امیر شد بر این مردمان بی‌تدبیر یک جهت داشت این زن طرار شد بر این بایان سپه‌سالار آن جهت این که صاحبان کمال با زنان می‌کنند جدال چون زنانند جمله شهوتران ناقص العقل و ناقص الایمان [ صفحه ۱۵۸ ] در ترازوی بحث الحاصل نشود

جمع ناقص و کامل بحث ناقص همیشه با کامل ندهد جز نتیجه لا طائل زین سبب شد چنیشان تصمیم که شود قره واجب التعظیم تا نیفتند جمله اندر بند یعنی اندر کلام دانشمند تا نگردند جملگی محکوم از پس بحث صاحبان علوم گشت با پیروان خویش روان تا رسیدند بلدهی همدان اندر آن شهر مدتی ماندند اسب تبلیغ را بسی راندند این چنین زن که مظهر ننگه کرد برپا بسی الم شنگه عده‌ای از زنان و از مردان به وی آوردند عاقبت ایمان تا به جایی رسید الواتی که فرستاده شد «محلّاتی» [۶۱]. [صفحه ۱۵۹] با کتابی که داشت زیر بغل به سوی عالم بزرگ محل بود چندی خبر درون کتاب آخرش هم بشارتی از باب که نموده ظهور باب عظیم باب علم خدای حی کریم چون که آن عالم این کتاب بدید سخت آشفت سخت از آن رنجید این چنین، عالم فهیم غیور داده بر پیروان خود دستور کای همه پیروان ز لاغر و چاق بزیند این لعین را شلاق هم که با چوب هم چماق و کچک بزیندش به قصد کشت کتک تا دگر همچه مردمی نادان نکنند این غلط در این همدان آن قدر خورد از آن گروه چماق بود لاغر، شد از کتکها چاق خورد از بس چماق این ناشی که به تنبان نمود نقاشی الغرض آن قدر برفت و بماند تا که خود را به دوستان برساند [صفحه ۱۶۰] قصه خویشتن نمود بیان که کتک خورده مفتی و مجان چون از او این قضیه بشنیدند جملگی زان گروه ترسیدند از پس شور و بعد گفت و شنید عاقبت این به فکرشان رسید که همه بایان ز خرد و کبار بنمایند از آن دیار فرار بایان آن عناصر بدکار متفرق شدند در امصار عده‌ای زان گروه لامذهب بنمودند سفر عراق عرب قره با عده‌ای ز ملتزمین بنمودند سفر سوی قزوین تا رسیدند بلدهی قزوین بنمودند بپای رایت دین این چه دینی است دین قلابی است که مسمی به مذهب بابی است [صفحه ۱۶۱]

### دین که دین است دین اسلام است

پدرش چون که دوستش می‌داشت سنگ منعی به راه او نگذاشت لیک کردش نصیحت ای دختر دور کن این خرافها از سر باز گفت ای عزیز و شیرهی جان خویشتن را از این بلا برهان این بلایی است و آفت جان است این نه آزادی است زندان است دین که دین است دین اسلام است مابقی پوچ و جمله اوهام است عاقبت بر نصایح پدری نه که وقعی گذاشت نی اثری به پدر گفت باب رهبر ماست یعنی آخر که مرغ ما یکپاست عم اکبر که داشت دانش و فر بود فرزند وی بر او شوهر [صفحه ۱۶۲] زین سبب گفت این غریق هوی این قدر سرکشی ز شو منما پسر را مگر تو زوجه نه‌ای ز چه پس این قدر تو ناشزه‌ای در جواب عمومی خود این گفت که نگردد خبیث و طیب جفت من بوم طیب و بسی مرغوب او خبیث و پلید و نامطلوب چون عمومی بزرگ وی بشنید این چنین حرف پوچ او رنجید شد مصمم کزین به بعد دگر هر زمانی که رفت بر منبر بکنند از مرامشان تنقید دین اسلام در عوض تمجید هم که تخریب آن مرام کثیف هم ز دین محمدی تعریف تا که افراد ساده لوح عوام نخورندی فریب این اوهام تا که ثابت قدم بوند مدام در ره دین محکم اسلام الغرض رفت بر سر منبر کرد برپا در آن زمان محشر [صفحه ۱۶۳] باب و بابی تمام را یکسر مفتضح کرد بر سر منبر بعد نطق متین و حرف حساب نقش آنان تمام شد بر آب کار چون بایان چنین دیدند همه از جای خویش جنیدند قره دستور داد ملتزمین برونندی تمامی از قزوین بایان آن عناصر بی‌دین کوچ کردند جمله از قزوین جز سه تن زان گروه بایها بهر کاری بزینستند آنجا بود کار قبیح آن سه شقی کشته گردد جناب ملا تقی قره با آن سه تن به فکر و خیال بهر قتل تقی نیک خصال در همین فکر و در همین تخیل گشت پیدا در آن دیار جلیل [۶۲]. این سه تن با جلیل پیوستند کمر قتل حضرتش بستند مختصر کشته شد جناب تقی از طریق همین گروه شقی [صفحه ۱۶۴] باز گشتیم دور از مقصود چون که مقصود علی محمد بود چون بپا شد ز راه این شیاد ستم و جور و فتنه‌ها و فساد دولت وقت چاره را این دید که کند باب ظلم را تبعید الغرض باب نابکار پلید شد به تبریز عاقبت تبعید تا که شد کشته اندر آن تبریز باب بی‌دین و باب بی‌همه چیز

- [۱] در بعد جریان نقشه استعمارگران روسی را به طور مفصل شرح خواهیم داد.
- [۲] یعنی دین‌هایی که از جانب خدا و تمام دستوراتش وابسته به وحی و الهام باشد.
- [۳] آن قوانینی که از مغز بشر تراوش کند غیر آسمانی محسوب می‌شود.
- [۴] چون دینی که ناسخ است پیروی از آن واجب است.
- [۵] (تواتر) آن را گویند که عده‌ای بر مطلبی اتفاق کنند که عاداتا اتفاقشان بر کذب (دروغ) محال باشد؛ چون اتفاق مردم به وجود آمریکا مثلاً.
- [۶] نام آن هفت نفر از این قرار است ۱ - امرء القیس کندی ۲ - طرفه بن عبد بکری ۳ - لیبید بن ربیعۃ العامری ۴ - زهیر بن سلمی المری ۵ - عمر بن کلثوم تغلبی ۶ - عنتره بن شداد العبسی ۷ - حارث بن حمزه الیشکری.
- [۷] و آن عبارت از انواع تشبیه و تمثیل و اقسام تأکید و اصناف استعاره و کنایه و فصل و وصل و تقدیم و تأخیر و غیر آنهاست.
- [۸] در اینجا به یکی از آن آیات اکتفاء می‌شود، خدای متعال در قرآن در سوره دوم بقره - آیه ۲۱ می‌فرماید: «و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار الّتی وقودها الناس و الحجاره اعدت للكافرين» یعنی اگر می‌باشید شما در شکی از آنچه را که فرود آوردیم ما بر بنده خود (محمد) پس بیاورید سوره‌ای مانند آن و بخوانید حاضرانتان (یاورانتان) را از غیر خدا اگر هستید راستگویان، اگر نکردید و هرگز نخواهید کرد پس بترسید از آتشی که آتش افروزش مردمان بد، و سنگ‌های خارا است که مهیا گردیده برای کافران.
- [۹] اسامی اسفار خمسه از این قرار است: ۱ - سفر تکوین ۲ - سفر خروج ۳ - سفر لاوان ۴ - سفر اعداد ۵ - سفر تثنیه. ]
- [۱۰] اناجیل اربعه عبارت از این است ۱ - انجیل متی ۲ - انجیل مرقس ۳ - انجیل لوقا ۴ - انجیل یوحنا.
- [۱۱] برخی از مورخین چنین عقیده دارند که تورات و انجیل کنونی که در دسترس یهود و نصاری است هیچ ربطی به حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) ندارد بلکه تورات و انجیل اصلی بر اثر بعضی از حوادث از بین رفته پس از آن شاگردان حضرت موسی (ع) و حواریان حضرت عیسی (ع) تورات و انجیلی که عبارت از اسفار خمسه و اناجیل اربعه می‌باشد به رشته تحریر درآورده در دسترس یهود و نصاری قرار داده‌اند، ولی آنچه یقینی است اینکه تحریفات زیادی در آن دو شده و مابقی احتمالات مورد شبهه و تردید است.
- [۱۲] آنانکه پیروی می‌کنند (اشاره به یهود و نصاری است) رسولی را که پیامبر امی است که می‌یابند او را (یعنی نامش را) نوشته نزدشان در تورات و انجیل الخ.
- [۱۳] معرب یعنی عربی شده، عرب وقتی که لفظ عجمی را عربی می‌کند فقط تصرف در لفظ نموده، در معنی هیچ گونه تصرفی نمی‌نماید پس در پریقلیطوس فقط حرف پ مبدل به ف و واو و سین از او ساقط شده ولی در معنیش هیچ تصرفی نشده.
- [۱۴] مانند دین موسی و عیسی و دین اسلام.
- [۱۵] مانند دین زردشت و بودا. مدعی دین بودا و زردشت هرگز دعوی خدائی نکرده‌اند ولی چون دین آن دو دارای آن سه علامت نبود لذا از ادیان غیر آسمانی محسوب گردید.
- [۱۶] یعنی شکافنده صبح‌ها از میان شب‌های تاریک.
- [۱۷] مراد از خراب‌ترین شهرها شهر (عکا) است.
- [۱۸] این روایت نبوی از ابن‌عباس منقول است (ترجمه) کسی که بگوید درباره قرآن چیزی را بدون علم پس قرار داده می‌شود نشیمن گاهش از آتش.
- [۱۹] توبه‌نامه علی محمد اکنون در کتابخانه مجلس (طهران) محفوظ است ولی ما آن را از کتاب (مواد تحقیق درباره مذهب باب)

تألیف مستر براون استنساخ نمودیم.

[۲۰] بر خوانندگان محترم پوشیده نماند که خدایانی چند پیدا شدند که تمام کذاب و دروغگو بودند خواهید گفت چطور، علی محمد که ادعای خدائی داشت پس از چندی منصب خدائی را به صبح ازل واگذار کرد و خود دار فانی را وداع گفت او هم مدتی بر یک مشت بی‌خرد خدائی کرد که خدای دیگری به نام حسینعلی بهاء پیدا شده منصب خدائی را از دست صبح ازل گرفت و خود چندی خدائی کرد آن دو هم پس از چندی به درک واصل شدند. ما گذشته از اینکه دعوی خدائی آنها را باطل می‌دانیم دروغگوئی آن سه خدای قلابی را از طریق ادعای خودشان ثابت می‌کنیم، این سه خدا در زمان زندگانی خویش همیشه ادعایشان این بود که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست تماما وابستگی به ما دارد و ما آنها را ایجاد کرده‌ایم ولی دروغ این ادعا پس از مرگشان ثابت شد زیرا بعد از مرگشان نه زمین به آسمان رفت و نه آسمان به زمین آمد، آب هم از آب تکان نخورد دروغ از این واضح تر می‌خواهید؟!.

[۲۱] نبیل عددش با حساب ابجد مطابق است با عدد محمد یعنی عدد هر یک با حروف ابجد ۹۲ می‌شود پس مرادش از نبیل محمد است و علی قبل نبیل یعنی علی قبل محمد.

[۲۲] عدد وحید هم با عدد یحیی به حساب ابجد یکی است یعنی هر کدام ۲۸ عدد است لذا میرزا یحیی را به اسم وحید خطاب می‌کند.

[۲۳] آنچه که از مؤلف کتاب نقطه الکاف استفاده می‌شود مراد از من يظهره الله در اینجا صبح ازل است به صفحه ۲۴۴ کتاب نقطه الکاف مراجعه فرمائید.

[۲۴] این کتاب برای شاگردان مدرسه بهائیت تألیف شده و آن متضمن پاره‌ای از عقاید و احکام تعلیمات بهائیت است مؤلفش یکی از مبلغین بهائیت به نام محمد علی قائینی متوفی سنه ۱۳۴۲ هجری است.

[۲۵] ملا علی اکبر و زین المقربین و مشکین قلم هم کاتب الواح بودند نقل از برخی از مورخین.

[۲۶] میرزا بهاء دستور داده که در هر شهری برای رسیدگی به وظایف و مصالح بندگانش هیئتی به نام بیت العدل تأسیس کنند افراد آن هیئت هم باید بر عدد بهاء که به حساب ابجدی (۹۰) است باشد و اگر هم زیادتر شد عیبی ندارد: در اقدس صفحه ۹ سطر ۹ می‌گوید قد کتب الله علی کل مدینه ان يجعلوا فیها بیت العدل و یجتمع فی النفوس علی عدد البهاء - ۹ - و ان ازاداد فلا بأس الخ.

[۲۷] اگر شما تمام الواح میرزا بها را ورق بینی کنید غیر از این قانون قانون دیگر نخواهید یافت.

[۲۸] مراد این نیست که چون در خانه‌های شما هستند بر شما حرامند بلکه در خانه‌های شما هم اگر نباشند حرام خواهند بود ولی چون اغلب، دختران زنان در خانه‌های شوهران مادرانشان بودند، لذا حکم به این نحو صادر شد.

[۲۹] جمع بین دو خواهر و نکاح زنان شوهردار حرام موقتند یعنی نکاح دو خواهر در حال جمع حرام است ولی اگر هر کدام را شش ماه به شش ماه به نکاح خود درآورد جائز است همین‌طور است نکاح زن شوهردار، در حالی که شوهر دارد نمی‌تواند او را عقد کند.

[۳۰] جمع بین دو خواهر و نکاح زنان شوهردار حرام موقتند یعنی نکاح دو خواهر در حال جمع حرام است ولی اگر هر کدام را شش ماه به شش ماه به نکاح خود درآورد جائز است همین‌طور است نکاح زن شوهردار، در حالی که شوهر دارد نمی‌تواند او را عقد کند.

[۳۱] این کتاب راجع به احکام و حدود بهاء است که از بهاء عبدالبهاء و شوقی افندی سؤال و جواب شده.

[۳۲] مؤلف گوید: البته از طرف بهاء: و اگر طرفین از قرائت آیتین عاجز باشند، لابس علیهما گوسفندوار کافی است.

[۳۳] نود و پنج مثقال طلا که آخرین حدی است که میرزا بهاء تعیین کرده نیز برای اغنیاء چیزی است ناقابل.

- [۳۴] تألیف محدث جلیل القدر شیخ حر عاملی.
- [۳۵] و از همین جهت است که در یک طبقه با هم ارث می‌برند.
- [۳۶] هر چند برادران و یا خواهران با وجود پدر و مادر که طبقه اولی هستند ارث نمی‌برند ولی حاجب مادر از ثلث ترکه می‌شوند.
- [۳۷] در آیه مبارکه هر چند به لفظ (اخوه) که جمع است استعمال شده ولی اخوین یا اخ و اختین (یعنی دو برادر و یا یک برادر و دو خواهر) را نیز شامل می‌شود به جهت این که عرب تشبیه (یعنی دو تا) را به لفظ جمع استعمال نموده، چنان چه در جای دیگر از قرآن مجید می‌فرماید «و کنا لحکمهم شاهدین» یعنی ما به حکم داود و سلیمان شاهد هستیم.
- [۳۸] خواه یک زن باشد یا بیشتر یک ربع از ترکه به آنها داده می‌شود.
- [۳۹] زن چه یکی چه بیشتر از یکی باشند از یک ثمن از ترکه ارث می‌برند پس اگر مردی چهار زن و یک فرزند داشت از برای زنها یک ثمن از ترکه است و مابقی به فرزند می‌رسد بنابراین یک ثمن بین آنها تقسیم می‌شود و هر زنی یک ربع از ثمن به او می‌رسد.
- [۴۰] برای لغت کلاله معنای دیگری نیز شده است.
- [۴۱] مراد ما از تناقض، اصطلاحی نیست بلکه تخالف و تضاد را نیز شامل می‌شود.
- [۴۲] در سال ۱۲۳۵ هجری قمری تولد یافت.
- [۴۳] بعضی گفته‌اند فاطمه بیگم.
- [۴۴] نام دانش حاج سید علی بود.
- [۴۵] شیخ محمد عابد ملقب به شیخنا که یکی از مشایخ صوفیه بود.
- [۴۶] سید کاظم رشتی که از تلامذه شیخ احمد احسائی بود.
- [۴۷] شیخ احمد احسائی.
- [۴۸] از علامه کبیر شیخ مرتضی انصاری ره سؤال نمودند رکن رابع چیست که منصب کریم‌خان است، فرمود نمی‌دانم ولی محقق در شرایع فرموده الرکن الرابع فی النجاسات.
- [۴۹] ملاحسین بشروئی.
- [۵۰] حضرت حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع).
- [۵۱] حضرت محمد بن عبدالله (ص).
- [۵۲] در زمان ولایت عهدی ناصرالدین شاه توبه‌نامه به نزد او فرستاد.
- [۵۳] لفظ حی که (ح) (وی) است با حروف ابجد ۱۸ می‌شود ح ۸ وی ۱۰ است.
- [۵۴] مراد قرن نوزدهم مسیحی است.
- [۵۵] لفظ واحد به حساب ابجد نوزده عدد است.
- [۵۶] چون علی محمد خود را باب علم لم یزل و باب مهدی موعود می‌دانست و لیاقت چنین معنی را نداشت ما او را به باب سقر لقب دادیم.
- [۵۷] این لقب را سید کاظم رشتی به زرین تاج داده است.
- [۵۸] ۱۲۳۰ هجری قمری.
- [۵۹] قره‌العین سنه ۱۲۵۹ هجری عازم عتبات گردید.
- [۶۰] یعنی حسین بشروئی.



[۶۱] ملا ابراهیم محلاتی.

[۶۲] ملاجلیل یکی از زعمای بایه بود.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

